Adab. Kabul
Vol.21, No.1, Hamal-Sawr 1352
(March-April 1973)

Apr.-May, 73

دورهٔ بیست ویکم
سال ۱۳۵۲

ادب

نشریه دوماهه در پوهنځی
ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل

شمارهٔ اول

هیأت تحریر

پوهاند میرامان الدین انصاری ، پوهاند غلام حسن مجددی ، پوهاند
دکتورعبدالاحمدجاوید، پوهاند میرحسین شاه، پوهاند زهما، پوهنوال الهام

مدیرمسئول شاعلی اکبرشهرستانی

مطالب

عنوان	نویسنده ـ مترجم	صفحه
دورهٔ بیست ویکم...	مدیرمسوول	۱
جداول صحت و...	پوهاند غلام حسن مجددی	۳
نظام مملکت داری مسلمانان	پوهاند دکتر علمی	۲۰
افغانها درهند	پوهنمل حمیدالله امین	۳۶
صنعت جلدسازی و...	دکتور بنوال	۵۷
تذکره نگاری	پوهنوال زهیر	٦٤
فریدالدین محمدعطار	حسین نایل	۸۰
بخش اشعار:		
مقصد	میرزا بیدل	۹٤
داشتم ، دارم	محمدحسین یمین	۹۵
عصر سرعت	میرمظفر الدین	۹٦
پارهٔ دل	محمدنبی مفتون	۹۷
نگاه چشم بادام	ولی طواف	۹۸
لعل لب	قصاب	۹۹
ساقی بهار	سیدنورفرخ	۱۰۰
پیمان	پیغله بهار	۱۰۱
بقایای بعضی از...	شاعلی اکبرشهرستانی	۱۰۲
لغات مستعمل در...	عنایت الله شهرانی	۱۱۸
تحقیقاتی در...	عبدالله امیری	۱۳٤
نمایشنامه توپاز	شاه تواب لطیفی	۱۵۰
ملاباز محمد	سید یوسف صاحبزاده	۱۵٦
گزارشهای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری	اداره	۱۵۹

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست و یکم | ثور ۱۳۵۲ | شمارهٔ اول

بنام خدای بخشاینده مهربان

دوره بیست و یکم مجله ادب

بانشر این شماره ، مجله ادب بیست و یکمین دوره خودرا آغاز می نماید. وسرازبرج ثور (۱۳۵۲) که وقت انتشار نخستین شمارهٔ این نامه میباشد ، کار مجله و مسئولیت نشر آن برعهده این عاجز گذاشته شده است . اگرچه درین راه قبل برین قدم نهاده بودم مگر ازعرصه هشت سال بدینسو از ارتباط وهمکاری مستقیم بامطبوعات بر کران بودم ورابطه ام درین ساحه جزاز طریق اشاعه مقالات نبود. چون حالا وظیفه اصلیم تدریس وتعلیم واین یك شغل ضمنی است امید وارم بیاری خدای متعال بانشر مقالات مفید تاریخی، فلسفی وادبی

بتوانم بخوانندگان وعلاقمندان گرامی این نامه خدماتی ایفا کنم .

اندازه موفقیت ومقدار کامگاری درین رشته وابسته بهمکاری وپایمردی نویسندگان دانشمند بالخصوص استادان محترم پوهنځی ادبیات وعلوم بشری است. زیرا هیچ فرد در هیچ یک از امور به تنهایی پیروزمند نتواند شد جز آنکه دوستان با او معاضدة و کمك کنند .

ازهمین رو ازهمه دانشمندان وادب دوستان خاصةً ازاساتیذ گرامی تمنا دارم که درراه افاده مفاهیم نیکو وتازه برای دوستداران این مجله ازارسال مقالات و تراجم شان دریغ نکنند تادرسال نو بیش از بیش خدماتی کرده باشیم.

مجله ادب مثل سالهای گذشته زمینه رابرای نشرو اشاعه ادبیات عامه مردم افغانستان عزیز وتراویده افکار دانشمندان که درطریق تنویر اذهان و توسیع معلومات خوانندگان ومعرفی ثقافت کشور وهنر افراد برای همگان خیلی مؤثروسودمند است، خود را آماده میداند؛ وشایان یاد دهانی است که شناساندن پدیده های ملی ویافتن گنجینه های ملی که درزیرخاك فراموشی از دیدگان ناپدید گردیده است، یکی ازوظایف بسیارمهم دانشوران وطن است. پیش از آن که دیگران امتعه ادبی وثقافی وفرهنگی ما را برنگ ها واشکال ناشناخته بماعرضه کنند بهترخواهدبود که خودمان برای یافتن وسروسامان دادن آنها به لونی که بیگانه ننماید، جد وجهد کنیم . تاازیکطرف دامنه تتبع ، تحقیق وکارفراخ شود وازطرف دیگراولاد وطن بامآثر وباقیات الصالحات اسلاف خود آشنا شوند .

درآخرلازم میدانم ازکاراسلاف خودبناغلو پوهنمل قویم وپوهنمل داکتر وفایی که پیش ازین نشراین مجله را بعهده داشتند تذکردهم .

والسلام .

شهرستانی

در زوایای منطق و فلسفه

بحثی در منطق

بروش نوین

ترجمهٔ پوهاند غلام‌حسن مجددی

جد اول صحت

واستدلالهای مسلسل

اول ـ بنای جداول صحت (صدق) :

هنگامیکه مادر مقالهٔ گذشته معنای دلالت را تحلیل میکردیم، اشکالی رابکار بردیم تا که حالات مرکب مختلفی از صدق و کذب، مقدم و تالی را روشن گردانیم ولی این امر غیر عملی خواهد بود که برای توضیح مواقف متنوع، مطابق باهر قضیه مرکب، اشکالی رسم کنیم:

بنا برین مادر پی جستجوی طریقه مجرد دیگری برای تحلیل معنای اینگونه قضایا میشویم.

تحلیل قبلی مانشان داده است وقتیکه «B ⊂ A» صادق باشد حالتی که اخراج گردیده اینست که مقدم صادق باشد درحالیکه تالی کاذب است. لهذا ما احتمالات متنوع را درشکل الفاظ بدین طریق ارائه میدهیم:

وقتی که «B ⊂ A» صادق است: .....(1)

A ـ صادق ـ درحالیکه B صادق است (معلوماتی موجود نیست)

A ـ کاذب ـ درحالیکه B صادق است (معلوماتی موجود نیست)

A ـ صادق ـ درحالیکه B کاذب است (نه)

A ـ کاذب ـ درحالیکه B کاذب است (معلوماتی موجود نیست)

هنوزهم طریقه بسیار بسیطی برای نشان دادن این نتایج چنین‌است :

وقتی که $B \subset A$ صادق است : ..... (۲)

(A)	(B)	
T	T	؟
T	F	؟ (1)
F	T	نه
F	F	؟

رسم بیانی مانند (۲) معروف است به (جدول صحت) برای «$B \subset A$»

مامیتوانیم جداول‌صحت‌را برای‌صورتهای‌دیگر قضایای مرکب ترتیب دهیم ، که آنها یك طریقه بسیار مفیدی برای نقد استدلالهای مرکب خواهد بود .

لازم است نقاط آتی بخاطرسپرده شود : جدول صحت (۲) عین معنایی را افاده‌میکند که رسم بیانی (۱) آفاده مینماید و نیزتوصیه میشود که نوشتن رسم بیانی (۲) به صورت مکمل (۱) ممارسه وتمرین شود .عین معلوماتی کـه توسط (۲) تهیه گردیده، درصورتی که چهارحالت‌مرکب درصفحه یی به ترتیب مختلف تنظیم گردند ، نیزداده خواهدشد . مع‌ذالك مابعضی خطاهارا مرتکب خواهیم شداگرموافقه کنیم که حالات رادایماً به ترتیبی کـه نشان داده شده بنویسیم . درواقع‌ماهمواره خواهیم کوشید که‌این قسمت جدول صحت رابدرستی محافظه کنیم :

---

(۱) ملتفت بایدبود که (T) مخفف (True) یعنی‌صادق و(F) مخفف (False) یعنی کاذب‌است

(۲) رسم بیانی : diagram

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

بنابرین فرض کنید که مامیخواهیم جدول صحت رادر بارهٔ $B' \subset A$ ارائه‌دهیم.
ممکن است مایکی ازمواقف چهارگانه راچنین نشان دهیم :

A ـ صادق ـ درحالیکه B' صادق است

ماترجیح‌خواهیم دادکه آنراچنین بنویسیم :

A ـ صادق ، درحالیکه B کاذب است

بموجب آن اگر A و B را (که‌بسیط ترین قضایاست) بجای (A) و (B') بطورعناصر ایضاح بکاربریم جدول صحت‌چنین شکلی را اختیارخواهد کرد:

وقتی که $B' \subset A$ صادق‌است ... (۳)

(B)	(A)
T	T
T	F
F	T
F	F

مقایسه‌دیاگرام های (۳) و (۲) بروی هم تأیید میکنند که $B \subset A$ و $B' \subset A$ قضایای مختلفی میباشند . زیرادر حالیکه هریکی ازآنهایك حالت‌مرکب صدق وکذب A و B را اخراج میکند، حالتی که‌اخراج گردیده‌اندعین یکدیگر نیستند

کنون میخواهیم تکنیك جدول صحت‌رادر امتحان معنای $A' \subset B'$ بکار بریم .نتیجهٔ جدول صحت‌چنین خواهد بود :

وقتی که $A' \subset B'$ صادق است . . . (٤)

	(B)	(A)
؟	T	T
؟	T	F
نه	F	T
؟	F	F

مامیتوانیم به صحت این پی بریم : از مذاکرات ماچنین برمی آید که یك قضیه‌شرطی، یك موقف‌مرکب را اخراج میکند . کنون $A' \subset B'$ چنین بیان‌میدارد: وقتی که B کاذب باشد A باید کاذب باشد یعنی نمیتواندصادق باشد. ازینرو حالتی که اخراج شده‌عبارت‌است‌از B ـ کاذب ـ در حالیکه A ـ صادق ، که‌در سطرسوم جدول صحت نشان داده‌شده است .

مقایسهٔ دیاگرام (٤) ودیاگرام (٢) نشان‌خواهد داد که $B \subset A$ و $A' \subset B'$ عین‌حالات را اخراج کرده وعین حالات را اجازه میدهد . و لهذا ما میتوانیم بگو ییم که آنها عین اوضاع ممکنه امور را شرح میدهد . ما $A' \subset B'$ را عکس نقیض $B \subset A$ میخوانیم .

چون یك‌عکس نقیض ، توسط تبادل وسلب مقدم و تالی بحصول می پیوندد مامیتوانیم نتیجه‌مستحصله راچنین ارائه دهیم :

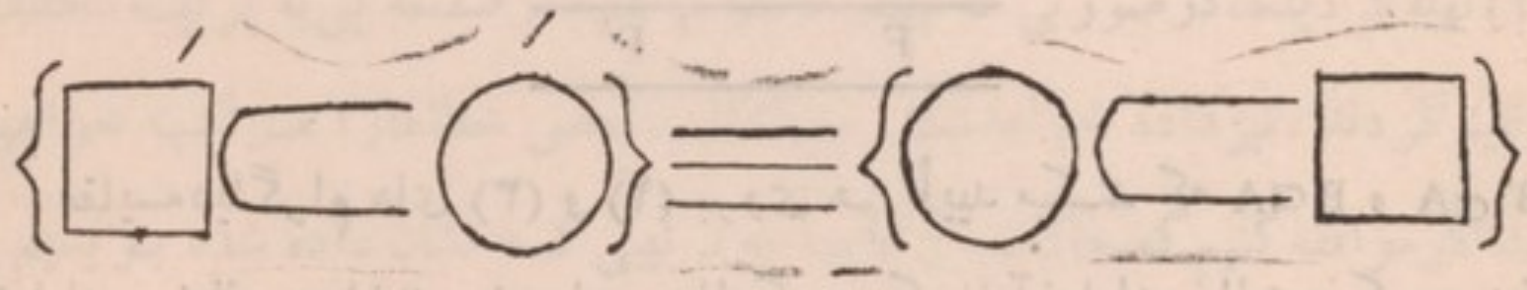

یك‌عکس نقیض بایدبطور مدققانه ازیك عکس تفریق گردد . ماهم اکنون ملاحظه‌نمودیم که‌اگر $B \subset A$ صادق باشد عکس آن $A \subset B$ نیز بطور ضروری صادق نیست، لیکن صدق $B \subset A$ بطور اوتوماتیك‌صدق $A \subset B'$ را تضمین میکند وعکس آن‌نیز صادق است .

سهل‌است که بدانیم جداول‌صحت برای عبارت بسیار مرکبی از قبیل

$A' \subset (C\&B)$ که در آن سه عنصر و یا بیشتر از آنها جا گرفته‌اند ، چطور ساخته میشود .
ما بطور مثال جدول صحت این قضیه را نشان میدهیم .

وقتی که $A \subset (C\&B)$ صادق است :

(C)	(B)	(A)	
T	T	T	؟
T	T	F	؟
T	F	T	؟
T	F	F	نه
F	T	T	؟
F	T	F	نه
F	F	T	؟
F	F	F	نه

لیکن بندرت ضرورت میافتد که چنین حالات بس مرکبی تحت ملاحظه و بازرسی قرار گیرد .

دوم- تحلیل نهایی معنای دلالت:

در شناسانیدن عملیه منطقی دلالت، عملیات حسابی را از قبیل تفریق بطور تمثیل بکار بردیم. لیکن ملتفت باید بود که اختلاف مهمی در بین مفهوم تفریق در نزد ریاضیون و در نزد عامه مردم وجود دارد. یك شخص عادیکه به تحصیل الجبر نپرداخته است، متمایل است که چنین اظهار رأی نماید که ترکیبی مانند «۵-۹» که در آن یك عدد بزرگتر از یك عدد کوچکتر تفریق میشود. مفهومی ندارد، مفهوم تفریق در نزد شخص عادی که ریاضی تحصیل نکرده است محدود است وقتی که از رمز (X منفی Y) را بکار می برد او چنین تصور میکند که (X بزرگتر از Y) است.

این محدودیت برای یك دانشمند ریاضی که اهتمام میورزد تا یك نظریه عمومی اعدادرا انکشاف دهد، خوش آیند نیست. و نیز برای وی پسندیده نخواهد بود که همواره راجع باین بیندیشد که آیا «X بزرگتر از Y) است تا متیقن گردد که ترکیب (Y-X) درست است. بلکه او این محدودیت را مرفوع میسازد و به ترکیب (Y-X) معنایی میدهد که در همهٔ حالات صدق کند. با صرف نظر از مفهوم عامیانه معنای تفریق، دانشمند ریاضی موفق میگردد که بساحه تطبیق این فکر وسعت بخشد. درحالاتی که (X بزرگتر از Y) باشد تصور دانشمند ریاضی با تصور یك شخص عادی موافقت دارد. لیکن وی علاوه بر آن میتواند که آنرا درحالات دیگری که در آنها (X کوچکتر از Y) باشد نیز بکار برد. این تعدیل تصورات عامه بغرض تهیه ساحه وسیع تری برای تطبیق از خصوصیات مهمه متود ریاضی است.

کنون می بینیم که آیا در ینجا کدام چیزی شبیه به مفهوم عام «اگر-پس» وجود دارد؛ مثالهای عدیده یی مورد ملاحظه قرار گرفته است، نشان میدهد که قسمتی از معنای عام «اگر A پس B» اینست که چنین حالتی وجود ندارد که A- صادق باشد، درحالیکه B- کاذب است. لیکن این امر همواره تمام معنی را در بر نمیگیرد. فرض کنید «A» عبارت باشد از ینکه «زمین مدور است» و (B) عبارت باشد از ینکه «آب تر است» درین مثال وضع چنین نیست که (A) صادق باشد - در حالیکه (B) کاذب است. زیرا در ینجا بنا بر دلایل کافی، ما میدانیم که (B) کاذب نیست. (اگر ما میدانیم که آب تر است ما اینرا نیز میدانیم که این موقف (زمین مدور، است - و - در عین وقت آب - تر - نیست، قابل تحقق نمیباشد) بازهم ما احساس بی میلی میکنیم که بگوییم (لهذا) قضیه آتی صادق است:

اگر زمین مدور است پس آب تر است:

ما چنین احساس میکنیم که در ینجا باید بعضی ارتباط دیگری در بین مقدم

و تالی وجود داشته باشد. لیکن درحالتی که مادر آنهادرا ظهار (اگرA پس B) ترددی نداریم، ماهیت ارتباط بین A و B چه میباشد؟

این مثالهای قضایای شرطی صادق رامورد ملاحظه قرار دهید : (a)اگر احمد شوهر باشدپس احمدازدواج کرده است.

(b) اگردرجه حرارت این آب بیشتراز(۹۰) سانتی گرید باشد، پس دست شماراخواهد سوخت.

(c) اگرماریکی اززواحف است وهمهٔ زواحف خون سرد دارند ، پس مارخون سرددارد.

(d)اگرهواصاف شود،من به ماهیگیری خواهم رفت .

ارتباط بین مقدم وتالی درهریکی ازین حالات، مختلف است. چنانکه در (a)تالی بامقدم بواسطه (تعریف) کلمات (شوهر) و(ازدواج) ارتباط یافته است. در (b)ارتباط متکی است به(تجربه) کافی راجع باینکه اگردست باآب جوشان تماس کند، چه واقع میشود.درمثال سوم (c) ارتباطی بملاحظه میرسد که توسط کلمه (قانونیت)درگذشته بیان‌شده‌است‌درحالیکه درمثال چهارم(d) ارتباط بین مقدم وتالی راجع است به تصمیم گوینده آن که تالی راصادق گرداند اگرصدق مقدم به تحقق پیوندد درحالیکه اگر(A پس B)بالعموم نسبت باینکه گفته شود(چنین حالتی وجودندارد که(A) صادق باشد (B) کاذب است) معنای بیشتری‌دارد، این معنای اضافی نظر به‌احوال تغییر می‌پذیرد. اگر دانشمندمنطق (که او میخواهد بانکشاف پرنسیپ ها ومعیار های عمومی‌استدلال بپردازد) سعی‌ورزد که‌همه این تغییرات معنی را در حساب آرد، نتایج مستحصله بطور یأس آوری مرکب‌خواهد بود .

لهذا ماترجیح میدهیم که عناصرعمومی ومشترك همه این معانی مختلف

(اگر-پس) راتحت ملاحظه قراردهیم و ($B \subset A$) راطوری تعریف کنیم که معنا ی آن چنین باشد:

حالت چنین نیست که A و نیز-غیرب باشد .

مابااجرای این امر، معنای عمومی (اگر-پس) راتوسیع خواهیم داد، لیکن غلط نخواهیم کرد. زیراارتباط (اگر-پس) معمولاً دراستدلال بکار میرودتااین امررا ممکن گرداند که ازمقدم صادق به‌تالی صادق انتقال بعمل آید . و تعریف ما باین امرمساعدت خواهدکرد . ماتمام معنی (اگر-پس) رامحافظه کرده ایم که‌برای بسیاری ازصورتهای استدلال تعلیلی(استنباطی)مورد ضرورت است . واگرحالتی پدیدارگردد که‌دران ما ضرورت داشته باشیم که در بین مقدم‌وتالی یك ارتباط خاصی را بطورواضح بکاربریم (خواه این ارتباط متکی باشد به تعریف، تجربه و تصمیم‌دیاگرام‌چیزدیگر) ماهمواره میتوانیم مقدمات دیگری را بیفزاییم تاماهیت ارتباط را بکلی واضح گردانیم .

تعریف ماراجع بمعنای این رمز «⊂» مستلزم آنست که تعدیلی درصورت نمونه یی جدول صحت وارد گردد . بنابرین جدول صحت برای $A \subset B$ حالا چنین نمایان خواهد شد :

$A \subset B$ چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	صادق
T	F	صادق
F	T	کاذب
F	F	صادق

واین بایدچنین خوانده شود : $A \subset B$ حالتی است درموقف (۱)

۱- این رمز (⊂) درانگلیسی برمزنعل اسپ‌معروف است.

«A و B هر دو صادق» ، (۲) «A کاذب ، B صادق » و (٤) «A و B هر دو کاذب» و تنهادر (۳) چنین حالتی نیست «A صادق و B کاذب » این تعبیرات بموجب تصمیم کنونی ما راجع به تعریف عملیه دلالت توسط جدول صحت ضروری گردیده است که باید در همه جداول صحت ملحوظ نظر باشد .

سوم ـ «استدلال مسلسل» و یا قیاس شرطی :

صورتهای بسیط استدلال تعلیلی که تاکنون تحلیل گردیده اند، همه آنها مشتمل بر وقوع یگانه رمز نعل اسپ (۱) (⊂) در مقدمات بوده است. یك نوع بسیار متداول استدلال شرطی ،صورتی دارد که از انواعی که تاکنون تحت ملاحظه قرار گرفته است ، باداشتن دو مثال از دلالت در مقدمات، اختلاف می‌پذیرد .

چنانکه یك محصل پوهنتون که میکوشد تا تصمیم بگیرد که کدام شعبه‌یی را انتخاب نماید، ممکن است بچنین طریقی استدلال نماید: «اگر من شعبه ریاضیات را انتخاب کنم ، به‌تحصیل یك اندازه الجبر ضرورت دارم، (اگر من به‌الجبر ضرورت داشته باشم باید درسی را درساعت هشت صبح بگیرم) این استدلال با استعمال رموز چنین شکلی را بخود میگیرد :

$$\frac{\begin{array}{c} C \subset S \\ E \subset C \end{array}}{E \subset S}$$

این نوع استدلال را میتوان به (استدلال مسلسل) تعبیر کرد و نام متداول آن (قیاس شرطی) است. باید بخاطر داشت که یك استدلال مسلسل مشتمل بر دلالت های دوگانه بحیث دو مقدمه میباشد . طوری که «عین قضیه یك بار بطور (مقدم) و بار دیگر بطور (تالی) واقع میشود .)

بازرسی مستقیم چنین تلقین میکند که یك استدلال مسلسل (قانونی) است .

وبهترخواهد بود که این تلقین را توسط استدلال صریح مبرهن گردانیم . نظر به‌تعریفی که‌راجع به‌رمزنعل‌اسپ نمودیم ($C \subset S$) چنین‌معنی‌میدهد که‌موقف:

S - لیکن - نه-C

اخراج گردیده است و $E \subset C$ نیزچنین معنی میدهد که موقف :

C لیکن - نه - E

اخراج گردیده است .

در روشنی این دواخراجی که‌بعمل‌آمده ، آیا این امرممکن است :

S - لیکن- نه - E ؟

اگراین موقف باید واقع شود، ماباید یکی ازین دوحالت را داشته‌باشیم:

S - درحا لیکه - نه - E - ونه - C

S -درحالیکه-نه-E -لیکن هکذا- C

لیکن نخستین این دوحالت ، طوری که در بالادیدیم، توسط مقدمه اول اخراج گردیده است. ودوم آنها توسط مقدمه دوم اخراج شده است . بنا برین این دومقدمه بروی هم

S - لیکن - نه- E

را اخراج میکند . ونتجه ($E \subset S$) قانونی است .

لازم است استدلال مسلسل مدققانه ازاستدلالهای شرطی ای تفریق گردد که حاوی دومقدمه‌شرطی باعین‌قضیه است ، طوریکه عین وضع درهردو واقع میگردد. ما بسهولت میتوانیم توسط متود (تمثیل‌صوری) اثبات کنیم که‌این صورتهای دیگر غیرقانونی است .

درینجامثالی ازاستعمال‌این‌متودذکرمیکنیم این‌استدلال(اگرچون‌یك شخص فرانسوی است ،اویك انسان است،اگر او یك شخص جرمنی است ، او یك انسان‌است، لهذا اگر اویك شخص فرانسوی است،اویك‌شخص‌جرمنی‌است.)

دارای دو مقدمه و یك نتیجهٔ کاذب است ، و لهذا غیر قانونی است. و صورت آتی نیز مطابق به آن غیر قانونی است .

$$\frac{\begin{array}{c} Y \subset X \\ Y \subset Z \end{array}}{Z \subset X} \text{ (غیر قانونی)}$$

و هکذا ما میتوانیم این استدلال (اگر جین یك خانم باشد ، او یك زن است و اگر او یك خانم باشد او ازدواج کرده است ، لهذا اگر جین یك زن باشد او ازدواج کرده است) را برای اثبات غیر قانونی بودن این صورت بکار بریم :

$$\frac{\begin{array}{c} V \subset U \\ W \subset U \end{array}}{W \subset V} \text{ (غیر قانونی)}$$

با استعمال نتایج سابق الذکر ، مربوط بانقیض یك قضیه شرطی، علی الاکثر ما میتوانیم دیگر انواع استدلال را بیکی از صور سه گانه یی که هم اکنون تحت بازرسی قرار گرفته است ، انتقال دهیم ، چنانکه این استدلال (اگر تلفون از شیکاگو رسیده باشد ، آن مهم است ، لیکن اگر آن راجع به معامله تجارتی نباشد تیلفون غیر مهم است ، لهذا اگر تلفون راجع بمعامله تجارتی باشد لازم است از شیکاگو آمده باشد.) میتواند بارمز چنین افاده شود :

$$\frac{\begin{array}{c} 1 \subset C \\ 1' \subset B' \end{array}}{C \subset B}$$

این هنوز حالتی از استدلال مسلسل نیست، لیکن تعویض مقدمه دوم با عکس نقیض آن چنین میشود :

$$\frac{\begin{array}{c} 1 \subset C \\ B \subset 1 \end{array}}{C \subset B} \text{ (غیر قانونی)}$$

این استدلال بطور واضح غیر قانونی است اگرچه عکس نتیجه « $B \subset C$ »

قانونی بوده است مامیتوانیم این نتیجه را توسط عکس نقیض مقدمه نخست اصلی تحقیق کنیم. ازین قرار:

$$\frac{\begin{array}{c} C' \subset 1' \\ 1' \subset B' \end{array}}{C' \subset B'} \text{ (قانونی)}$$

درحالیکه نتیجهٔ مستحصله عکس نقیض $B \subset C$ است، نه عکس نقیض نتیجه یی که در استدلال اصلی داده شده است.

چهارم ـ استدلال غیر مستقیم:

ساعت (۳) بعدازظهر است، تایپست دفتری میخواهد تصمیم بگیرد که آیا او میتواند قدری قبل ازوقت معتاد (ساعت ٥) دفتر را ترك کند. او بدینطریق باستدلال می پردازد: (اگر من بخواهم که دفتر را پیش ازوقت معتاد ترك کنم من باید اولاً تمام این مکاتیب را تایپ کنم.) لیکن یك نظر اندازی بمکاتیب او را قناعت میدهد که او دوساعت کار، پیشرو دارد. او مکدرانه باستدلال خویش ادامه میدهد: (اگر من این مکاتیب را تایپ کنم، من باید دوساعت دیگر کار کنم) نظری بساعت بوی قناعت می بخشد که (اگر من دوساعت دیگر کار کنم من نمیتوانم دفتر را پیشتر ترك کنم.) اکنون بازرسی میکنیم که ازاین سه مقدمه چه نتیجه یی استخراج میشود؟ استدلال توسط رموز چنین افاده میگردد:

$$\frac{\begin{array}{c} T \subset L \\ W \subset T \end{array}}{?}$$

این یك حالت واضحی برای استدلال مسلسل توسیع یافته است، دو مقدمه اول چنین نتیجه میدهد: $W \subset L$ که این نتیجه میتواند به مقدمهٔ باقیمانده علاوه گردد که چنین میشود:

$$\frac{\begin{array}{c} W \subset L \\ L' \subset W \end{array}}{?}$$

که یك استدلال مسلسل دیگری است که منجر بیك نتیجه قانونی میشود: $L' \subset L$ وقتی که مبتدیان منطق برای نخستین بار بچنین صورت قضیه یی مواجه میگردند ایشان متمایل میباشند که چنین تصور نمایند که آن نقیض خوداست، زیرا ایشان آنرا با قضیه مختلف $L'\&L$ مخلوط میسازند. لیکن وقتی که ما میگوییم: $B \subset A$ صادق است، ما چنین، نمیگوییم که A صادق است: بنابرین گفته ما درباره تا یپیست که $L' \subset L$ صادق است، چنین نیست که L صادق است. پس اهمیت $L' \subset L$ چیست؟

اندکی تفکر نشان خواهد داد که تایپست با این اندیشه افتاده است که او نمیتواند دفتر را پیشتر ترك کند یعنی L کاذب است. ما میتوانیم این نتیجه را بسهولت بطور عموم بازرسی کنیم. زیرا $B \subset A$ چنین معنی میدهد که A ـ صادق درحالیکه B کاذب، اخراج گردیده است.

بنابرین $L' \subset L$ چنین معنی میدهد که L ـ صادق ـ درحالیکه ـ L' ـ کاذب، اخراج گردیده است.

یعنی L ـ صادق و L ـ صادق، اخراج گردیده است.

لهذا قضیه یی که ما میخواهیم امتحان کنیم چنین معنی میدهد که حالت چنین نیست که L ـ صادق است، یعنی L کاذب است.

بنابرین ما این صورت قانونی استدلال شرطی را بدست میاوریم:

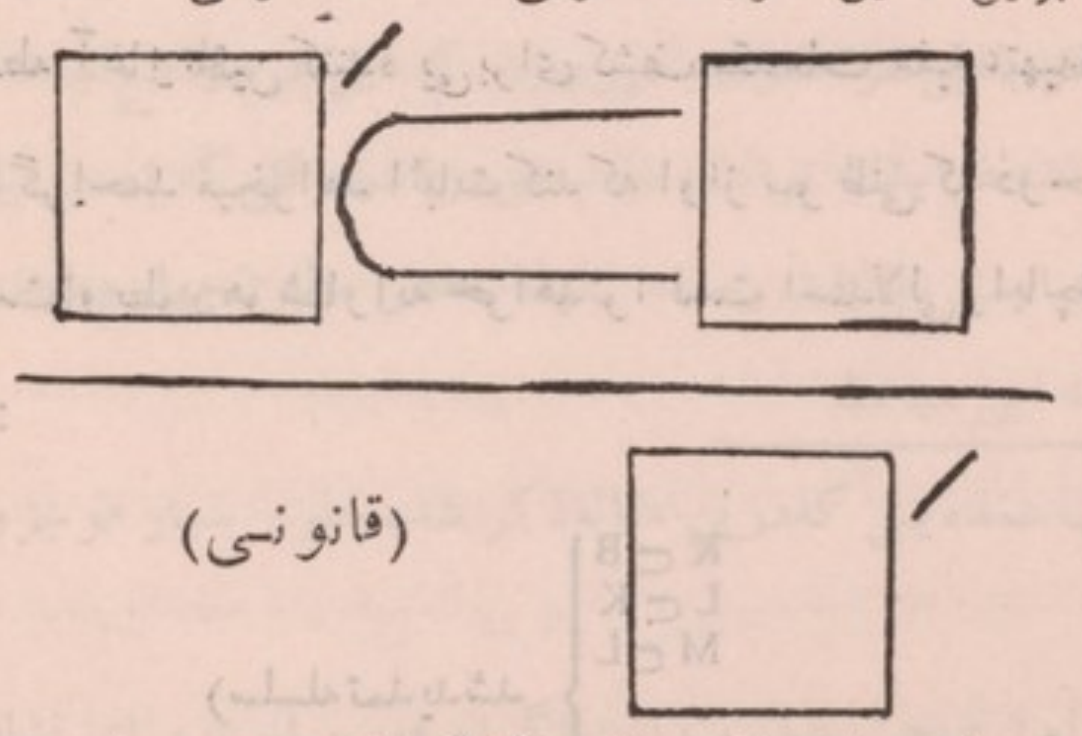

(قانونی)

با درج p' در مربع سفید، ما میتوانیم بدانیم. که یکحالت خصوصی اینصورت چنین است:

$$\frac{P \subset P'}{P}$$

(قانونی)

پس قاعده چنین است : اگر یك قضیه چنین باشد که اگر صادق باشد نقیض آن صادق باشد ، پس نقیض آن صادق است . مااستدلالی راکه دارای این صورت باشد (غیرمستقیم)می نامیم .

بطورمثال چنین تصورمیکنیم که (R) عبارت ازچنین قضیه یی باشد : (هر قاعده استثنایی دارد)اکنون (R)خودش یك قاعده‌است ، بنابرین اگر هر قاعده استثنایی داشته باشد ، R نیز باید استثنایی داشته باشد .لیکن اگر (R) استثنایی داشته باشدپس باین وضع صادق نیست بناء برین هر قاعده‌استثنا یی د اشته باشد(R) کاذب است که میتواند بار مزچنین افاده‌شود : $R' \subset R$

چنانکه ماتوسط استدلال غیرمستقیم ، میتوانیم نتیجه قانونی (R′)رااستخراج کنیم .بنابرین مااثبات کرده ایم که (R)باید کاذب باشد. (این‌استدلال باین قضیه «هر قاعده ،مگراین یکی ،استثنایی دارد »مشغول نمیشود .)

طریقه استدلال غیرمستقیم یك صورت خاص و قوی‌استدلال تعلیلی است. توسط اینکه نقیض آنچه تاسیس آن مطلوب است ،بطور مقدم اول قرارداده شود ، یك نقطه آغاز تلقین کننده یی برای کشف مقدمات مفید ،تهیه‌میگردد .

چنانکه اگراحمد میخواهد اثبات کند که اواز سو ظنی که درحق وی بعمل آمده بری‌است‌او بطورهوشیارانه خواهدتوانست استدلالی‌راباچنین صورتی تاسیس کند :

$$\left.\begin{array}{l} K \subset B \\ L \subset K \\ M \subset L \\ \cdot \\ \cdot \\ \cdot \\ B' \subset P \end{array}\right\} \text{(سلسله تمدیدشد}$$

که B′ راماننددقبل باثبات خواهد رسانید .

طریقهٔ نقیض فرض: (۱)

این نوعی از استدلال است که شباهت نزدیکی به استدلال غیر مستقیم دارد. و آن چنین ارائه میدارد که قضیه یی (A′) متضمن نقیض خود است. «یعنی بطور قانونی بدو قضیه (B و B′) منجر میشود.) و چون چنین است، از آن چنین برمیاید که (A′) نمیتواند صادق باشد، پس بطور غیر مستقیم (A) صادق میباشد. این صورت استدلالها بالخاصه در ریاضیات بسیار سودمند است.

برهان توسط حذف:

احیاناً ما میتوانیم بدانیم که از متناوبهای متعدد (لااقل یکی باید صادق باشد.) و این طریقه علی الاکثر در حالاتی مساعد است که متناوبها بالنوبه، هر یکی رد گردد تا اینکه یکی برای بازرسی باقی بماند. اگر این طریقه تعقیب شود یگانه متناوبی که رد نشده است، باید صادق باشد. چنین برهانی که توسط حذف صورت میگیرد میتواند بطور تعمیمی از استدلال غیر مستقیم، ملاحظه شود.

مثالی برای این طریقه تذکر میدهیم: یك حادثهٔ قتل در دفتری واقع شده که در ان تنها چهار نفر با این نفر مقتول، در روزی که این جرم واقع شده، اجازه دخول داشته‌اند. سه نفر ایشان توانسته غیاب خود را در وقتی که تصور میشود حادثه قتل واقع گشته است، باثبات رسانند. لهذا شخص مظنون چهارم باید مجرم باشد.

خلاصه این مبحث:

مطالب عمده یی که درین مقاله ذکر شده بطور بسیار موجز و فشرده تلخیص میشود:

جداول صحت عبارت از دیاگرام هایی است برای نشان دادن حالات مرکب صدق و کذب اجزای قضایای مرکبه. اگر تنها دو جزو (A و B) در قضیه

---

۱ - Reductio ad alsurdum که تعبیری است لاتین و به (برهان خلفی) نیز معروف است

مرکب واقع گردد ، درین صورت چهار حالت مرکب صدق و کذب A و B وجود خواهد داشت ، وجدول صحت دارای چهار سطر خواهد بود . ومناسب است که همواره چهار حالت مرکب باعین ترتیب نوشته شود . یعنی (A - صادق و - B صادق ، A کاذب - و - B - صادق - A صادق و - B - کاذب ، A کاذب - و - B - کاذب) .

اگر مقدم و تالی یك قضیه شرطی ، بطور سلبی تبادل گردد ، نتیجه‌یی که بدست میاید (عکس نقیض) قضیه اصلی میباشد . آزمایش جداول صحت نشان میدهد که یك قضیه و عکس نقیض آن کاملاً عین حالت امور را توصیف میکند .

هنگامیکه ما اظهار میداریم : (اگر A پس B) معمولاً مقصد ما بیشتر ازین است که گفته شود «حالت - چنین - نیست - که - A - درحالیکه - نه - B .» این معنای اضافی بطور قابل ملاحظه‌یی تغییر می پذیرد. لهذا دانشمندان منطق مناسب میدانند که «$A \subset B$» را طوری تعریف کنند که درست چنین معنی بدهد : « حالت چنین - نیست که - A - درحالیکه - نه - B .» جانشین کردن «$A \subset B$» طوری که راجع به «اگر A پس B » تعریف شده ، برای هیچ یکی از استدلال مضر نخواهد بود. بنحوی که درمتن ایضاح گردیده ، تعریفی که قبول شده ، مستلزم یك تعدیل خفیفی ازصورت معیاری جدول صحت میباشد .

یك استدلال مسلسل و یا « قیاس شرطی » عبارت از استدلالی است که دارای مقدماتی ازصورت $A \subset B$ و $B \subset C$ (یعنی وقوع دوگانه دلالت و یك قضیه‌یی که یکدفعه دروضع مقدم و یکدفعه دروضع تالی بوقوع می پیوندد .) واین دارای نتیجه ($A \subset B$) قانونی است . استدلالی که محتوی مقدمات $A \subset B$ و $B \subset C$ ویا $A \subset B$ و $B \subset C$ باشد ، دارای نتیجه بسیط قانونی نیست .

یك استدلال غیر مستقیم ، استدلالی است که مقدمه‌یی را بکار می برد که دارای صورت $A' \subset A$ است (یعنی استدلالی تالی آن نقیض مقدم آن است). درینگونه

حالتی A باید کاذب باشد .

معلوم است : در برهانی که توسط حذف انجام می پذیرد باید یکی از متناوبات صادق باشد . پس هریکی ازین احتمالات بالنوبه ردمیشود ، تاوقتی که یکی باقی میماند که بایدصادق باشد (۱)

(۱) مبادی منطق ومنهج علمی مو لفهٔ پروفیسر مکس بلیك .

An Introduction to logic and Scientific method. Pro. Max BlacK.

در مسیر تاریخ

مولفان: { دکتور حسن ابراهیم
علی ابراهیم

ترجمه پوهاند علمی

نظام مملکت داری مسلمانان

ابتدای خلافت

حکومت حضرت محمد (صلعم) (۶۱۰-۶۳۲) میلادی حکومت مذهبی بود ویارانش عقیده داشتند که حکومت آنحضرت باساس وحی خداوندی است خداوند بوسیله حضرت جبرئیل احکام میفرستاد وحضرتش آنرا عملی میکردند شالوده آن حکومت بعوض عصبیت خانوادگی وشعور نژادی بروحدت دینی گذاشته شده بود واین شیوه فرمان روایی در تکامل تمدن اعراب اهمیت فروان داشت شخصیت حضرت محمد (ص) بردل وجان یارانش چنان موثر بود که حتی رحلت حضرت محمد (ص) راهرگز باور نمی توانستند. سانحه مذکور برای مسلمانان حادثه عظیم تلقی میگردید. درین هنگام عده ای از این اندیشه سراسیمه بنظر می آمدند که مبادا بعوض حکومت خداوند حکومت انسانها آغاز گردد. قریش ویا کدام دودمان دیگر زیر تاثیر رجحانات نفسی قرار گرفته بر مسلمانان فرمان روائی نماید.

پس از رحلت حضرت محمد (ص) مساله جانشینی شکل هنگامه سیاسی را اختیار نمود. واقعه چنین بود که حضرت محمد (ص) موضوع جانشینی را در دوران زندگی خود فیصله نکرده بودند غالباً بدین جهت که حضرت نظام جمهوری

اعراب رامی پسندیدند ویارانش ازین مساله آگاه بودند باین خاطر حضرت محمد(ص) اعتماد داشتند که مسلمانان باپیروی ازروش انتخاب جمهوری شخصی را بعنوان خلیفه محمد(ص) برگزینند وبعدازان مساله جانشینی ظهور کرد وبالای این موضوع میان یارانش اختلاف شدید بعمل آمد. درچنین لحظات حساس حضرت ابوبکر حضرت عمر راخاموش ساختند وبرای جانشینی انتخاب حضرت ابوبکر، صورت گرفت وهمین بود ابتدای خلافت.

مفهوم خلافت:

معنای لغوی خلافت «جانشینی» است ولی مفهوم اصطلاحی آن بحیث جانشین آنحضرت فرمان روایی مطلق دینی ودنیاوی حق خلیفه شمرده میشد.

شخصیت خلیفه ازنگاه شرعی عبارت ازفرمان روای دینی ودنیا وی بود وفرمان روای مذکور پابند دساتیر وقوانین شرعی بود. مقصد حقیقی خلافت نگهداری ناموس اسلام وازنگاه شرعی نظم ونسق حکومت وقیام آن بود(۱)

درسازمان اجتماعی اسلام خلیفه جانشین آنحضرت (ص) تصور میگردید وازاختیارات مطلق سیاسی ومذهبی برخوردار بود. خلیفه می بایستی ازقوانین اسلامی نگهداری وآنرا نفاذنماید. مسئولیت های بهبودوفلاح توده های مردم بدوش او نهاده شده وازوظایف او بشمارمیرفت. خلیفه کانون مذهبی وسیاسی مسلمانان بود. ازاین حیث موقف خلیفه باپاپ های قرون وسطی روم بکلی اختلاف داشت. تامس آرنلد نظام خلافت شرقی وشیوه حکومت کلیسای غربی راچنین توضیح می نماید: «این دونظام برمبانی مذهب وقدرت استوار گردیده بود. اسلام ومسیحیت دومذهب جهانگیر بود وپیوسته تلاش میکردند تاداثره عمل خودرا بسط وتوسعه بدهند. فرق بین هردو این بود که سلطنت مقدس رومی به

۱- مقدمه ابن خلدون ص ۱۶۶

سلطنت متلاشی شده بت پرست سابق شباهت داشت و دلیل دیگرش این بود که القاب امپراتوری شارلی مان(۷۶۸- ۸۱۴م) آئینه عقائد بت پرستی پنداشته‌شده و دوم اینکه دراروپادو فرمانروا وجودداشت یکی فرمانروای سیاسی که امپراتورش می خواندند و دیگر فرمان روای مذهبی و یاروحانی که پاپ نام داشت. لیکن بنیادخلافت بر پایه کدام نظام سیاسی سابق استوارنگردیده بود بلکه آئین نوی بودچنانکه ساختمان وتکوین آن براساس احتیاجات وما مول سیاسی بنایافته بود که ازظهور اسلام براثرپیروزی اعراب بر کشورهای فارس وروم شرقی بوجود آمد. مفهوم فرمان‌روائی خلیفه‌این بود که‌او حامل اختیارات مذهبی وسیاسی محسوب میگردید وازنگاه مذهبی مقصد حکومت اوصیانت دین بعنوان حامی دین بود. خلیفه بمعرکه‌میرفت و کسانی را که به دین صدمه ای وارد میکردند سیاست می نمود. در نماز امامت می کردو خواندن‌خطبه روزجمعه نیز یکی ازوظایف اوبود. ولی پاپ بحیث‌یك راهب‌اعظم بود که گناه گناه کاران را می بخشید و در امورمذهبی فیصله اخری مربوط باوبود . (۱)

القاب خلیفه:

چون حضرت ابوبکردر تامین نظم ونسق جهان‌اسلام قائم مقام حضرت محمد (ص) بودبدین جهت لقب حضرتش «خلیفة الرسول الله» بود . لقب حضرت عمرمدتی «خلیفة خلیفة الرسول الله» بود ولی چون کلمه مذکور ثقل ترکیبی داشت بنابران لقب امیرالمومنین رااختیار کرد. این لقب‌اندکی باین مساله روشنی می اندازد. که مسلمانان درصددگسترش دامنه فرمان روایی خویش افتاده بودند وحضرت‌عمر قائدو پیشوای آن بشمارمیرفت، زیراکه‌درعهد جاهلیت عربهاسردارسپاه را«امیر» میگفتند وحضرت‌عمر دراسلام نخستین فردی

(۱) THQMAS ARNOLD'THE CAliphate PP. 9-18

بود که این لقب را برگزید. راست باید گفت که قیادت روحانی حضرت عمر عامل موثر لشکرکشی های اسلام محسوب میگردید. این کلمه متضمن پیشوایی حربی و انتظامی نیز بود و حضرتش مصداق صحیح آن بشمار میرفت. خلیفه را باین خاطر امام میگویند که تقدس مذهبی داشت و در نماز فرضیه امامت را انجام میداد زیرا نماز برای مسلمانان بجهت مرکزیت یا بی وسیله بزرگی است.

شیعیان پیشوایان خود را باین سبب امام میگفتند که امام از اهل حضرت علی بودند و از هر کس دیگر انان را سزاوار خلافت می شمردند و عقیده داشتند که بافراد خانواده حضرت علی خداوند بینائی خاص روحانی ارزانی داشته چنانکه برای یك امام یا امیر لازمی است. مهدویت از این عقیده متاثر شده است. این لفظ در قرن (۱) بمعنی «پیشوا» «رهنما» (۲) و «سردار» استعمال گردیده است.

آنحضرت (صلعم) در نماز بحیث پیشوای مسلمانان امامت میکردند، حضرتش درحال اختیار حضرت ابوبکر را بامامت مامور فرمودند. این امر در نظر اهل تسنن برای استحقاق حضرت بخلافت دلیل بزرگی است. بعد از حضرت محمد (صلعم) خلفای راشدین فرضیه امامت را انجام میدادند، درین دوره امامت مظهر شان و عظمت حکومت تلقی میگردید. در دنیای اسلام امامت از فرایض عمال و والیان بشمار میرفت.

در دوره اول اسلام خلیفه سه لقب داشت، خلیفه، امیر المومنین و امام. تامس ارنلد بر القاب مذکور چنین تبصره میکند:

فقها بر القاب خلیفه بصورت مفصل بحث کرده اند ولی توجیهات آنان قناعت بخش نیست. طوریکه آنان معنای امامت را تشریح داده اند از لابلای آن

---

(۱) سوره انبیا (۲۱-۷۳)

(2) THOMAS ARNOLD . THE CALIPHATE, PP . 29 - 33

هرگز مقصد ایشان ثابت نمیگردد. لفظ خلیفه در قرآن(۱) باین معنای اصطلاحی بکار نرفته، طوریکه در اسلام برای او رواج دارد. فقها اساس بحث خود را بر آیاتی میگذارند طوریکه دو فرقه مسیحی یعنی طرفداران شاهی و کلیسای روم برای تامین اغراض و نظریات خود نصوص انجیل را سند قرار میدهند. حقیقت این است مفهومیکه از لفظ حاصل میشود برای نظام سیاسی خلافت که در دنیای اسلام متداول است هرگز صدق نمی نماید (۲)

در قرآن کدام دستور معین حکومت وجود نداشت تا مسلمانان پس از رحلت حضرت محمد (صلعم) از ان پیروی میکردند. درست است که بعضی ایات اطاعت حکومت را امر کرده است برسبیل مثال: از خدا اطاعت کن و از رسول اطاعت کن و از کسانیکه بر تو فرمان روا گردیده اند اطاعت نما (۳)

بعد از رحلت حضرت محمد (صلعم) دوره خلفای راشدین آغاز گردید. در طول این دوره انتخاب فرمانروا بوسیله شورا بعمل می آمد. ولی در عصر بنی امیه و بنی عباس شیوه جمهوری خلافت بحکومت های مطلقه و موروثی تبدیل گردید. درین هنگام شورا از بین رفت و انتخابات محض بنام باقی ماند. فقها برای جواز چنان نظام پادشاهی این حدیث را دلیل می آورند « بعد از من خلافت چهل سال دوام خواهد کرد، سپس حکومت های استبدادی ظهور خواهد نمود». تامس ارنلد عقیده دارد که بخاطر تلقین حکومت های استبدادی بصورت نادرست یك سلسله احادیث را بان حضرت منسوب نموده اند. فقهای اسلام برای تائید این نظریه که از ائمه قریش باشند باین حدیث استناد میکنند.

صفات خلیفه:

---

(۱) سوره بقره آیت (۳۰)، سوره انعام آیت (۱٦٥)، سوره ص آیت (۲٦)

(۲) THE CALIPHATE P. 4 S

(۳) سورة النساء آیت (٥۹)

خلیفه باید عالم، عادل و با کفایت بوده و از سلامتی جسم و حواس برخوردار باشد تا که در رای و عمل او موثر ثابت گردد. خلیفه که باید کم از کم چنان استعداد علمی داشته باشد تا مسایل و مشکلات جدید را در پرتو قابلیت استعداد خویش فیصله بتواند. مقصد از عدالت اخلاق عالی اجتناب از معاصی است. مفهوم کفایت این است که برای انفاذ آیین و حدود اسلام توانایی داشته باشد. خلیفه باید مهارت عسکری داشته باشد تا هنگام جهاد شور و هیجان را برانگیزاند و خلیفه باید مدبر، بافهم و بادرایت باشد (۱)

انتخاب خلیفه از زوایای فرق مختلف :

بعد از رحلت آنحضرت (صلعم) پیرامون جانشینی میان گروه های مختلف در مدینه اختلاف و دو دستگی شدید رخ داد. درین جانگاهی اجمالی روی این رویداد بی موجب نخواهد بود.

۱ - مهاجرین و انصار :

مهاجرین اندرین پندار بودند که منصب خلافت بقریش سپرده شود و دلیل ایشان این بود که میگفتند قریش از شریف ترین قبایل عرب بشمار میرود و آنحضرت از نگاه نژاد باین قبیله ارتباط دارند و از حیث رسوخ و اعتبار هم هیچ کدام قبیله دیگر بان برابری نمیتواند باین خاطر سرتاسر جزیره نمای عرب به حکومت قریش باسانی تسلیم خواهند گردید. بعقیده مهاجرین اگر کدام فرد قبیله دیگر را خلیفه کنند بر اثر حسادت و کینه باهمی قبایل کشمکش های دشمنانه آغاز خواهد گردید و عوامل فلاکت و فتنه داخلی را بار خواهد آورد. هم چنان مهاجرین ادعا میکردند که چون اولتر از دیگران به آنحضرت ایمان آورده بودند

---

(۱)-الاحکام السلطانیه ماوردی ص ٤- مقدمه ابن خلدون ص ۱۵۲

ودر برابر آزار واذیت توان فرسای مردم مکه از شکیبایی وحوصله کار گرفته اند بنابران شایسته این منصب اند.

ولی گروه انصار خود را نسبت به مهاجرین بیشتر سزاوار این منصب می دانستند وچنین استدلال می نمودند که انان حضرت محمد «صلعم» ومهاجرین را در مدینه پناه دادند و برای پشتیبانی ایشان در برابر مشرکین سینه های خود را سپر بلا قرار دادند و با حیات خود ستیزه کردند. (۱) انصار خلافت را مختص بیك خانواده نمی دانستند بلکه دائره آنرا وسیع فکر کرده و هر خانواده را مستحق آن می شمردند.

درین هنگام بین مهاجرین و انصار اختلاف شدید بروز کرد و هر گروه جهت استحقاق خلافت دلایل اقامه میکردند. مهاجرین میگفتند که حضرت محمد «صلعم» فرموده است امام باید از قریش باشد» و «من شما مهاجرین را بانیکو کاران انصار بکردار نیك توصیه می کنم و بر شماست که از کوتاهی های ایشان بگذرید» مهاجرین دلیل می آوردند که اگر خلافت بشما تعلق گیرد وصیت آنحضرت هیچ معنایی نخواهد داشت.» همچنان آنحضرت فرموده بودند «حکومت برای قریش، داد گستری برای انصار و افتخار اذان به حبشی ارتباط نخواهد داشت.» یکبار دیگر حضرت محمد (صلعم) ارشاد فرموده بودند «امام مختص قریش خواهد بود تا بعدل وداد حکومت نمایند و در برابر وعده وفا کنند، ترحم و شفقت داشته باشند (۲). اگرچه مهاجرین احادیث بالا را تذکر میدادند ولی از نص قران دلیلی ارائه نمی توانستند تا از خلال آن معلوم شود که خلافت مخصوص کدام قبیله و طبقه است. برعکس این مساله را قران چنین فیصله کرده است: هر آئینه مقرب ترین شما

---

۱ - مقدمه ابن خلدون ص ۱۷۰

۲- تاریخ الخلف سیوطی ص۶

نزد خداوند پرهیزگارترشما است .» (۱)

۲ـ شیعه :

شیعیان فکر میکردند که منصب خلافت، مخصوص خانواده آنحضرت «صلعم» است. آنان حامی اهل بیت بودندو بااخلاص تمام می اندیشیدند که خلافت باید به اهل بیت و اولاد حضرت علی محدود و منحصر باشد. نزد آنان سوال انتخاب خلیفه هرگز مطرح نمیگردید. ازنگاه شیعیان مستحق درست خلافت حضرت علی بود و بعدازاو بایداین منصب بخانواده اش انتقال می نمود . بعلاوه آن با منصب خلافت خصوصیات مذهبی را نیزمی افزودند. چنانکه میگفتند که کانون علم شرعی و امین صرف خلیفه است و تنهااو صلاحیت فهم درست قرآن وحدیث را دارد و تفسیرقرآن و حدیث هم محض حق خلیفه است . باین جهت شیعیان خلیفه را امام می گفتند و او را پیشوای مذهبی خودمی دانستند، روش عده ازآنان دربرابرحضرت علی بحدغلورسیده بود. ولی ابن خلدون باین نظریه شیعیان که «خلافت هم یك رکن دین است و برای انتخاب آن مشوره مردم ضرورت ندارد موافق نیست (۲)

ابن خلدون نظریه خوارج رادرموردخلافت مبنی بر« افراد هرطبقه مستحق خلافت است » طرفداری نمیکند. ابن خلدون هرقبیله ای راکه دران عصبیت ومراتب تمدن وجودداشته باشدسزاوارخلافت میداندو برای اثبات نظریه خوداین نظریه راارائه می کند .«مسلمانان باین جهت قریش را خلیفه انتخاب میکردند تاکه دران قبیله عصبیت وجودداشت آنان استعداد تامین قدرت رابرتمام عرب داشتندوسایرقبایل عرب فاقدآن بودند . ودرسراسرشبه جزیره عربستان قریش

۱- سوره حجرات آیت ۱۳

(۲) مقدمه ابن خلدون صفحات ۱۵۳ -۱۵٤

ازهمه بیشتر دارای رسوخ و اعتبار بودندو هیچ قبیله ای از سیادت و مهتری آنان انکار نمی نمودند» ابن خلدون عقیده داشت که خلافت راشده در برابرما مثال بسیارعالی است. در این عصر اگرچه صد ها دگرگونی بو قوع پیو سته و لی درمورد این نظریه اساسی کدام تبدلی بعمل نیامده است و قبیله ای که دارای عصبیت و اعتبار باشد مستحق خلافت دانسته میشود .

درین مورد قبیله ای مخصوص مطمح نظر نبودزیرا که اسلام آئین مساوات و برابری بود چنانکه کسی بجهت نژادبرتری نداشت، قریش بودن راکه شرط خلافت قرار گرفته بود ابن خلدون آنراچنین توضیح میدهد :

(احکام شرعی باید برمبنای مقصد خاص استوارباشد .چون برای خلافت قریش بودن راشرط قرارداده‌اندبنابران ازحکمت این مساله‌صحبت می کنم: از این‌شرف و افتخار نمیتوان انکار کرد ولی شرف و افتخارمفهومی ندارد . باین جهت باید شرط دیگر این حکمت راجستجوی نمود.اگر باتعمق‌وامعان نظر ببینیم هراینه روشن خواهدگردید که علت آن‌این‌است که‌قریش‌ازنگاه‌عصبیت امتیاز دارد وصلاحیت ایجاد مرکزیت در آنان سراغ میشود چنانکه آنان چنان نیرو وتوانایی داشتند که حق‌مظلوم را ازظالم گرفتند.درآن‌عصرقبیله ای که عصبیت میداشت باسانی میتوانست امورومسایل‌مردم راسازوبرگ دهد ودرراه رفع فساد و آشوب داخلی بااشکالی روبروی‌نگردد.مردم دردوره حکومت آنان‌از نگهداری جان ومال خویش احساس مصونیت مـی‌نمودند و توده های وسیع مردم درراه سازوبرگ حکومت‌یاری میکردند . در توضیح این مطلب شاید بی مورد نباشد اگراظهار کنیم کـه قـریش نسبت به قبیله مضرموثـرباعصبیت وقبیله نیرومند بود و باشندگان‌شبه جزیره‌عربستان هم‌ازاین واقعیت‌آگاه‌بودند باین خاطراز قریش می ترسیدندو آنان رااحترام میکردنـد .بتاسی این حقیقت

حضرت محمد (ص) برای امامت «قریش» بودن راشرط قرارداده بودند. حضرت محمد(ص) با نگاه عاقبت اندیش متوجه بودند که اگر در شبه‌جزیره عربستان خانواده ای باایجاد مرکزیت موفق شوند آنهم قبیله قریش خواهد بود واز استعداد های فطری فهم و درایت شکوهمندی و توانایی و نیرومندی همه جانبه وحرمت قریش بخوبی باخبر بودند. باین جهت حضرتش اعتماد داشتند که قریش بارخلافت را بسهولت بردوش خواهد کشید وشیرازهٔ مردم متلاشی نخواهد گردید. رویدادهای آینده صحت پیش‌بینی حضرت محمد (صلعم) تأیید نمود.

هنگامیکه از قریش فردبرگزیده و محبوب همه گان خلیفت گردید تمام قریش برای یافتن مرکزیت عرب با او همدست گردیدند و بنابر تاثیر نفوذ و حرمت قریش تمام قبایل مضر باین اتحاد و همبستگی عمل کردند. این موضوع را هر کس میداند که قبیله مضر در هر گوشه و کنار جزیره نمای عربستان پراگنده بودند واز نگاه تاثیر و نفوذ و توانگری برسراسر جزیره نمای مذکور مسلط بودند عصبیت نژادی قبیله مذکور باین نتیجه که تمام عرب بیك مرکز گرد آیند و در جدوجهد زندگی پیش بروند و نقشه دنیارا عوض نمایند. تاوقتیکه آن عصبیت عربی استوار بود تزلزلی دربنیاد آنان رخ ندادولی همینکه عصبیت آنان زایل گردید فرمان روایی آنان نیز براه زوال وسقوط سوق گردید. (۱)

۳ ـ خوارج :

درابتداخوارج چنین نظریه داشتند که خلافت حق هرفرد عرب است. این فرقه درآینده بتاسی افکارفان فلوتن «VON Floton پشتیبان اصول جمهوریت دنیا می گردیدند (۲) بعدها آنان نظریه خودرا تعدیل و اصلاح کرده گفتند:

---

۱ ـ مقدمه ابن خلدون صفحه ۱۷

۲ ـ مراجعه کنید السیادة العربیه والشعبه الاسرائیلات فی عهدامیه ترجمه داکترحسن ابراهیم صفحه ۶۹

بجای حروعرب بودن برای خلافت سیرت عالی ومسلمان بودن شرط اساسی است. این درست هنگامی بود که تعدادزیاد مسلمانان عجمی پیروعقیده آنان گردیده بودند. ازنگاه خوارج برطرفی خلیفه حتی الامکان روانیست ولی اگر خلفیه دست به‌جور وجفایی بزنددرانگاه برطرفی اوروا است. خوارج معتقدبودند که بنابر مصلحت وقت کشتن خلیفه هم عیبی ندارد.

مرجئه ومعتزله:

ازنگاه مرجئه مسلمان بودن وقرائت کلمه شهادت برای منصب خلافت کافی است. آنان به رفتارو کردار شخصی خلیفه دلچسپی نداشتند ومیگفتند که این معامله است میان خداوند وبندگانش مرجئه برخلافت بنی امیه صحه می گذاشتند. نظریات مرجئه درراه استواری ودوام خلافت اموی بسیارموثرافتاد. فرمان روایان اموی پیروان مرجئه را آله دست خودقرارداده وساحه سیاسی خودرا هموارساختند. درپرتوتلاش پیگر مرجئه سواد اعظم برای خلافت بنی امیه آماده گردید. شیعیان وخوارج بانظریات مرجئه مخالف بودند. باسقوط دولت اموی آفتاب زندگی این فرقه نیزافول کردودرادوار پسانتر بعنوان یك فرقه موثروبانفوذتبارزنتوانست. فرقه معتزله ویاقدریه هم درسیاست اسلامی مانند سه فرقه ایکه دربالا ازآنها صحبت شد تاثیرات فراوان داشتند. این فرقه به قضاوقدر معتقدبودند. باین ترتیب به آزادی رأی وارادهٔ انسان نیز قائل بودند. معتزله درابتدا ازسیاست دوری میجستند ولی پسانتر بامسایل دقیق مشغول شدند. درابتدا باسیاست اظهار علاقه مندی نمیکردندولی درمرورایام فرقه معتزله واردعرصه گاه سیاست شدندودرموضوعات امامت وشرایط خلافت به بحث ومناظره پرداختند. آنان میگفتند که امامت حق مسلم مردم است باین دلیل که خداوند برای این منصب خانواده ویافردمخصوصی

۱- مروج الذهب مسعودی جلد دوم صفحات «۱۱۰-۱۱۱»

را تعیین ننموده است و مردم اختیار دارند که بجهت انفاذ احکام حسب دلخواه فرمان روا و یا خلیفه خویش را انتخاب کنند. باساس نظریه آنان هر وقت برای مسلمانان فرض است که برای خود امام انتخاب نمایند. باین نظریه معتزله که (تعیین خلیفه فرض مردم است) تمام فرقه های اسلامی متفقند و فرقه خارجی نیز باین اصل موافقت دارد. تنها دو فرقه خارجی یعنی اباضیه و بخدیه چنین می اندیشند که اگر بین مردم عدالت و مساوات، رواداری و احساسات عمومی پاك اخلاق سراغ شود و رجحان معصیت موجود باشد در انگاه تقرر امام و یا خلیفه از فرایض مردم نیست این نظریه را شماری از متعزلی های متقدم و متاخر نیز می پذیرند ولی کسانیکه بجهت خلافت به مساوات عمومی عقیده دارند قریشی و غیر قریشی بودن را در یك ردیف قرار میدهند و برای ادعای خود گفتار آخرین حضرت عمر را نقل میکنند. «اگر امروز سالم (غلام آزاد شده حضرت خلیفه) زنده می بود با اطمینان و آرامش خاطر چشم از دنیا می پوشیدم زیرا اعتماد داشتم که بار حکومت را بدرستی بر دوش بر میداشت.»

این کلمات را حضرت عمر هنگامی ایراد کردند که بادبان کشتی مردم را به هیات شوری سپرده بود. و اگر بفکر حضرت عمر امامت حق تمام مسلمانان نمیبود هرگز این کلمات را ابراز نمیکردند. و در مورد وفات سالم غلام آزاد شده ابی حذیفه اظهار تاسف نمیکردند. با تایید این نظریه روایات متعددی از آنحضرت (صلعم) نقل گردیده است.

برسبیل مثال حضرت محمد (صلعم) در باره فرمان روای مسلمانان چنین فرمودند: «بشنوید و اطاعت کنید اگرچه او غلام بینی بریده باشد». در قرآن مساوات باین کلمات اعلان گردیده و هرگونه امتیازات نژادی را منسوخ قرار داده است: نزد خداوند شریف ترشما کسی است که زیاده تر از خدا می ترسد.»

بیعت:

مفهوم بیعت عهده و پیمان اطاعت خلیفه از اموری بود که بفلاح و رستگاری

اجتماعی و انفرادی مسلمانان به‌آن ارتباط داشت (۱). هنگام اظهار بیعت به‌خلیفه دست میدادند و همین شیوه استوار عهد و پیمان از مظاهر تمدن عرب بشمار میرفت. درمناطق دور از مرکز خلافت مراسم بیعت بوسیلهٔ عمال و نمایندگان خلیفه صورت میگرفت. هنگام بیعت تجدید ایمان نیز بعمل می آمد. در بیعت خلافت اکثر اوقات جبر و اکراه نیز وجود داشت.

در عصرهای بعد یعنی عصر ابن خلدون ۸۰۸ هجری بیعت بشیوه شاهان ساسانی رواج داشت در فرصت بیعت طبقات عامه زمین را می بوسند، دست و پاودامن خلیفه را لمس میکنند و این اعمال را بیعت می پندارند ولی تنی چند از امرا و اعیان و مصاحبان و معاریف مملکت بصورت حتمی دست میدهند و اظهار بیعت می نمایند و این رویه علامت خصوصیت انتهایی است.

خلاف از نگاه فقها ـ فلاسفه و اخلاقیون :

در دوران انحطاط عباسیان (۲۳۲ ـ ۶۵۶ هجری) موضوع خلافت مورد بحث و مطالعه فقها قرار گرفت. درین دوران خلیفه در بستر سیاست غنوده بود و در امور مملکت داری هیچ مداخلتی نداشت. فقها و مورخان اسلامی بر جوانب نظری و عملی خلافت به‌بحث و مطالعه پرداخته اند.

ابوریحان بیرونی ۴۴۰ هـ ـ ۱۴۰۸ م اوضاع خلیفه را در عصر خود چنین خلاصه می نماید: «خلیفه محض بعنوان یك اجاره دار باقی مانده و دیگر حیثیتی ندارد (۲). یك فقیه دیگر بنام ابوالحسن علی ماوردی (۳) (۴۵۰ هـ ـ ۱۰۵۸ م) نیز پیرامون خلافت بحث کرده است. ماوردی در عهد خلیفه عباسی طالع بالله «۳۶۳ ـ ۳۸۱ هـ ـ ۹۷۳ ـ

(۱) مقدمه ابن خلدون ص ۱۸۲

(۲) کتاب آثار الباقیه ـ لیدن ۱۷۸۹

(۳) الاحکام السلطانیه ـ ۱۲۹۷ ص ص ـ ۸ ـ ۱۲ ماوردی قاهره

۹۹۱میلادی» بدنیا آمده بود و در دورهٔ قائم بامرالله «۴۲۲-۴۶۷هـ - ۱۰۳۱ - ۱۰۵۷م) چشم اززندگی فروبست . ماوردی صرف از نگاه نظری موضوع خلافت را موردتحقیق و بررسی قرارداده است . بعقیده ماوردی خلافت بایدانتخابی باشد و منصب والای خلافت به کسی سپرده شود که دروی صلاحیت تمام سراغ گردد. این مولف امتیازات نژادی رامفکوره بی معنی میداند . ماوردی تاریخ خلافت وبیعت رااز عصرحضرت ابوبکر تادوران خویش مطالعه ودر پرتو آن شرایط خلافت، اختیارات مذهبی ، امارتی ،دادگستری وجنگی اورابیان میکند .بعقیده ماوردی بیعت بخلفای راشدین ازنگاه شرعی درست بوده ولی نسبت به اوضاع سیاسی عصرخود خاموشی اختیار کرده وتجاهل می نماید. غالباً براثرنزاکت اوضاع ازبررسی آن بدر شده نمی توانست . بعد ازبیرونی وماوردی نظامی عروضی پیرامون مسأله خلافت بطور مفصل صحبت کرده است. بنظرعروضی خلیفه باید نسبت برهمگی مردم ازهرحیث بهتر باشد . یعنی با مقایسه نایب وعمال خلیفه که درولایات مختلف بعنوان قایم مقام کار میکنند او برتری داشته باشد.(۱)

سایرفقهای شناسای اسلام که دراطراف موضوع خلافت روشنی انداخته اند عبارت بودند ازابن حزم (۴۵۶هـ-۱۰۸۴میلادی)، بدرالدین بن جماعه و شهرستانی « ۵۴۸هـ-۱۱۵۳میلادی». شهرستانی درباره خلافت نظریات فرقه های مختلف رایکایك ارائه و براامامت خلفای اولی بصورت بسیار مفصل بحث نموده است.

علامه ابن خلدون مورخ بلند پایه وفقیه ودانشمند علوم اجتماعی (۸۰۸هـ-۱۳۸۲م) نیزموضوع خلافت رامورد مطالعه قرارداده است. مشارالیه اولاً اجتماع انسان ، رجحانات وخصوصیات آنرابررسی کرده و فرمان روایان مذهبی را بحیث منبع رستگاری وفلاح بشری ثابت نموده است . ابن خلدون با تفصیل

۱- الفصل فی الملل والاهواء والنحل قاهره (۳/۷ ج ٤ ص ۱٦۳)

روی موضوع شریعت اسلامی صحبت کرده و آنرا رهنمای بخش زندگی میداند و بعقیده او آیین و دساتیر آن عامل بهبود همه جانبه نوع انسانی را تضمین مینماید در مقدمه باو ضاحت تمام تذکر داده که دنیا و عقبی بیك رشته محکم است و استوار راست دنیا «مزرعه» آخرت صحنهٔ جزا و مکافات است یا بعبارت دیگر دنیا عرصه گاه اعمال دینی است . ابن خلدون در پایان مباحثه چنین نتیجه گیری میکند که حکومت مذهبی و خلافت بهترین نوع حکومت در ادیم زمین بشمار میرود . و این شیوه حکومت عامی سعادت دنیوی و اخروی محسوب میگردد . بفکر ابن خلدون خلافت بمعنای نماینده آنحضرت (صلعم) است و شخصیت خلیفه از نگاه جانشینی حضرت محمد « صلم » متضمن فرمان روایی سیاسی و مذهبی است . صیانت ناموس ، دین و نفاذ حدود شرعی از فرایض او بشمار میرود . باساس نظریه این نویسنده خلافت حق افراد هر دودمان دارای عصبیت میباشد و به هر نژادیکه ارتباط داشته باشد تفاوت نمیکند . ابن خلدون در پایان بر رسی ادوار مختلف خلافت چنین میگوید که از آغاز خلافت تا ایندم در نظام خلافت تغییرات گوناگون صورت گرفته و این تعمیم همچنان ادامه داشته و خلافت بخانواده ای محدود و منحصر نبوده.

فلاسفه و علمای اخلاق که از علوم و فلسفه یونان و خاصتاً از افکار فلسفی ارسطو و افلاطون بسیار متأثر گردیده بودند نیز در مورد خلافت مطالعاتی انجام داده اند . درین میان از ابو نصر فارابی (۳۳۹ه) معلم ثانی باید نام برد . این دانشمند بزرگ جهان اسلام تحت تأثیر جمهوریت افلاطون (۱) قرار گرفته بود. ابو نصر فارابی در کتابش بنام «آراء اهل المدینة الفاضله» در خلال فصل مستقل

---

۱ - افلاطون در اثرش بنام (جمهوریت) بهترین مملکت کشوری را می پندارد که اقتدار اعلی بدست فلاسفه باشد .

(القول فی العضوی الرئیس) موضوع خلافت را مطالعه کرده است. (۱)

اخوان الصفا نیز از نگاه فلسفی خود بر موضوع خلافت نظر انداخته و چنین می اند یشند که: (سلطان خلیفه خداوند است بر روی زمین) مقصد فرمان روایی آنان حفاظت دین است. درین مکتب فلسفی نظام الدین وزیر ملکشاه سلجوقی حایز اهمیت فراوان است. مشارد الیه در (سیاست نامه) خود در بارهٔ نظام مملکت داری و ارباب حکومت بصورت مفصل صحبت کرده است. این اثر در سال (۴۸۵ه ۱۰۹۲) میلادی برشته تحریر در آمده. بعلاوه او شهاب الدین سهروردی (۵۸۷ه - ۱۱۹۱م) در کتاب (حکمة الاشراق) بالای این موضوع قلم فرسایی نموده. این مولف از جمهوریت افلاطون سخت متأثر شده است. شیخ نصیر الدین طوسی (۲) فیلسوف شیعه در اثرش (اخلاق ناصری) مانند افلاطون و ارسطو برای پادشاه (فرمان روایی را حق خدا داد) او تلقی کرده و به تعبیر او حکومت سلطان اراده محور خداوندی است، باین جهت در مورد احکام پادشاه مجال چون وچرا باقی نمی ماند. بی مورد نخواهد بود اگر بگوییم که بوسیله همین فیلسوف شیعه، عوامل سقوط خلافت آل عباس به دست هلاکو فراهم گردید.

فعلاً موضوع خلافت مورد بحث و ارزیابی مستشرقین نیز واقع شده و درین میان ای متز، A. METZ، جی گولدزهر J. GOLD-ZHER و تامس ارنلد حایز اهمیت فراوان اند.

---

۱ - مراجعه کنید صفحات (۸۰ - ۹۰) و مراجعه کنید بمقاله الاب شیخو الیسوعی که در مجله مشرق سال (۱۹۱۱) میلادی در اطراف سیاست ابو نصر فارابی نوشته است.

(2) T. ARNOLD, The Caliphate PP. 121 - 127

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانها در هند

- ۴ -

مخاصمت های ذات البینی اشراف : مخاصمت ها و مخالفت های اشراف

بایك دیگر شان از پدیده های معمول در تاریخ قرون وسطی هند بود که در دورهٔ پیروان التتمش، خلجی ها، تغلق، سید، و لودی ها بملاحظه میرسد. اما هیچوقت به اندازهٔ دورهٔ سلطان محمد بن تغلق و سلطان ابراهیم لودی شدید نبود، بنا بر توسعه وشدت این شورش ها بود که امپراتوری سلطان محمد بن تغلق تجزیه گردید حالانکه سلطان ابراهیم نه تنها به شورش ها مقابل شد بلکه در نتیجه آن شاهد سقوط امپراتوری لودی نیز بود. درینجا میخواهیم علل و تأثیرات این نوع مجادلات و مخاصمات را در دورهٔ سلطان ابراهیم توضیح دهیم.

مخالفت و مجادله داخلی بین شاه و اشراف بمجرد وفات سلطان سکندر آغاز یافت و علت اصلی آن خودخواهی بعضی از اشراف بود که میخواستند با تقسیم مملکت بین سلطان و شهزاده جلال خان مقطع کالپی (Kalpi) از آن بهره برداری نمایند هدف آنها از تجزیه مملکت این بود تا قدرت مرکزی را ضعیف ساخته و در نزد سلاطین رقیب موقعیت های مناسبی بدست آورند.

بالاخره آنها تصمیم گرفتند تا سلطان ابراهیم برسرزمین های غربی دریای گنگا وشهزاده جلال خان براراضی شرقی آن حکومت نمایند(۱). سلطان این نوع تقسیم مملکت راعجالتاً قبول نمود. امادرحقیقت اوازسلاطین جاه طلب بود وامپراتوری که ازپدر برایش به میراث رسید آنقدر وسیع نبود که قناعت خاطر وی را فراهم سازد. هنگامیکه خان خانان نوحانی ازاقطاع خود در Rapri بغرض عرض احترام نزد سلطان آمد، سلطان بنابر توصیه وی از قبول تقسیم امپراتوری اباورزید. (۲) حمایت یکی ازاشراف بزرگ ومحترم چون خان خانان در مقابل دشمنانش وی را قادرساخت تارقیب خودرا ازبین ببرد، دراول وی سعی نمود تاتوسط هیبت خان گرگ انداز که یك شخص محترم بود اورا برای قبول اطاعت تشویق نماید اماشهزاده جلال خان آنرا ردنمود. بعد ازآن سلطان شیخ زاده محمد پسر شیخ سیدفرملی، ملك اسماعیل جیلوانی و قاضی مجاهدالدین حاجب رانزد اوفرستاد تاوی رابترسانندامااین حرکت نیزموثرواقع نشد. (۳) درچنین موقع اشراف دریك موقعیت حساس قرار گرفتند زیراجهت تثبیت موقف آینده شان باید بیکی ازآنهاوفادارمی ماندند.

سلطان ابراهیم درحالیکه ازحل مسالمت آمیزموضوع نادم شد تاجی رااز جواهرات برای دیوان خانه اش تهیه نمودودریکی ازروزهای جمعه سال ۱۵۱۷ میلادی درباری باشکوه ترتیب داد ودرآن نظرنیك خودرادر مقابل اشراف امپراتوری بادادن اسپ ها، فیل ها، رتبه های جدید، اقطاع هاوالقاب با در نظر گرفتن موقعیت شان به آنها نشان داد. (٤)

---

(۱) طبقات اکبری ، ص ۳٤۱

(۲) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ، ص ۳٤۲ وزبدة التواریخ ورق ۷۵ ـ الف

(٤) تاریخ خان جهانی ، ص ۲۳۳

بمجرد آنکه سلطان ابراهیم افزونی قدرت خود را بمقایسه رقیبش نشان داد اکثریت اشراف دور او جمع شدند و تنها آنهاییکه مصالحه را با او غیر ممکن می دانستند و یا با جلال خان روابط نزدیك داشتند به عداوت خود با وی دوام دادند. در چنین شرایط شهزاده جلال خان ترجیح داد تا جوانپور را بقصد کالپی ترك گوید زیرا در ناحیه دومی وی به نسبت روابط خوبی که با زمینداران محلی آنجا داشت موقعیت خویش را ثابت تر احساس مینمود. (۱) با برخورداری از حمایت زمینداران او خود را سلطان اعلان نمود و متوجه مسند عالی اعظم همایون سروانی گردید که به سرکردگی قشون زیاد مشغول فتح کالنجر (Kalinjar) بود و چون پسرش فتح خان وزیر جلال خان بود بنابران وی نیز به آنها پیوست (۲) متعاقباً آنها با قشون مشترك شان بجانب لکنهو پیشرفت کردند. سید خان یوسف خیل مقطع سرکار لکهنو چون نتوانست در مقابل آنها مقاومت نماید لذا شهر را به نفع شورشیان ترك داد (۳)

اشغال اراضی فوق تا لکنهو سلطان را مجبور ساخت تا در سال ۱۶۱۷ میلادی شخصاً بجانب شرق لشکر کشی نماید. بمجرد آنکه سلطان از ناحیه Bhogaon بطرف قنوج بسرکردگی یك قشون عظیم پیشرفت، اعظم همایون و پسرش فتح خان معنویات شان را باختند و بعد از مشاجرهٔ مختصر لفظی با جلال خان او را

---

(۱) طبقات اکبری ، ص ۳۴۳

(۲) فرشته ، ص ۱۸۹

(۳) طبقات اکبری ، ص ۳۴۷

نظام الدین و نویسندگان دیگر سید خان را بعوض مقطع سرکار لکنهو بحیث مقطع Awadh معرفی کرده اند . اما در حقیقت مسند عالی میا محمدفرملی درینوقت هنوز هم یادداشت وامور سرکارهای Awadh و Bahraich را در دست داشت و چنانچه قبلا تذکر یافت سید خان یوسف خیل در سال ۱۵۰۹ میلادی بحیث سرکار لکنهو مقرر شد . به بینید ، تاریخ خان جهانی ، ص ۲۰۷

ترك گفتند و تصمیم گرفتند به سلطان ملحق شوند. سلطان از شنیدن این خبر فوق العاده مسرور شد و در عرض راه توسط اشراف بزرگ از آنها پذیرایی نمود و آنان را باعزت واحترام نزد سلطان آوردند(۱) متارکهٔ آنها با جلال خان موقعیت اخیرالذکر را متزلزل ساخت بطوریکه دیگر نمیتوانست مقاومتی در مقابل سلطان نشان دهد. زیرا معنویات قشون وی نیز در اثر این عمل سروانی ها ضعیف شده بود.

سلطان درحالیکه ازین نوع تغییرات و وقایع اخیر راضی بود در قنوج توقف نمود و قشون عظیمی را در تحت قوماندانی اعظم همایون سروانی بغرض اشغال کالپی تشکیل داد. به اعظم همایون لودی و ناصرخان نوحانی نیز هدایت داده شد تا وی را درین کار یاری نمایند. آنها بدون مشکلات توانستند قلعه کالپی را تصرف نمایند و آنهایی را که تسلیم شده بودند به اسارت بگیرند. (۲) همچنان ملك آدم کاکر، اسماعیل جیلوانی پسر ملك علاء الدین کبیرخان لودی

---

(۱) فرشته، ص ۱۸۹

(۲) قبل از مواصلت قشون شاهی، جلال خان امور قلعه را به عماد الملك وبدرالدین جیلوانی سپرد وخود بغرض تسخیر ناگهانی آگره عازم آن دیار شد لیکن این آرزوی او بر اورده شده نتوانست زیرا ملك آدم کاکر نیز بغرض مقابله باوی در عین وقت به اگره رسید. علاوه بر آن اسماعیل خان جیلوانی کبیر خان لودی وبهادر خان نوحانی نیز بعد از چند روز به اینجا رسیدند. باورود آنها، جلال خان معنویات خود را در قسمت ادامه جنگ از دست داد وبا وجود عدم موافقه حامیان خود در اثر مشوره اشراف سلطنت، تاج شاهی خود را تسلیم نمود.

متعاقباً اعیان در Etawah ازسلطان خواهش نمودندتا او را مورد عفو قرار داده ومطابق وعده ییکه آنها با جلال خان کرده بودند او را بحیث مقطع سرکار کالپی مقرر نماید. اما سلطان این خواهش آنها را نپذیرفت. بنابران شهزاده نزد را جای گوالیار رفت وتقاضای پناهندگی نمود. اما وقتیکه قلعه گوالیار توسط عساکر شاهی اشغال شد جلال خان بجانب مالوا رفت ودر آنجا نیز کمکی بدست آورده نتوانست. دراخیر وی تصمیم گرفت تا به Garhakatanga مهاجرت نمایدامادرعوض راه اسیر گردید ونزد سلطان ابراهیم فرستاده شد. سلطان ابراهیم نیز امر داد تا او را بقتل برسانند.

وبهادرخان نوحانی موفق شدند تاجلال خان راکه میخواست درا نتقام کالپی قلعه آگره را اشغال نماید ازآگره بیرون نمایند(۱) اکنون سلطان جوان که بحیث یك پادشاه ازهمه مقتدرترعرض اندم نموده بودمیتوانست به تطبیق مفکوره‌های سیاسی خوداقدام نماید واعیان گستاخ ومغروررا سرزنش کند. اولترا زهمه او تصمیم گرفت تاقدرت اعیان بزرگ دورهٔ پدرش راتوسط اشخاصیکه درقدرت باآنهامساوی باشندخنثی نماید، بنابران برای این منظور پیروان خودراتقویه نمود واشراف کوچك دورهٔ قبلی رابه رتبه های بزرگ وامور مهم گماشت.

اوهمچنان ازخویشاوندان خود آنهایی راکه حاضر بودند مانندخدمتگار درخدمت او قیام نمایند وازصمیم قلب وبصورت غیر متزلزل بااووفادار باشند به نظر نیك میدید. بنابران اموراداری دارالملك دهلی رابه هیبت خان گرگ زاده، کریم داد توغ ودولت خان اندر Indar (باحتمال قوی یکی ازمسلمانان هندی) سپرده شد. همچنان شیخ زاده منجهو (Manjhu) به صفت یك مامورعالیرتبه (مقطع) درهمین وقت (۱۵۱۷ میلادی) به Chandri فرستاده شد(۲) مقرری های فوق یقیناً موجبات نفرت اشراف افغان راکه هنوز هم موقعیت های مهمی را دارابودند فراهم ساخت اماچنان می نماید که آنها این نوع احساسات شان را ظاهر نکردند.

بااتخاذ اقدامات ازطرف سلطان برعلیه وزیرسابقه‌دار یعنی مسندعالی میابهوا ومسند عالی اعظم همایون سروانی، شورش‌های دامنه داری آغاز یافت. اول الذکر بنابر بی احتیاطی که درقسمت تعمیل اوامر پادشاه نشان داداز نظرافتاد. سلطان این عمل وی رابرای خودتوهین تلقی نموداورانزدملك آدم کاکر محبوس

(۱) فرشته، ص ۱۹۰ - تاریخ خان جهانی، صفحات ٤۱ - ۲۳۳ و ۲٤۳ همچنان
The First Afghan Empire in India PP.175-8

(۲) طبقات اکبری، ص ۳٤۷

نمود (١) اعظم همایون سروانی نیز اعتماد سلطان را در هنگامیکه شهزاده جلال‌خان را دستگیر کرده نتوانست و در نتیجه او موفقانه از گوالیار فرار نمود از دست داد. این فرار توسط اشراف، سهل انگاری ارادی مسند عالی تفسیر شد بنا بر ان وی با پسر بزرگ فتح‌خان به آگره احضار گردیدند و بعد از تحقیر محبوس شدند (٢).

امور مربوط به قلعهٔ گوالیار به اشراف دیگری که آنرا در سال ١٥١٨ میلادی موفقانه اشغال نموده بودند، سپرده شد (٣) چنان‌می نماید که امور مربوط به قلعهٔ گوالیار که اخیراً اشغال شده بود به تاتارخان سرنگ‌خانی محول گردید (٤) از جملهٔ اشراف آنهاییکه باعث تغییر روش سلطان در مقابل اشراف قدیمه شدند کبیرخان لودی و سیدخان لودی (یوسف‌خیل) قابل تذکر اند. اول الذکر بقتل رسید (٥) و دومی بطرف لکنهو یعنی اقطاع خود فرار نمود. و در عین حال اعظم همایون لودی را نیز باخود برد (٦) سلطان بغرض ترساندن اشراف دیگر در صورت عدم

---

(١) ایضاً، ص ٣٤٧

مولف افسانه شاهان میگوید که میا بهوا از پرداخت چند هزار تنگه به رای گوا لیار با وجود فرمان شاهی امتناع ورزید و بدان سبب مراتب تاثر سلطان را فراهم ساخت ولیکن ممکن است که این مطلب اشتباهاً باشد زیرا قلعه گوالیار بعد از محبوس شدن میا بهوا تسخیر شد. مولف طبقات اکبری و تاریخ خان جهانی نیز همین مطلب را نیز اظهار میدارند، افسانه شاهان اوراق ٤٦ ـ الف ـ ب.

(٢) قابل تذکر است که از اوایل دوره سلطان ابراهیم، همایون و فتح خان سیاست متغیری را اتخاذ کردند. در اول فتح خان از موقف شهزاده جلال خان پشتیبانی نمود و عهده وزارت او را قبول نمود. در عین حال پدرش نیز به سلطان خیانت کرد، از فتح کالنجر منصرف و به حمایت پسر و شهزاده به‌شورش پرداخت مگر آنها بزودی هنگامیکه امید موفقیت وی تقلیل یافت، او را ترک نمودند.

(٣) فرشته، ص ١٩٠ طبقات اکبری ص ٣٤٧ و جلال حصاری، گوالیار نامه، ورق ١٥٧ ب

(٤) بابرنامه ص ٥٢٣

(٥) واقعات مشتاقی ورق ٤٢ ب

(٦) طبقات اکبری، ص ٣٥٠

اطاعت، خواست آنها را مجازات نماید. موقف سلطان در مقابل خانواده‌های قدیمه برعکس آنچه اکثر فکر میشود از راه عداوت نبود بطور مثال به‌دلاور خان پسر مسندعالی میابهوا اجازه داده شد تا مقام و اقطاع پدر خود را در اختیار داشته باشد(۱) اما مجازات شدید برای اشراف غیر مطلوب باعث شد تا اشراف دیگر نیز در مورد مصون بودن‌شان مظنون گردند. و بقای خودرا در صورت دوام این چنین سیاست سلطان غیر ممکن پندارند. باین ترتیب آنها بفکر قیام علیه سلطان افتادند.

غلبه قشون شاهی در گوالیار کافی بود تا از یکطرف اشراف در حال طغیان را خاموش نگهدارد و از جانب دیگر زمینه‌را برای توسعه مزید امپراتوری فراهم سازد. اما شورش اسلام‌خان پسر کوچك مسندعالی اعظم همایون سروانی در ولایت Kara فضارا مغشوش ساخت. (۲) اعظم همایون لودی و سیدخان (یوسف‌خیل) نیز مشکلات مزیدی را در سرکار لکنهو بوجود آوردند و همبستگی شانرا با اسلام‌خان اعلام داشتند. (۳)

برای آرام‌ساختن این شورش سلطان، احمدخان لودی پسر بزرگ خان جهان لودی را که توسط سلطان سکندر از اقطاع و مقام پدر به نفع مسندعالی محروم شده بود وکیل ساخت. سلطان ابراهیم، اقطاع و اراضی پدرش را بشمول

---

(۱) تاریخ خان جهانی، ص ۲۳۲

(۲) تاریخ داودی، ص ۹۱۰ وطبقات اکبری، صفحات ۵۰- ۳۴۹

(۳) تاریخ خان جهانی، ص ۸-۲۴۷

علت شورش اعظم همایون لودی آن بود که اولا وی از نظر نیك سلطان در مقابل برادر بزرگ، در دل کینه گرفت ثانیاً انتصاب احمد خان لودی بغرض از بین بردن شورشیان بشمول برادرانش این حقیقت را نشان داد که اشراف بزرگ به خانواده های شان در صورتیکه منافع شخصی آنها در میان باشد آنقدر دلچسپی نشان نمیدهند واین کار مخصوصاً در صورتیکه رئیس خانواده چندین خانم می داشت همیشه ممکن بود.

امور سرکار بدوآبوی‌سپرد. این نظر نیك‌سلطان درمقابل احمدخان باعث تاثیر برادر کوچکش اعظم همایون‌لودی گردید که‌امتیازات فوق‌را استحقاق خود می شمرد.

درآغاز، طرفداران سلطنت قادر نبودند درمقابل شورشیان که بتعداد چهل‌هزار سوار وپنجصد فیل جنگی دراختیار داشتندمقاومت نمایند(۱) بنا بران توسط شورشیان به‌شکست فاحش مواجه گردیدند. اگر چه‌سلطان ازناکامی جنرالان خویش فوق‌العاده متاثرشده بود باآنهم قوای‌تازه دم‌را دراختیار آنها گذاشت وبه‌مقطع های سرزمین‌های‌شرقی‌هدایت‌دادتاقشون‌شاهی‌را در مضمحل ساختن شورشیان یاری نمایند. باموا‌صلت قوای تازه‌دم‌موقعیت قشون شاهی بهتر گردید، وبطوریکه‌بالاخره برای مقابله باشورشیان آماده‌شدند اما قبل ازآنکه جنگ‌نهایی صورت‌گیرد شیخ‌را جوبخاری مداخله نمود خواست تامصالحه نماید (۲)شورشیان موافقه نمودند امپراتوری سلطان را ترك‌گویند وبه‌جایی دیگر بروند بشرط آنکه سلطان، اعظم‌همایون سروانی‌راازحبس‌رها سازد. این‌حالت شورشیان نشان میدهد که‌اشراف، سلطان‌را بحیث فرمانروای امپراتوری لودی می‌شناختند. بهرصورت صلح‌به ناکامی انجامید زیرا سلطان آنرا نپسندیدو برای اضمحلال آنها اصرارورزید (۳) باساس‌نظریات وی شورشیان‌ارزش مصالحه رانداشتند وباید بقتل رسانده‌می‌شدند. ضمناً قبول شرایط فوق شاید مقام ومنزلت دولت راپائین می‌آورد. شورشیان بامایوس شدن ازمصالحه بجنگ شدیدی اقدام‌ورزیدند امافتح نهایی نصیب طرفداران سلطان بود.

---

(۱) تاریخ خان جهانی، ص ۹-۲۴۸

(۲) ایضاً، ص ۲۴۹ وطبقات اکبری، ص ۳۵۰

(۳) تاریخ خان جهانی، ص ۲۴۹

اسلام خان سروانی و اقبال‌خان خاصه‌خیل، اعظم همایون لودی کشته‌شدند. حالانکه سید خان لودی توسط پیروان دریاخان نوحانی اسیر گردید، اعظم همایون لودی نیز ازصحنهٔ سیاست معدوم گردید . (۱)

این موفقیت باعث گردید تاموقف سلطان درمقابل اشراف قدیمه هنوز هم مستحکم گردد. وی به منظورمعلوم کردن وفاداری آنها ایشانـرا تحت قیادت اشراف جدید به جنگ میفرستاد. امااشراف مذکوراین روش سلطان راتوهین آمیزپنداشته وعکس العمل جدی نشان دادند . زیرا آنهااضمحلال شانـرانیزدر ضمن این تحقیرملاحظه میکردند . اشراف جدیـد چون مقام های عمده و رتبه های بلندی رادردست داشتند بعضی ازاشراف قدیمه راتحت شعاع قـرار داده بودند، دولت‌خان نوحانی خدمتگار (خاصه خیل) همایون سروانی مقام نیابت سلطنت را باداشتن ۱۲ هزار سوار بدست آورد (۲) میأ (Makkhan) یکی از مامورین مجاهد خان کمیو دردورهٔ او باندازهٔ شهرت یافت که پسرش حسن بـه صورت جداگانه امورمربوط به قلعه (Kandhar) رادر راجپوتانـه بدست گرفت (۳)، همچنان‌شیـخ فرید (یکی ازخویشاوندان رزق الله مشتاقی) که بـه سلطان درهنگام طفلی تعلیم میداد به رتبه صدارت مفتخر گردید . (٤) نفـوذ

---

(۱)تاریخ خان جهانی ، صفحات ۱-۲۵۰

(۲)دیده شود واقعات مشتاقی ، ورق ۳٦ الف وب در مورد خدمت وی در تحت اثراعظم همایون وتاریخ شیر شاهی ورق ۲۳ راجع به رتبه وموقعیت وی نیز تاریخ داودی ، صفحات ۱۱۰- ۱۰۹

۳- بابر نامه ، ص ۳۰- ۵۲۹

٤- زبدة التواریخ ، اوراق ۷۹ ب و ۸۰ - الف

شیخ فرید بر سلطان و اشراف مورد اعتماد او بحدی بود که میتوانست با تحریك سلطان هر شخصی را که گمان میرفت با سلطان عداوت دارد از بین ببرد (۱) در نتیجه اشراف قدیمه از بین رفتند و اشخاص جدید موقعیت های ایشان را به دست آوردند.

این نوع تغییرات حتی مورد قبول اشراف غیر افغان مربوط به دورهٔ سلطان سکندر نیز واقع نشد چنانکه شیخ جمالی آن مسأله را چنین ایضاح میدارد :

«بعد وفاتش (سلطان سکندر) دوستان او را تفرقهٔ عظیم رو نمود و سلسلهٔ جمعیت ایشان بگسست، مردم کژطبع و کم فهم و بد خلق بدیوان سلطان ابراهیم مذکور ظاهر شدند» .

شیخ جمالی که سلطان سکندر او را به مقام ملك الشعرایی دربار رسانیده بود امتیازات خود را بعد از مرگ وی از دست داد و بنابران طبعاً از بازماندگان وی متأثر بود (۲) اما این مطلب نیز حقیقت دارد که ادارهٔ کلی دربار شاهی در دست کسانی بود که سلطان ابراهیم آنها را به نظر نیك میدید و اشراف قدیمه که سرزمین های وسیع و دارایی و منابع سرشار را در اختیار داشتند در مورد آینده شان نگران بودند . و مصونیت آنها در مخالفت شان با سلطان جدید نهفته بود (۳)

---

(۱) یکی از نویسندگان متاخر شیخ جمال میگوید « سلطان را استادی بود فرید نام در غایت رزالت وبطالت مشهور که هرگز از مشیمت مادر تفکر همت برادر جز اطفال فتنه و فساد متولد نمی گشت، صاحب اختیار گشت در حقیقت شیخ فرید یك شخص تعلیم یافته بود و به سلطان کاملا وفادار . او عدم اطاعت اشراف را در مقابل مقام سلطنت از بین رفتن امپراتوری تصور مینمود بنابران اضمحلال هر شخصی را که با ولی نعمتش عداوت میورزید جایز می شمرد. نویسنده فوق با شیخ روابط حسنه نداشت زیرا از دست وی متضرر شده بود. سیر العارفین صفحات ۹-۱۳۸

ایضاً ، ص ۱۳۸

(۲) سیر العارفین ، صفحات ۱۳۹- ۱۳۸

(۳) فرشته ، ص ۱۸۸

درینجا جمالی علت خشونت سلطان را در مقابل خود توضیح میدهد، وی میگوید که یك بیت از مرثیه که او به نسبت وفات سلطان سکندر سروده شده بود توسط دشمنان وی برای سلطان جدید غلط تفسیر شد و بنا بران وی به داشتن سوءنیت در مقابل سلطان مقصر شناخته شد این بیت از اینقرار است .

ای سلیمان زمان آه کجا یی آخر تا کنم پیش تو از فتنه دیوان فریاد

بنابران درینمورد باید اظهار داشت که مجادله بین دربارو اشراف د را ثـر منافع وعلایق شخصی هردوجانب شدیدشده بودوجزهمین علت دیگرنداشت .

بعضی ازنویسندگان بعدی چون فرشته که افسانه های در بارهٔ شاهان افغانی دارند این مجادله رابصورت غلط تفسیرمینمایند . به طورمثال فرشته میگو یـد که تمام فضای دربارافغان توسط سلطان ابراهیم تغییریـافت . اشراف مجبو ر بودند تابادست ادب د رمقابل تخت شاهی بایستند علا و ه بران سلطان اعـلام داشت که شاهان ارتباط بانژادو یاقبایل رابرسمیت نمی شناسند . تما م مردم به صورت مساوی رعایا ی اومیباشند و باید درمقابل وی عرض ارادت نمایند (۱) اماچنانکه قبلا تذکرداده شد بصورت یقین میدانیم که اشراف د رمقابل سلطا ن سکندرلودی نیز به رسم خاصی به تعظیم می پرداختند .

درحقیقت سلطان ابراهیم لودی میخواست که اشراف وی چون خدمتگاران وفادار رفتار نمایند وازایشان حرکاتی سرنزند که دال برعدم رضائیت آنـان در برابرنظریات وروش وی باشد اماعیب بزرگ سلطان این بودکـه وی فـاقد عاملیتی بودکه پدرش آ نراداشت . فعالیت های وی درموردکـنترول اشراف عجولانه وبدون تد بیربودباین ترتیب اقدامات وی بغرض ازبین بردن علایـم اغتشاش درامپرا توری اواوضاع رامتشنـج ترساخت. اشراف احساسات دشمنانه خودراتاموقع مساعدپنهان نـگهداشتند و به‌مجردآنکه موقع را مناسب یافتند د ر مقابل وی قیام نمودند وزمینه رابرای سقوط نهایی وی فراهم میساختند .

مسندعالی میاحسین فرملی مقطع Saran وChamparan ، میامعروف خان فرملی مقطع قنوج و برادر کوچکش میا Taha بـادوستان و همبستگان‌شان چـون ملـک اسماعیل جیلوانی ، میا Bodha کاکر، خضرخان لودی، میامعروف فرملی و میا

(۱) فرشته ، ص ۱۸۸

Taha فرملی در هنگامیکه به آنها هدایت داده شده بود تا در تحت قیادت میامک خان از اشراف جدید در مقابل Rana Sanga بجنگند عساکر شاهی را ترك گفتند و با اخیرالذکر پیوستند و باین ترتیب قشون شاهی رافوق العاده ضعیف ساختند.

تعداد زیادی از اشراف بزرگ چون مسندعالی ابراهیم، پسر خان اعظم عمرخان سروانی، دریاخان پسر معروف نوحانی وافسران وسواران قشون شاهی درمیدان جنگ کشته شدند. مشتاقی تلفات قشون سلطان را در اثر بی تجربگی وعدم پختگی قوماندان عمومی جبهه میداند (۱)، اشراف شورشی باغرور یکه از این فتح نصیب شان شده بود هنوز هم پیشرفتند و پلان های شانرا درمقابل سلطان عملی نمودند. بطوریکه شهزاده غیاث الدین یکی از بازماندگان بهلول را بحیث پادشاه شان درمقابل سلطان ابراهیم اعلام داشتند. ودربارهٔ سلطان گفتند.

«سلطان ما را خلل دماغ پدید آمده است». (۲)

خوشبختانه مخالفت هابین حامیان غیاث الدین بزودی آغاز یافت و فکر اتحاد دربین آنها دوام نکرد (۳) میاحسین فرملی ورفقایش تصمیم گرفتند تا باردیگر نزد

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۶۱ ب

(۲) تاریخ شیر شاهی، ص ۸۶، تاریخ داودی، ص ۹۲ وواقعات مشتاقی ورق ۶۰- الف - شهزاده غیاث الدین بعد از شکست قشون شاهی در میدان جنگ توسط راجپوت ها محبوس گردید.

(۳) سعید خان یوسف خیل وفتح خان سروانی را در اثر خواهش مسند عالی حسین فرملی درهنگامیکه اخیر الذکر وعده نمود تا با را نا خیانت نماید، آزاد نمود از آنجائیکه سلطان میخواست که به قدرت شورشیان در کمپ را نا خاتمه دهد بنابران خواهش او را درینمورد پذیرفت وهر دو نفر آنها را آزاد نمود، سعید خان یوسف خیل با مواصلت به کمپ را نا نتوانست احترام لازم را در مقابل مسند عالی حفظ نماید بعوض آن شروع نمود تا اورا در حضور Rana Sanga توهین نماید.

علاوه بر آن او نظر نیك را نارا بطرف خود جلب نمود، وبا ین ترتیب میا حسین را تنها گذاشت وقتیکه اخیر الذکر با حامیان خود عازم کمپ شاهی گردید یکی از خدمتگار ان سعید خان برای جلب نظر شاه ولی نعمتش را با استفاده از شراب زهر آلودمسموم ساخت. به بینید واقعات مشتاقی اوراق ۶۳- الف وب.

سلطان بروند و بنابران میاTaha فرملی را برای طلب عفو نزد سلطان فرستادند، سلطان مصونیت آنهارا اطمینان داد و وعده نمود که وظایف مهم و اقطاع های وسیع را دریکی ازسرزمین های سه گانه ولایت Champaran و Saran سرکار Sambhal وسرکارچاندیری دراختیار آنها خواهد گذاشت .

مسند عالی ناحیه چاندیری رابر سرزمین های دیگر ترجیح داد حالانکه دیگران دراقطاع های قدیمهٔ شان مقرر شدند . Salahdi شخصیکه با حسین خان فرملی نزد سلطان آمد ودرخدمت وی شامل شد چند پرگنه محدودرا درچاندیری بدست آورد، زیراخواست درهمانجا بماند . تنها خضرخان لودی برادر کوچک مسند عالی Bhikkhan خان لودی از Etawah نتوانست هیچ اقطاعی بدست آورد . زیرابرادر بزرگش ازوی متأثر بود وسلطان هم بوی احترام زیادی راقایل بود. سلطان درینمورد اظهارداشت هرچیزیکه برادرش میا بهیکخان به اومیدهد باید قبول نماید . من او را به هیچ کاری نخواهم گماشت بنابران از آنجاییکه بهیکخان ازبرادر کوچکش متأثر بود اخیرالذکر نتوانست توجه سلطان را بطرف خودجلب نماید (۱)

باین ترتیب بامصالحهٔ فوق بین سلطان واشراف طوری معلوم میشد که بحران عظیم بین جانبین مرفوع شده باشد. امانه سلطان ونه همکاران وی حاضر بودند تاگناهان واشتباهات مسندعالی میاحسین فرملی رافراموش کنند . شیخ فرید ، شیخ زاده های محلی چاندیری راتشویق نمود تااورا بقتل برسانند ،البته سلطان

(۱)ایضاً ورق ٦٣ ب .

از وقتیکه خضرخان لودی موفق شد با تغیر دادن نظر سلطان سکندر در مقابل برادرش میا بهیکخان اقطاع وی را بدست بیاورد مناسبات آنها با هم خراب شد. بعد از مرگ سلطان سکندر ، سلطان ابراهیم — اقطاع مربوط وامور اداره سرکار Etawah را بار دیگر به میا بهیکخان سپرد . وخضرخان مجبور شد درخدمت برادرش باشد.

وعده داد که مکافات عمل آنها را خواهد داد. در یکی از شب‌ها هنگامیکه تمام مامورین وی در نقاط مختلف ولایت مقرر شده بودند شیخ زاده ها، محل بود و باش او را محاصره نموده واورا بقتل رساندند (۱)

هنگامیکه ناصرخان نوحانی مقطع غازی‌پور از اطاعت فرمان شاهی مبنی برحاضر شدن وی به‌محکمه امتناع ورزید اشراف سرکارها وولایات شرقی به شورش پرداختند. اوهمچنان موفق شد تا برادر خود دریاخان نوحانی مقطع بهار را برای بغاوت در مقابل سلطان تشویق نماید (۲). مسندعالی معروف فرملی نیز در سرکار قنوج شورش نمود امامصطفی فرملی خلف و داماد محمدخان فرملی مقطع Awadh فیروزخان سرنگ خانی و بایزید فرملی توانستند تا تمام سرزمین های شرقی را الی بهار از تصرف آنها بیرون بیاورد. شورشیان سرکارهای فوق بطرف بهار فرار نمودند. سلطان می خواست تا دریا خان نوحانی که اقطاع هایی را در بهار در تصرف داشت توسط اشراف وی مضمحل گردد. اما پلان آنها نزد دریا خان افشا گردید و اشراف بطرف آگره گریختند. کمال‌خان کمبو و حسین خان سوراز جملهٔ مهمترین آنها بشمار میرفتند (۳).

دراخیر میامصطفی فرملی بجانب بهار پیشرفت نمود زیرا در آنجا بهادرخان

---

(۱) دیده شود: واقعات مشتاقی، اوراق ۶۰ ـ الف و ۶۵ ـ الف راجع به امور مربوط به میا حسین وتفصیلات جنگ در مقابل راناسنگا گمان میرود که میا حسین فرملی یك شخص مغرور بود، زمانیکه مراتب تاثر سلطان سکندر را فراهم نمود. سلطان درسال «۱۵۱۰» میلادی حاجی سرنگ را فرستاد تا او را محبوس نماید. حاجی سرنگ موفق شد تا طرفداران او را ازوی جدا سازد وبنابران زمینه را برای محبوس ساختن وی مساعد ساخت. او از موضوع اطلاع یافت وبنابران نزد سلطان علا الدین دربنگال فرار نمود. طبقات اکبری صفحه ۳۳۳ ضمناً چنان معلوم میشود که بعد از مرگ سلطان سکندر، میا حسین به سلطان ابراهیم پیوست وچون شخص فوق العاده حساس بود نمیخواست در زیر دست میا بهیکخان بجنگد.

(۲) واقعات مشتاقی، اوراق ۴۳ـ الف وب وهمچنان با برنامه، ص ۵۲۷

(۳) واقعات مشتاقی، ورق ۴۲ ب وتاریخ شیر شاهی اوراق ۵۴ ـ ۵۰ ـ الف

بعداز مرگ پدرش دریاخان نوحانی خود را سلطان اعلام داشته بود . اما امید موفقیت قشون شاهی بامرگ ناگهانی میا مصطفی فرملی که دارای تدبیر و شجاعت فوق العاده بود مبدل بیأس گردید . میا بایزید فرملی برادر کوچك میا مصطفی فرملی سرکردگی قشون را بعهده گرفت تصمیم داشت تا به پیشرفت خود در مقابل شورشیان ادامه دهد . اما بزودی باقشون شورشیان که به سلطان محمدشاه ارتباط داشته و سرکردگی آنهارا ناصرخان نوحانی و فتح خان سروانی بعهده داشتند مقابل گردید . اگرچه بایزید موفق شد فتح خان سروانی را شکست دهد اما جدا شدن فیروز خان سرنگ خانی از قشون وی و پیوستن به ناصرخان باعث گردید تا این غلبهٔ بایزید به شکست مبدل گردد .

شرایط سیاسی در سرکارهای غربی نیز مساعد نبود . دولت خان لودی (یوسف خیل) مقطع سرکار های لاهور و Bhera نیز از سلطان می ترسید . او در آگره به دربار حضور نیافت و هنگامیکه احضار شد با آوردن عذر مریضی پسر خود دلاورخان را در عوض به دربار فرستاد . سلطان با درك حقیقت موضوع برآشفته شد و به دلاورخان گفت (اگر پدرت بزودی حاضر نشود مانند اشراف دیگر محبوس خواهد شد) .

بعداً دلاورخان را بیکی از محابس بردند تا مجازات اشراف سرکش را مشاهده نماید . دلاورخان از دیدن این وضع به لرزه افتاد . وقتیکه بار دیگر نزد سلطان آمد سلطان از وی سوال کرد (آیا دیدی مردمی را که از اطاعت من ابا میورزند ؟) (۱) دلاورخان درحالیکه می لرزید بر زمین افتاد (۲) و با یافتن فرصت هرچه زودتر نزد پدرش رفت (۳) .

۱- تاریخ شاهی ، ص ۷۸
۲- ایضاً ، ص ۸۸
۳- واقعات مشتاقی ، ورق ۴۲ ب

دولت‌خان لودی با درك عداوت سلطان درمقابل خود، تصمیم گرفت تا به‌هر قیمتی که باشد سلطان را از بین ببرد. و درینمورد بعضی از اشراف دیگـــر را نیز که درسرزمین های غربی مقرر بودند طرفدار خود ساخت مانند سلیمان فرملی که اقطاع Indri را باشش هزارسوار دراختیار داشت (۱) بیبن (Biban شاهوخیل (لودی) مقطع سرکارسرهند نیز ازوی جانبـداری نمود. (۲) آنهـا بصورت مجموعی از شهزاده علم خان در گجرات دعوت نمودند تا برای گرفتن تاج و تخت دهلی تصمیمی اتخاذ نماید. (۳)

بنابران چنان می نماید که سلطان ازسال ۱۵۲۳ میلادی ببعد با مشکلات عظیمی مواجه گردید. بعداز مرگ میامصطفی فرملی اشراف شورشی موقعیت های شانرا درشرق باردیگر بـدست آوردنـد. Rana Sanga و Raga Maldeo از Marwar نیز بالترتیب سرزمین‌های چاندیری (Chanderi) و ناگور Nagor راتصرف کردند (٤) باوجود ازدست دادن اراضی فوق سلطان مردی نبود که از مخالفت اشراف ترسی را دردل راه‌دهد. او باپیش آمد ها به‌سرعت مقابله مینمود. بنابران قشون عظیمی را بغرض مقابله باشورشیان پنجاب بسرکردگی بهارخان، مبارك خان لودی و Bhik khan نوحانی تشکیل داد. درنتیجه دولت خان وخویشاوندان وی به ملتان رانده شدند ودرآنجا نزدسرکردگان بلوچ مهاجرت نمودند (۵).

متعاقباً همین اشراف درسال ۱۵۲۳ چنان جنگ خونینی را با بابرشاه درنزدیکی لاهور براه انداختند که بابرشاه بعدازغلبه جهة ازبین بردن وتـأثیر خویش تمام

---

(۱) ایضاً ورق ٦۰ ب برای رتبه سلیمان فرملی

(۲) بابرنامه، صفحات ٤٦٦ - ٤٦٨

(۳) میراث سکندری، ص ۱٦۳

(٤) واقعات مشتاقی اوراق ٥٦ - الف وب و ٦٥ - الف وب

(٥) بابرنامه، ص ٤٥۹

بازارهای لاهوررا به آتش کشید (۱) همچنان اشراف سرکار Dipalpar نیز بشدت با بابرشاه جنگیدندواخیرا لذکر باقبول مشکلات زیاد توانست آنها را شکست دهد. بابرشاه بمنظور ایجاددهشت، مردم‌راقتل‌عام‌نمود و حتی کتابخانه هارا باخاك یکسان ساخت (۲).

دولت‌خان لودی و پسران وی‌علی‌خان، غازی خان ودلاورخان به Dipalpur آمدندتا باامپراتور مغل بازدید بعمل آورند. امپراتور مغل از آنها استقبال نموده و پرگنه‌های جلندر، سلطانپور وغیره رابشکل اقطاع در اختیار آنها گذاشت. امابااینهم دولت‌خان قناعت نکرد زیراوی ازمغل ها تقاضا داشت تاوی رادر مضمحل‌ساختن سلطان ابراهیم یاری‌نمایند. تاآنکه بالاخره اشغال‌لاهور توسط مغل‌هااختلاف نظررادربین‌اووبابر بوجود آورد (۳).

بمجرد آنکه بابربه کابل بازگشت‌نمود دولت‌خان وغازی خان، دلاورخان رامحبوس نموده و Baba Qashga وسلطان‌علاءالدین لودی (قبلاً شهزاده‌علم‌خان) را از Dipalpur بیرون‌راندند امادرمقابل مغل‌ها در سیالکوت پیشرفت کرده نتوانستند (٤). درهمین وقت قشونی که توسط سلطان ابراهیم بمنظور مضمحل ساختن‌شورشیان‌ومغل‌هادرسرزمین‌های‌غربی تشکیل شده بود به‌سرهندرسیدند. اگرچه‌دولت خان‌قادر نبود با این قشون مقابله نماید اما با اینهم وی توانست قوماندان قشون‌شاهی راطرفدارخود بسازددرحالیکه عساکرواشراف دیگرنزد

۱- ایضاً، ص ٤٥١ همچنان فرشته، ص ۲۰۲

۲- لطایف قدوسی، صفحات ۳-٦٤

۳- بابرنامه، صفحات ۳-٤٥١

٤- فرشته، ص ۲۰۲

سلطان بازگشت نمودند (۱).

متعاقباً سلطان علاءالدین موفق شد تاتوافق نظر غازی خان پسر دولت خان لودی ودیگر اشراف شورشی هندی را برای اقدام وی جهت بدست آوردن دهلی حاصل نماید. آنها به دهلی آمدندو قلعه رامحاصره نمودند امامسند عالی عیسی خان سروانی موفقانه مقاومت نمود (۲) دلاورخان (خان خانان لودی) ملك اسماعیل جیلوانی، محمود خان پسر خان خانان نوحانی و شیخ زاده میاسلیمان فرملی بحدی حلقه محاصره راتنگ ساختند که سلطان مجبور شد باهشتاد هزارسوار با اشراف محاصره شده کمك نماید (۳) باموا صلت سلطان شورشیان ازمحاصره دست کشیدندو چنین تصمیم گرفتند:

«اگرمادر روشنی روزحمله کنیم افغانها تسلیم نخواهند شد زیرا یکدیگررا می‌شناسندامااگرمادرهنگام‌شب‌حمله‌نماییم چون یکی دیگررا شناخته نمی توانند بنابران هر کدام بصورت منفردانه اقدام خواهندکرد» بنابران هنگامیکه آنهااز هرطرف برقشون شاهی ریختند و بعضی از اشراف نیز به سرکردگی جلال خان (لودی) مقطع کالپی به سلطان علاءالدین پیوستند، (٤) قشون شاهی درحالت بدی قرار گرفتند. اماسلطان ابراهیم هنوزهم شهامت خودراازدست نداده و با

۱- ایضاً، ص ۲۰۲ وتاریخ شیر شاهی ورق ۸۸- الف

عیسی خان سروانی پسر هیبت خان، پسر خان اعظم، عمر خان سروانی بود. هنگامیکه هیبت خان وبرادر بزرگش خان اعظم سعید خان توسط سلطان سکندر تبعید شدند عیسی خان در خدمت سلطان مالوا شامل شد ودر آنجا پیشرفت زیادی در قسمت کسب دانش وغیره نمود. با مرگ سلطان سکندر وی‌به جاییکه سلطان ابراهیم امور قلعه دهلی را بوی سپرد باز گشت نمود.

۲- با برنامه، صفحات ۷-٤٥٦

۳- فرشته، ص ۱۹۱

٤- تاریخ خان جهانی، ص ۲٥٦

پنج و یاشش هزار امیر وسوار خاصه خیل خوددر مجاورت مرکز اقامت خویش باقی ماند درحالیکه قشون باقیمانده وی پراگنده شدند باطلوع آفتاب سلطان مشاهده کرد که سلطان علاءالدین دریك محل معین باچند صد نفرسوار محدود ایستاده است بنابران قهرمانانه بروی حمله نمودوچون عساکروی به‌چورو چپاول مشغول بودند لذا سلطان علاءالدین فرار نمود (۱) این غلبهٔ سلطان معنویات طرفداران علاءالدین را ضعیف ساخته و اکثر آنهااورا ترك گفتند. حتی جلال پسرش نیز برهبری وی مشکوك گردید

بصورت مختصر موجودیت انارشی وهرج ومرج درقسمت غربی امپراتوری لودی ازیکطرف، قدرت مرکزی واز جانب دیگر قدرت دولت‌خان‌را ضعیف ساخت و بنابران برای سلطان ودولت خان لودی هردو مشکل بود تافعالیت های مغل‌ها رادرسرکارلاهور بدون همکاری متقابل کنترول نمایند.

ضمناً باید اظهارداشت که دولت خان لودی وپیروان وی بنابرطول مدت سکونت درآنجا باشرایط جغرافیایی این منطقه آشنایی کامل داشتند حالانکه اشراف جدید سلطان باوجود شجاعتی که داشتند قادر نبودند بامهاجمین مقابله نمایند زیرا بانفوس محلی وساختمان جغرافیایی منطقه هردو آشنایی نداشتند.

بنابران اشتباه است اگر گفته شود که سلطان ابراهیم تمام اشراف قدیمه افغان راازخود بیگانه نمود. وی درعوض تمام اشراف قدیمه راکه نزدپدرش ازنظرافتاده بودند دوباره مقرر نمود چنانچه باز ماندگان جمال خان سرنگ خانی به اداره‌ولایت جوانپوروسرکارهای Chunar (۲) وگوالیار ادامه میدادند

۱- با برنامه صفحه ٤٥٧

۲- واقعات مشتاقی ورق ۳۷- الف و ۳۸- الف همچنان تاریخ شیر شاهی ورق ٤٨ -الف وبداونی صفحه ۳٦۱، برای تاج خان سرنگ خانی.

همچنان به میامصطفی فرملی برادرزاده وداماد مسند عالی میا محمد Kalapahar اجازه داده شد تارتبه ،اقطاع وملکیت اورا دراختیارداشته باشد (۱) اماتقرر مجدد بعضی ازاشراف وعروج افسران جوان بشمول آنهاییکه به قبایل غیرمحترم افغان متعلق بودند عوامل عمدهٔ شورش هاراتشکیل میدادند . (۲)

سلطان بدون مقاومت ودرك حقایق فوق سعی نمود تاباتقررهواخواهان خود موازنه قوارادرمورد اشراف قدیمه حفظ نماید . امااین موضوع یك حقیقت مسلم است که ازوی درهرجادرمقابل شورشیان حمایه‌شده است. طبقهٔ جدید که ازنوکیسه هاومردم غیرمجرب تشکیل شده بوددرجلوقرارگرفت و همیشه سعی مینمودند تااشراف قدیمه را ازصحنه بیرون سازند . این طرزدید اشراف مذکورطبعاً برای اشراف بزرگ غیرقابل تحمل بود .

چنانچه طعنه وسرزنش میاحسین فرملی درمقابل میا ملك خان Mak khan این موضوع رابوضاحت نشان میدهد.

اگرمحاربه پانی پت صورت نمیگرفت سلطان ابراهیم میتوانست ازشر تمام دشمنانش خودرارهایی بخشد. فراموش نباید کرد که موقعیت بابرباسلطان ابراهیم دراثراستعمال روش بهترنظامی واستفاده ازتوپخانه بوده بنابرعدم

۱- تاریخ شیر شاهی ورق ۵۳- ۵٤

۲- به بینید واقعات مشتاقی ، ورق ٦۰ -الف مسند عالی بهیکخان لودی پسر شهزاده علم خان بامر سلطان سکندر توسط برادر کوچکش خضر خان درسرکار Etawa معزول شد. اماسلطان ابراهیم‌بار دیگرامور مربوط به سرکار Etawa را به مسند عالی بهیک خان سپرد وبنا بران خضر خان با سلطان بنای عداوت را گذاشت. سلطان ابراهیم بحدی به مسند عالی بهیکخان احترام میگذاشت که به‌خضر خان لودی ،هنگامیکه با مسند عالی حسین فرملی از کمپ رنا سنگه دوباره نزد سلطان آمد هیچ اقطاع باوسپرده نشد وبه او گفته شد که باید برای بدست آوردن شی مطلوب خویش نزدبرادر بزرگش مراجعه نمایداین امر هنوزهم خضر خان لودی را متاثر ساخت .

استعدادو یا تجر به سلطان لودی نبوده است . سلطان بهلول با ایجاد روحیهٔ برادری بین اشراف افغان و گذاردن احترام به اشراف غیرافغان توانست تمایلات وخواهشات آنهارا کنترول نماید . سلطان سکندر نیزاز اعتمادوخدمت اشراف بزرگ برخوردار بودزیرا قربانی های سیاست وی معمولاً شهزاده های بودند که بنابرسوابق فامیلی و داشتن سرکارهای وسیع و قشون منظم، اشراف را تحت اشعاع قرارداده بودند. هنگامیکه آنها ازصحنه سیاست خارج میشدندرتبه ها وموقعیت های ایشان به اشراف سپرده میشد . حالانکه سلطان ابراهیم مجبور بودباموقعیت دیگری مواجه شود .

دکتور محمد افضل بنوول

صنعت جلد سازی و تذهیب

هنر تذهیب از فنون ظریفه است. صاحبان این فن به مقام بس ارجمندی رسیده بودند. غالب نقاشان برای آنکه قدر و منزلت شان بالاتر برود خود را مذهب نیز معرفی کرده بودند. صنعت جلد سازی وطلاکاری در ادوار مختلف جامه های مختلف بتن کرده است یعنی در قرن چهارم ساده و بی پیرایه، در قرنهای (۵-۶ ه) متین و منسجم، در قرن (۸ ه) مجلل و نیرومند و در قرنهای (۹-۱۰ ه) «ظریف و پرمایه» شده است. مرحوم فکری سلجوقی که از محققان بانام معاصر افغانستان است در خصوص قرآن مذهب مربوط به مکتب هرات عصر تیموری در مجله آریانا بحث مبسوط و مشروحی ارائه داشته اند که منحیث ارتباط قسمتی از آن نقل میشود:

چندین سال قبل در هرات قرآن شریفی را که اول الی آخر به خط زیبای ملاعلاء بیگ تبریزی کتابت و در نهایت نفاست تذهیب و ترصیع یافته بود دیدم بامضای روشن علاءالدین تبریزی که تاکنون به آن نفاست و زیبایی کلام الله شریف ندیده بودم. شنیدم که آن کلام الهی بوسیله یکی از تاجران آن عصر به مشهد برده شده و به کتابخانه آستانه حضرت رضا علیه التحیه والثناء

وقف گردید » (۱) .

کارهای تذهیبی قرآن نویسی در قرنهای (٤ ـ ٥ ه) بوجود آمد و در نهایت هنرمندی صفحات نوشته شده قرآن مجید را به آب طلا تذهیب مینمودند برخی ازنسخ قرآن شریف بدست آمده است که ابتدا بزیور تحریر در آمده وسپس صورتها ورسم ها وانواع گلها وبته ها در آن کار شده است وآنگاه به حواشی اول وآخر صفحات کتاب پرداخته میشد یعنی سرفصلها و عناوین وغیره راتذهیب میکردند . درقرنهای (۹ ـ ۱۰ ه) این عمل بدقت تام و حسن نظر بیشتری صورت میگرفت و کتب تذهیب شده در کمال زیبایی وقشنگی میبود قدیم ترین کتب خطی مذهب وابسته بعصر سلجوقی است که ابداع و پیشقدمی درین فن درعصر مزبور قابل یاددهانی است . مذهبان اطراف سطرها را خط کشی مینمودند و بعد صفحه را از بیرون باخطوط وگلها و بته های متنوع زینت میدادند نسخ قرآن مجید عصر عباسی متعلق به قرن نهم روی پوست برنگ های طبیعی آبی ، بنفش ، سرخ مرکب ، ،سیاه یاطلایی نوشته شده است . درعصر مغول مذهبان برنگهای طلایی آبی ،سرخ ،سبز بیشتر توجه میکردند واما در دوره تیموری تذهیب رونق اساسی تری یافت تزئینات کتب به اشکال گیاه بشکل طبیعی وگاهی اشکال طیور وحیوانات باروش چینی دیده میشود . ونیز حواشی کتابها بانواع واشکال نباتات گلها ومناظر طبیعی مزین میشد که بعداً در سایر آثار فنی وصنعتی تأثیر کرد: رابطه آن اشکال ورسم ها را در «چینی» ، «سفال » ، «قالی» و «تجلید کتب» میتوان مشاهده کرد .

نسخه خطی ازشاهنامه که مؤرخ بسال ۸۳۰ ه (۱٤۲۷م) است صورتهای از نویسنده نسخه ، نقاش ، مذهب وحتی مربی که این نسخه باو تقدیم شده است

۱ـ آریانا دوره ۲٦ ص ۸٦ س ٤٦ ـ کابل .

نشان میدهد. درموزه متروپولیتن نیویارك قرآنی ازعصرعباسی که چهارورق آن مذهب است دیده میشود. این قرآن مجید دارای تزئینات مشبك و برگ و نبات واشکال تخیلی است. غالب این تزئینات درمتن کتاب ادامه داشته ونمونهٔ ازآن رامیتوان دریکی ازاوراق نسخهٔ ازقرآن شریف درموزه مذکورمشاهده کرد. یك نسخه ازقرآن مذهب دیگر که بسال ۷۱۳ ه بسبك مغولی در عهد «ایلخانیان اولجایتوخدابنده محمد» کارشده در کتابخانه سلطنتی مصر نگهداری میشود.

نسخه عالی دیگر که قسمتی ازآن درمجموعه (چستربیتی) وقسمت دیگردرموزه صنایع ظریفه «بوستون» محفوظ است مورخ سال ۷۳۸ ه میباشدکه حاکی از استعداد فطری هنرمندان آن عصراست. تذهیب کاریهای که درصفحات چندین نسخه خطی دوره تیموری برای شاهرخ میرزا «وسلطان حسین بایقراء» تهیه‌شده اززیباترین تذهیب کاری مکتب هرات است که چشم‌زمانه چنین کاری را ندیده است.

نسخه‌دیگر ازشاهنامهٔ مصورفردوسی مورخ بسال ۸۳۳ ه که فعلاً در کاخ گلستان تهران نگهداری می‌شود. تذهیب کاریهای آن بوسیله هنرمندان درباری صورت گرفته است. تزئینات وطرحهای گل وگیاه این تذهیب کاریها نمونه خوبی دقت درجزئیات وشفافی رنگ است بطوریکه مثال آنرا درمیناکاری میتوان یافت. (۱)

مذهبان

ازمذهبان معروف عصر تیموری درنگارخانه هرات «امیرخلیل»، «سیدمیرك نقاش» «مولیناحاج محمدنقاش»، «مولینایاری»، «مولینامحمودمذهب» «محمدحسن کاتب

۱- صنایع ایران بعد از اسلام ص ۷۴- ۷۶

« خو اجه نصیر ا لد ین محمد ، و « محمد مذ هب» و نظا یر آنان را میتوا ن نام برد . مولیناحاج محمد نقاش درعلم«تصو یرو تذهیب»قدرت عظیم دا شته است غالب کتابهای مصورو نفیس سلطنتی هرات بکتابت و تذهیب اومیباشد .

مولینا هـوایی درصنعت نقاشی و کـاشی سازی مهارت فـوق العاده داشته واشعارخودرا بانقش ونگاروتذهیب های بغایت زیباآراسته است .

خواجه‌نصیرالدین ازمذهبان معروف‌وبنام عصر«بایقرایی»خوانده میشود.

مولینا یاری ازشاگردان ملاولی نقاش بود وازمذهبان دربار سلطان حسین بایقرامحسوب میگردد . مولینا محمود مذهب نسبت بـه «یاری» تـذهیب بهتر میکرده است . چنانکه دیباچه یی برای سلطان موصوف آماده کـرده و نا تمام گذاشته است، بدیع ترین کاریکه ازاین هنرمندباقی مانده صو رتی است دریك نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس که در قسمتی ازمنظو مه‌خمسه نظامی‌بخش مخزن الاسرار که کار آن دراوایل قرن دهم هجری انجام شده دیده، میشود .

محمد محسن کاتب هروی هم‌نقاش وهم مصوربوده واز کارهای اویکـی هم نسخه خطی دیوان کامل حافظ شیرازی میباشدکـه بخط زیبای اوباقی مانـده است .وی این نسخه رابنابرامرفریدون حسین میرزای بایقراتصویروتـذهیب کرده‌است وشاید هم همان نسخه یی باشدکه همین‌حال درکتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات وکلتوردرکابل موجود میباشد .

محمدمذهب همعصرسلطان محمد نقاش بود ودرتهیه‌جلدها بارنگ‌وروغن ونقاشی مجالس ،قدرت ومهارت خاصی داشته است.

جهت معلو مات بیشتر در خصو ص مذهبان عصر تیمو ر ی هرات به صفحات ۲۸۱ رو ضة الصفاء ص۲۱۵بحث دوم،مجالس‌النفایس‌ص۸۴-۸۶ ،تاریخ سلسله کورگانی ص۷۳ و ص ۱۱ س۶ مجله کابل ص ۸۰ دوره (۲۶)، اریانا ص ۶۷-۷۸ مجله هنر ومردم مراجعه شود.

ذکر آنعده از موزه‌ها ، کتابخانه‌ها
ومجموعه هاییکه آثار هنری هرات
عصر تیموری در آنها محفوظ است

۱ـ اسم کتابخانه، موزه، محل نام کتاب و اثر هنری

موزه متروپولیتن ، نیویارك، خمسه مصور ومخطوط امیرخسرو دهلوی دارای ۳۳ قطعه مینیاتور .

بوستان مصور سعدی مخطوط ومذهب.

خمسه نظامی مخطوط مذهب ومصور

معراج نامه مصور. منطق الطیر مصور

۳ـ بریتش موزیم لندن نسخه مصور ومخطوط خمسه نظامی

« « « قرآن شریف

« « « دیوان سلطان حسین بایقرا

« « «خمسه نظامی به امضای قاسم علی چهره کشای

صه صورت از خمسه مصور نظامی

دیوان مصور مخطوط جامی

صفحات مینیاتوری عصر تیموری بصورت جداگانه

۳ـ کتاب خانه ملی پاریس (پاریس) نسخه مصور خطی امیرخسرو دهلوی مربوط به بهزاد

تصاویر قسمتی از منظومه خمسه مخطوط کار محمود مذهب

نسخه خطی بوستان سعدی کار بخارا مشابه کار بهزاد

نسخه مصور ومخطوط معراج نامه

صفحه مینیاتور همای وهمایون

٤ـ کتابخانهٔ قصر گلستان تهران نسخه مصور ومخطوط کلیله و دمنه

« « « شاهنامه

« « « دیوان حافظ شیرازی

شاهنامه: دارای ۳۳ قطعه مینیاتور

٥ـ کتابخانه نسخ خطی اطلاعات و کلتور کابل

نسخه مصور مخطوط امیر خسرو دهلوی

« « « هفت اورنگ جامی

« « « تحفة الاحرار جامی

« « « دیوان خواجه حافظ شیرازی

٦ـ کتابخانه شخصی بناغلی محمد نعیم کابل

نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی باده قطعه مینیاتور

٧ـ موزه لوور پاریس تابلوی های محمدی نقاش

٨ـ کتابخانه مرگان نیویارك نسخه خطی ومصور منافع

الحیوان وجامع التواریخ

٩ـ کتابخانه ساکیان تابلوهایی از بهزاد و دیگر نقاشان

١٠ـ کتابخانه بادلیان اکسفورد (اکسفورد انگلستان) نسخه مصور مخطوط

ومذهب خمسه نظامی کارق ومحملی

نسخه مصور مخطوط ومذهب بوستان سعدی که

دران سه مینیاتور از بهزاد دیده میشود

١١ـ دارالکتب قاهره (مصر) نسخه مصور مخطوط شاهنامه

« « « بوستان سعدی

(کار استاد بهزاد)

۱۲ـ توپ قابو (استانبول) ترکیه نسخه مصور مخطوط کلیله و دمنه
آثار بدیعه بهزاد و صورت بهزاد

۱۳ـ مجموعه لویی کارتیه پاریس نسخه مصور مخطوط خمسه نظامی

۱۴ـ مجموعه هنرهای زیبای پاریس (فرانسه) « « « کلیله و دمنه

۱۵ـ چستر بیتی نسخه مصور مخطوط گلستان سعدی

۱۶ـ مجموعه روبرت کارت بالتیمور امریکا « « ظفرنامه کار بهزاد

سایر مجموعه ها مانند مجموعه هنری مارتین سویدنی، کیفور کیان نیو رك، خانم کوراتمکین بورنت، کونتس دبهاك روتچیلد پاریس، فریر Freer که در آنها آثار ارزنده هنری عصر تیموریان هرات محفوظ است.

مآثر تاریخ ادب دری

پوهنوال عبدالرزاق (زهیر)

تذکره نگاری در ادب دری

ازخلال تتبعات و تصفحات در تذکره ها ازعصور پیشین تا امروز برمیاید که بصورت عمومی تذکره های تالیف شده بدوشکل درقید تحریر و برشتهٔ تدوین در آمده اند:

الف: تذکره های که مؤلفین آن شرح حال شعرا را از آغاز پیدایش شعر تاعهد خودش ذکر نموده اند.

ب: تذکره های خصوصی که مؤلفین آن شعرای یك دوره مخصوص رادر قید قلم درآورده اند. اینگونه تذکره ها از لحاظ روش تذکره نگاری ازهم فرق داشته درشکل و ترتیب تحریر و تدوین در بین آنها تفاوتهایی بنظر میخورد که با تعمق در آنها روشهای متفاوت این نوع تذکره ها را می توان چنین خلاصه کرد.

۱ـ تذکره هاییکه مطالب را باعتبار زمان وعصر وفرق ویا باساس سلسله شاهان ترتیب داده اند.

۲ـ با عتبار مکان و محل، و بلاد واقلیم وملك و شهر وقریه چنانکه ترجمه حال شعرای هر اقلیم، ملك و شهر و قریه را در ذیل همان اقلیم، ملك شهر و قریه شرح نموده اند.

۳ـ باساس حروف تهجی« در برخی از تذکره ها در ترتیب حروف تهجی باز هم

سعی بعمل آمده است که‌عصر و زمان تاریخی را مدنظر بگیرند».

٤ـ باعتبار شغل و پیشه و حرفه. شرح حال شعرا را دسته بندی کرده‌اند و برای دسته حکمرانها، شهزاده‌ها، وزرا، ارباب ها، ایمه، علما، وفضلا وحتی ظرفا ییکه گاه گاهی در شعرسرایی طبع آزمایی کرده‌اندو یاسخنی موزون گفته‌اند، باب وفصلی جداگانه بدان افزوده‌اند.

همچنان در برخی از کتب تاریخی وشرح کارنامه های رجال بزرگ از شعرای همان دوره، ووضع ادبی وچگونی تاثیرات ادب برطبع شاهان ووزرأیاد آوری شده‌است و یا اینکه در لاحقهٔ کتب تاریخ فصل و باب جداگانه وعلیحده در باره شعرای نامور و ناموران سخن سنج ذکری بعمل آمده است وهمچنین مجموعه‌هایی بنام بیاض، جنگ، خریطه، سفینه، مجمع، انتخاب و منتخب درسیر ادب وادبیات دری نمایندگی ازسیر تاریخی تذکره هامیکند، که در آنهادرضمن آوردن افراد ابیات، وغزلهای شعرأ ذکری ازاسامی آنها شده‌است. همچنین درفرهنگ های زبان دری درضمن شرح لغات جهت استشهاد، اشعاروابیاتی را نقل کرده اند ونامی ازشاعران برده‌اند.

بهرصورت روش وطرز تدوین و تالیف تذکره‌ها ازحدودشرح وتفصیل فوق در کلیات وعمومیات بیرون نیست، وبصورت عمومی ازاین چوکات درتسوید، تدوین و تحریر تذکره هادورنرفته اند (١)

آغازسیر تاریخی تذکره هادرادب دری تاجاییکه تحقیق درتذکره هانشان میدهد، ظاهراً ازاوایل قرن هفتم هجری پیش نیست، که باینصورت ازآغاز تدوین تذکره نویسی تا امروزهفت قرن میشود، اگرچه ازچگونگی برخی ازاینوع کتب

١ـ مجله اورینتل کالج طبع هند مقاله داکتر عبدالستار صدیقی، تحت عنوان (ادبیات فارسی وهم مجله کابل سال (٨ـ١٣١٧ شماره ٩٦ (مضمون قاری عبدالله ملک الشعرا وتاریخ ادبیات ایران از هرمان اته طبع تهران)

ot cip 66

وتذکره هادر برخی ازمآخذ ومنابع پیشین درضمن شرح وتفصیل مطالب دیگر ازتذکره وتذکره نگارانی نام برده‌اند، که ازتذکره آنها امروز نشانی دردست نیست، وشایدروزی سیرزمان بدان روشنی بیاندارد، ویا اینکه حوادث زمان اصلا این نوع کتب را ازبین برده، وجز نامی ازآنها باقی نمانده است.

درادب دری ازلابلای برخی ازکتب برمیاید، که قبل ازقرن هفتم کتابی بنام (تذکره خاتونی) یا (مناقب الشعرا) بشکل تذکره درقید تحریردرآورده شده است، ولی ازخود کتاب امروز کدام نشانهٔ دردست نیست، ازخلال نوشته های مولفین که دراین باره تذکراتی داده‌اند، برمی آید که مناقب الشعراء عبارت از مجموعه حکایات ادبی راجع به محاضرات ومشاعرات شعراو منتخباتی ازاشعار ایشان بود (۲) ولی ازاینکه مولف تذکرة الشعرای سمرقندی که تذکره خود را بنام امیرعلی شیرنوایی در «۸۹۲هـ» مطابق (۱٤۸۷م) تحریر کرده است. یکی دو جای ازمناقب الشعرای ابی طاهرخاتونی تذکر میدهد، معلوم می‌شود که قسمت بیشتراین تذکره درشرح حال شعرای متقدم ویامعاصروی بوده است (۳) ولی مولف کتاب تذکرة الشعرا یعنی دولتشاه سمرقندی درضمن اینکه خودرا نخستین تذکره نویس درادب دری میداند، ازتذکره لباب الالباب عوفی که تقریباً یکنیم قرن قبل ازتالیف تذکره او درقید تحریردرآمده است هیچ ذکری نمیدهد، که باینصورت واضح می‌شود که ازوجود این تذکره اطلاعی نداشته است زیرا در مقدمه کلام خودمی نویسد که:- «تاریخ وتذکره وحالات شعرای فارسی را هیچ آفریدهٔ ازفضلاضبطنه نموده»

۲- لباب الالباب از نور الدین محمد عوفی باهتمام ادواردبرون لندن (۱۳۲٤ - مقدمه علامه قزوینی «ص هـ ص د ص ز»

۳- تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی باهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد براون طبع تهران «۱۳۳۷. مقدمه»

بهرصورت کتاب مناقب الشعرا کتابی بوده که کم و بیش مشتمل برشرح حال شعراء و حکایات ادبی راجع به‌محاضرات و مشاعرات شعراء و منتخباتی از ازاشعار ایشان که‌البته کتابی پرمایه واثر ذیقمیتی بوده‌است، مؤلف آن از اشهر فضلا ورجال علم ودانش عصر سلجوقیان بشمار میرفته که‌مولفین تواریخ سلجوقی ازوی باحترام زیادنام‌می برد.

عمادالدین اصفهانی مؤلف کتاب تاریخ‌سلجوقیه‌وی رامنشی گوهر خاتون زوجهٔ سلطان محمد بن‌ملکشاه سلجوقی (٤٩٨ ـ ٥١١ هـ) میداند که مردی پرکار ودبیر فاضل ومنشی دانشمندی بوده ومتذکر می‌شود که وی کتابخانهٔ درساوه بنانهاده‌است. (٤)

نویسندگانی هم که‌درضمن شرح‌حوادث‌تاریخی درباره‌سلجوقیان اشعاری ازاین‌تذکره نقل کرده‌اند تذکر میدهند، که(کتاب شکارنامه سلطان ملکشاه سلجوقی‌رابخط ابی طاهر خاتونی دیده‌اند) (٥)اسدی طوسی لغت نویس‌متقدم که‌فرهنگ اویگانه مرجع فرهنگ نویسان بعدی‌قرار گرفته‌است درلغتنامه خود اشعاری ازین‌تذکره رانقل‌میکند، ووی رادرسخنوری مرتبه‌عالی ودر شاعری درجه ومقام شامخ میدهد. (٦)

ادوارد براون درتاریخ ادبیات خود وقتی ازتغییرات حکومت در عصر سلجوقی بحث‌میکند و تغییراتی راکه پس‌ازخواجه نظام‌الملک وزیرمعروف سلجوقیان دردستگاه‌دولتی صورت میگرد وآمدن مجدالملک ابوالفضل قمی رابجای شرف‌الملک ابوسعد مورد بحث قرار میدهد، ازابوطاهر خاتونی

٤ـ بحواله تذکره لباب الالباب عوفی مقدمه قزوینی (ص ح ط)

٥ـ کتاب راحة الصدور تالیف علی راوندی باهتمام محمد اقبال چاپ تهران (١٣٣٣ـ ١٣١ـ١٣٦)

٦ـ لغت فرس تالیف اسدی طوسی باهتمام محمد دبیر سیاقی چاپ تهران «١٣٣٦» (ص ٤١)

اشعاری چند که درهجو مجدد الملك ابوالفضل گفته ، میاورد (۷)

ازخلال تفصیلات مورخین ادب برمی آید ، که ابوطاهر خاتونی تا عهد سلطان مسعود بن محمدبن ملکشاه «۵۲۹ - ۵۴۷ ه» در قیدحیات بوده است ، ووقات او قبل از «۵۴۷ه» صورت گرفته باشد ، ولی عقاید برخی بر اینکه کتاب مناقب الشعرا تاعصر حاجی خلیفه مؤلف کتاب کشف الظنون نیز موجود بوده ، زیرا مؤلف کشف الظنون در چند جا از آن یاد کرده است ، شاید قول درست نباشد زیرا کتاب کشف الظنون بعداز «۱۰۵۴ه» تحریر شده است واشاره ، حاجی خلیفه بدین کتاب باحتمال قوی باساس کتاب تذکرة الشعرای سمرقندی باشد . (۸)

بهرصورت این تذکره یکی از کتب پرغنیمتی بوده ، ولی از آنجا ییکه امروز دردسترس نیست نمی توان ازچگونگی آن حرف بیشتر گفت .

درسیر تاریخی تذکره نویسی پس ازتذکره فوق نخستین تذکره ایکه واقعاً درادب دری خیلی پرارزش و قیمتدار است ، ودرسال «۶۱۸ ه» یعنی اوایل قرن «۱۳» میلادی ازطرف دانشمند فاضل سدیدالدین یانورالدین محمد عوفی مروزی برشته تحریر درآمده است . «تذکره لباب الالباب» است که از لحاظ مطالب تاریخی و ثقه بودن موضوعات کتابیست درخور ارزش واهمیت ، که تذکره نگاران بعدی اساس ماخذ ومدارك خود را بدین تذکره گذاشته اند .

۷- این هجو در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تالیف قیس رازی هست وبراون باستناد آن نقل میکند واین افراد اینست .

می بنازد به بحل مجددالملك — چه به گاورس گرسنه قمری

گر همه قمیان چنین باشد — فم ز . . . وبر همه قسم ری

تاریخ ادبیات فارسی ادوار دبراون (ازفردوسی تا سعدی (ترجمه فتح الله مجتبائی طبع تهران ، ص۲۷۳

۸- نگ - مقدمه لباب الالباب عوفی از محمد قروینی (ص ح وص ط ومجمع الفصحا تالیف - رضا قلی خان هدایت جلد اول چاپ تهران به تصحیح قزوینی ص ٦٦)

بعداز تذکره لباب‌الالباب از چند کتاب عرفانی بایست تذکر داد، که‌درشرح حال متصوفین وعرفا تدوین شده‌است. از قبیل: کشف‌المحجوب علی هجویری که در اواسط قرن پنجم توسط ابو الحسن غزنوی تالیف ومشحون از عقاید، حالات ومقامات مشایخ‌صوفیه بوده، ،واشعاری نیز در آن آمده است. ودیگر اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعیداز تصنیفات مهم تصوفی است که در تعریف احوال وکرامات واقوال شیخ ابوسعید ابوالخیر مؤلف کتاب واشعار عرفانی باشرح اخبار بسیاری از فضلا ومشایخ عصر در آن آورده شده است. عصر تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید در حدود «۵۶۰ هـ» یعنی صدسال بعداز کشف‌المحجوب بعمل آمده است.

بعد از این کتاب نویسنده ومتصوف معروف شیخ فریدالدین عطار تذکرةالاولیا رادراوایل قرن هفتم نوشت که‌اثریست تصوفی حاوی تعریف مقامات وغرایب صفات، ونخبه کلمات، وعبادات وعادات بزرگان صوفیه‌دیگر نفحاةالانس جامی که‌درسال «۸۸۳ هـ» ازطرف دانشمند عالی مقام‌جام نورالدین عبدالرحمن جامی تالیف‌ودر آن شرح حال «۶۱۴» تن ازفضلا، علما ومشایخ‌صوفیه شرح شده‌است، اصل این کتاب بزبان‌عربی تالیف محمدبن حسین سلمی نیشاپوریست (متوفی در۴۱۲ هـ) وموسوم به‌طبقات صوفیه که بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ هـ) آنرا بزبان هروی توسیع نموده، سپس‌جامی برحسب دستور امیرعلی شیرنوایی آنرا سرازنو بفارسی ادبی‌درآورده وتکمیل نموده وترجمه‌احوال‌مشایخ‌راتازمان‌خودش‌در آن آورده‌است، اگرچه‌چهاراثرفوق‌در ذکرعرفاومتصوفین زمان پیشین تالیف‌شده‌است، امااز آنجاییکه درذکر برخی ازفضلا وائمه ابیاتی دارد، ذکرآنهاخالی ازفایده نبوده، ودر سلسله تذکره نگاری یادآوری‌آن لازم واهم بود، بهمین سلسله کتاب چهارمقاله تالیف

ابو الحسن احمدسمرقندی ملقب به نظامی عروضی که درحدود «۵۵۰» هجری تالیف شده و در آن ضمن چهار مقاله در شرح حال شعر او فضلا و اشعار و مقالات از فضلای معروف زمان حرفی بمیان میاورد نیز قابل یادداشت است (۹)

پس از لباب الالباب عوفی مهمترین تذکره ایکه درسیر تاریخی ادب دری مهم و باارزش بشمار میرود تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی است . مولف آن دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی از امیرزادگان و رجال و اعیان بوده پدرش از ندمای شاهرخ و خودش در هرات از مقربان ابو الغازی سلطان حسین و امیر علی شیرنوایی و معاصر مولینا عبدالرحمن جامی است که در مدح و فضایل این سه تن در اواخر تذکره خود به تفصیل شرح میدهد ، و تذکره خود را در « ۸۹۲ه» بنام امیرعلی شیرنوایی تحریر و تالیف نمود است ، در این تذکره شرح حال «۱۰۵» تن شاعر فارسی زبان از ابتداء تا اواخر قرن نهم بعمل آمده است ، ترجمه ترکی این تذکره بنام سفینة الشعراء در «۱۸۴۳م» در استانبول بچاپ رسید و متن فارسی آن در هند بزیور طبع رسیده است. ادوارد براون در «۱۹۰۱م» در لندن آنرا شایع ساخت . (۱۰)

نور الدین عبدالرحمن جامی فرزند نامی و دانشمند هرات در (۸۹۲ه) کتاب بهارستان را نوشت و در روضه هشتم این کتاب در باره شرح حال (۲۸) نفر از شعر او فضلا باختصار پرداخته است .

امیرعلی شیرنوایی وزیر دانشمند که اهل فضل و دانش را مشوق و قافله سالار

۹- چهار مقاله عروضی سمرقندی با حواشی وتعلیقات میرزا محمد قزوینی چاپ تهران «۱۳۲۷» وبا هتمام داکتر محمد معین چاپ تهران «۱۳۳۱»

۱۰- تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی باهتمام محمد لویی عباس با مقدمه ادوارد براون چاپ تهران «۱۳۳۷»

شعراء وادبای این عصر محسوب می شد در «۸۹۶هـ» مطابق «۱۴۹۱م» بزبان چغتایی تذکره‌ای بنام «مجالس النفایس» در باب شرح حال شعرای معاصر خودنوشت، که بعداً فخری بن امیری در حدود «۹۲۷هـ» مطابق «۱۵۲۱م» آنرا بفارسی ترجمه نموده والحاقاتی بدان افزوده اسمش را لطائفنامه گذاشت (۱۱) و بعد حکیم شاه محمود قزوینی آنرا بترکی عثمانی ترجمه نموده و شرح حال شعرای روم را بر آن افزود (۱۲)

در (۹۰۵) (۱۵۰۰م) نورالدین مرغشی تذکرهٔ بنام (مجالس المؤمنین) در احوال مشاهیر اهل تشیع از آغاز اسلام تا تسلط خاندان صفوی و عروج اهل تشیع تالیف کرد، و در آخر این کتاب در مقاله دوازدهم یك باب ترجمه حال شعرای دری زبان را افزود، که از فردوسی طوسی آغاز و تا لسانی خاتمه می پذیرد، این تذکره در «۱۲۶۸» در تهران چاپ شده است. فخری بن امیری در نیمه دوم قرن دهم در شرح حال ملوك وامرایی که شاعر بوده اند تذکره بنام «روضة السلاطین» برشته تحریر کشید و در آن از سلاطین سلجوقی، اوزبك چغتایی و تیموریان هرات و شاهان عراق و روم و ملوك هند که در شعر و شاعری قریحه آزمایی کرده اند. تفصیلاتی ارائه نمود و همین طور در «۹۴۷هـ» مطابق «۱۵۳۲م» تذکره (جواهر العجائب یا تذکرة النساء) را نگاشت. در بخارا چند سال بعد ازین تاریخ یعنی (۹۵۱هـ) دانشمندی بنام ابوالحسن محمد باقر بن محمد علی بتالیف تذکرهٔ بنام (تذکرهٔ محمد باقر) پرداخت و به تاسی از نفحاة الانس جامی در آن تذکره از معرفت توحید و تصوف سخن رانده سپس شرح حال چهار خلیفه و امام را بیان میکند و بعد به شرح حال متصوفین و در آخر بشرح حال

۱۱- مجالس النفایس چاپ سنگی تاشکند مرکز جمهوریت اوزبکستان (۱۹۰۸ م وچاپ تهران بسعی واهتمام علی اصغر حکمت ۱۳۲۳ هـ ش)

۱۲- رك - به کشف الظنون چاپ استانبول (ص ۲۷۴)

شیخان اوزبک ماوراءالنهرمی پردازد (۱۳)

در (۹۵۷ هـ) (۱۵٤۰م) سام میرزای صفوی بن شاه اسماعیل که بانی سلسله صفویان ایران است تذکرهٔ بنام تحفه سامی بادامه تذکره دولتشاه سمرقندی نوشت. در (۹۷۳هـ) مطابق (۱۵۵۵م) میرعلاوالدوله قزوینی کامی بنام نفایس المآثر بتالیف تذکره‌ای در شرح حال شعرای عهدمغلی هندو زمان پیشتر آن پرداخت که در ردیف تذکره نویسی قابل یادآوری است.

در بخارا پیوست بهمین زمان دانشمندی باسم سید خواجه حسن البخاری نثاری درسال (۹۷٤ هـ) مطابق (۱۵۵٦م) تذکره‌ای بنام مذکورالاحباب تالیف کرد که اثری است درخور اهمیت ودر آن شرح حال (۲۷۰) شاعریکه پس از عهد امیرعلی شیرنوایی تاعصرمولف در بخارا وحوالی آن بشمول شاعران فارسی زبان اینطرف دریای آموتاهرات میزیسته اند توضیح نمود. نسخه های خطی این تذکره دراوزبکستان وکتابخانه های تاجکستان زیاداست. (۱٤)

ازتاریخ (۹۸٤هـ) تا (۱۰۱۰هـ) درسلسله تذکره نویسی به‌آثاری برمیخوریم که بعضاً شرح شعراراضمنی وبرخی آن تذکره های مخصوصی بشمارمیرود ازقبیل (خلاصة الاشعاروزبدة الافکار) نسبت به سایر تذکره های عمومی و مشهورو برترتیب تاریخی تدوین شده است. اصل این تذکره رانقی کاشفی ابتدادر (۹۸۵هـ) (۱۵٦۵م) نگاشته بعد در (۹۹۳) مطابق (۱۵۷۳م) ضمیمهٔ بدان افزودودرآن ترجمه حال شعرای معاصررا به ترتیب جغرافیایی تدوین نمود تاآنکه در (۱۰۱٦هـ) مطابق (۱۵۹٦م) تذکره مذکوررا پس ازاصلاح وضمیمه دوباره مرتب نموده تدوین کرد.

۱۳ـ نك ـ فهرست نسخه خطی شرقی کتابخانه انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم اوزبکستان جلد سوم، ص ۳۱۷ به نمره «۱۸٤٦۰۱۱»

۱٤ـ فهرست نسخه های خطی کتابخانه انستیتوت خاورشناسی دوشنبه مرکزتاجکستان به نمره «۳۲۲۳»

در (۱۰۰۰ه) سید علی بن محمود حسینی باسم خان خانان تذکـره محتوی شرح حال شاعران متقدم ومتاخر بنام (بزم آرا) تالیف کرد که این تذکره را با شرح حال شعرا بصورت مختصر وسطحی تالیف نموده است(۱۵)

از(۱۰۱۰ه) به بعد برخی از کتب تاریخی درشرح حال شعرا فصل و بابی جداگانه تخصیص داده اند که البته ذکر آنها در سلسله تذکره نگاری خیلی مهم است از قبیل تذکره هفت اقلیم اثر امین احمد رازی که در (۱۰۰۲ه) تالیف شده است یا کتاب منتخب التواریخ اثر عبدالقادر بدایونی که در (۱۰۰٤ه) در تاریخ عمومی هند از آغاز عهد مسلمانان تاسال دهم جلوس اکبر جلال الدین تدوین نموده است، وبه ضمیمه آن ترجمه حال ازشعرای نامور عهد اکبر ذکر شده است همین طور علامه ابوالفضل مورخ نامی مغلهای هند بنام (آیین اکـبری) یـا (اکبر نامه) تاریخی درحدود (۱۰۰٦ه) نوشت که در آخر یك باب جداگانه بنام (آیین قافیه سنجان) مشتمل بر تراجم حال شعرای عهد اکبری در آن ذکر رفته است. در(۱۰۱۰ه) تذکره (خزینه گنج الهی) در شیراز توسط حسین الهی شیرازی بترتیب حروف تهجی تدوین شد که در آن شرح حال شعرای بعداز (۷۳۰ه) تا عصر مولف توضیح شده است.

درهمین تاریخ یعنی (۱۰۱۰ه) مطابق (۱۵۹۰م) تذکره بنام (بتخانه) توسط محمد صوفی وحسن بیك خاکی تالیف شده که بعدها توسط شخصی بنام عبداللطیف بن عبدالله عباسی بر آن الحاقاتی در گجرات هند صورت گرفته است.

درحوالی سنوات (۱۰۱٤ ـ و ۱۰۲٦ه) در بخارا تذکره پرغنیمتی بنام تذکرة الشعرای مطربی تالیف شده که اسم مؤلف در تذکره مذکور واضح نیست ولی تذکره مذکور پس از یك مقدمه درباره شهزاده ها وشاهانیکه به شعر وشاعری

۱۵ـ نك : ـ فهرست ریو «تکمله ص ۷۳»

علاقه مفرط داشته اند بانمونه اشعارشان وسپس در باره اربابها وبعد به‌ترتیب الفبا بصورت مختصر در باره شعرای ماوراءالنهر، ایران، افغانستان وهند بحث میکند. (۱٦)

در «۱۰۱۷ ه» شخصی بنام حسین بن غیاث الدین محمود، تذکرهٔ بنام (خیر البیان) نوشت که در (۱۰۳۵ ه) بدان نظر ثانی نموده ودر (۱۰۳٦) اضافاتی بر آن افزوده است. این تذکره درشرح حال شعرای دری از قدیم وجدید که مشتمل بر یك مقدمه در تاریخ خاندان صفوی ودوفصل ویك باب ویك خاتمه است تدوین و تألیف گردیده است. این تذکره بعداً از جمله مأخذ مجمع الفصحا تألیف رضاقلی هدایت قرار می گیرد. (۱۷)

در (۱۰۲۲ ـ ۱۰۲٤ ه) در آگره هندوستان تذکره بنام (عرفات العاشقین) (عرفات ویا عرصات عارفین) توسط تقی بن معین الدین حسینی واحدی اصفهانی تألیف شد. تذکره مذکور مطابق بشماره حروف تهجی به بیست وهشت عرصه ترتیب وهرعرصه مشتمل بر سه عرفه وهرعرفه مخصوص طبقهٔ از قدما متوسطین و متأخرین بود که بعداً مولف آنرا خلاصه نموده، اسم آنرا کعبهٔ عرفان گذاشت، واز کعبه عرفان نیز انتخاباتی صورت گرفت که بحکم جهانگیر پادشاه مغل نامش را انتخاب کعبه عرفان گذاشتند. (۱۸)

۱٦ـ رك :ـ کارت کتلاك نسخه های خطی کتابخانه انستیوت خاور شناسی اکادمی علوم تاشکند مرکز اوزبکستان جلد اول (ص ۱۳۵) به نمره (۲۲۵۳) یك نسخه خطی از این تذکره در کتابخانه اطلاعات ـ وکلتور بصورت بسیار ناقص محفوظ است وهم مایکرو فیلم قسمتها ئیکه مربوط به شعرای افغانستان است نزد نگارنده موجود است.

۱۷ـ نگ تکمله فهرست ریو «ص ۷٦»

۱۸ـ نگ فهرست بانکی پور جلد ۸، ص ۷۵، وکتاب احوال واشعار رودکی تالیف سعید نفیسی چاپ تهران، درسه جلد، جلد اول، ص ٤۷)

(۱۰۲۵) نویسنده دانشمندی بنام عبدالباقی نهاوندی (ماثر رحیمی) را نوشت ودر آن علاوه برذکر علما بترجمه مفصل حال شعرائیکه مدح خان خانان را کرده اند پرداخت .

در (۱۰۲۸ ه) ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی کتابی بنام میخانه تدوین نمود ودر آن اشعار (۷۱) تن شاعرساقی‌نامه سرا را گردآورده‌شرح حال آنها را برشته‌تحریر درآورد، تذکره مذکور بسه قسمت تقسیم شده درمرتبه اول از (۲۶) تن شاعرساقی نامه سرای که هنگام تألیف میخانه مرده بودند و درمرتبه دوم از (۲۵) تن شاعرساقی نامه گوی که تا این وقت درقید حیات بوده اند ودر مرتبه سوم از (۲۵) تن شاعرساقی نامه‌گوی که معاصرمؤلف کتاب بودند شرح میدهد .(۱۹)

ازین تاریخ به بعدذوق تذکره نویسی به پیمانه وسیعتری گسترش می یابد، وتا (۱۱۰۰ ه) درخراسان واطراف‌واکناف آن تذکره نویسان زیادی سراغ می‌شود که بتدوین وتألیف تذکره ها پرداخته اند،علاوتاً در ضمن مطالب تاریخی و جغرافیایی نیزمؤلفن بشرح حال شعرا توجه گماریده اند،مثلاً ازآن جمله در کتاب منتخب‌التواریخ اثر محمد یوسف‌زنگی که در (۱۰۳۷ ه) تألیف و مشتمل برتاریخ‌وقایع تا جلوس شاه جهان ومنقسم بریك مقدمه وپنج قسمت ویك خاتمه است درقسمت پنجم آن ازشعرا صحبت میکند .

همچنین درمجمع الشعرای جهانگیری درسال (۱۰۳۷) نیز بحثی دربارهٔ مدح سرایان جهانگیر پادشاه بمان آمده است .

در (۱۰۲۵ه) تذکره‌ای بنام (عالم آرای عباسی) مشتمل برذکر شعرا ییکه در هنگام فوت‌شاه طهماسب صفوی زنده بودند تالیف شد این تذکره در تهران

۱۹ـ کتاب میخانه، اثر ملا عبدالغنی فخرالزمانی قزوینی با هتمام احمد گلچین‌معانی طبع تهران وهمین طور این کتاب باهتمام پروفیسر محمد شفیع در لاهور طبع شده است.

بطبع رسیده است .

در (۱۰٤۰هـ) حسن بن لطف الله تهرانی رازی باشاره حسن بیك شاهو تذکره‌ای بنام (میخانه یاخرابات) بترتیب ابجداز ابوعبدالله محمد رودکی تاخواجه یوسف جامی تدوین وتألیف نمود .

در (۱۰٤٦هـ) محمدصادق تذکره خود رابنام (طبقات شاه‌جهانی) تدوین نمود، این اثر تذکره مشاهیر، که ازشعرای عهد تیموری نیزصحبت مینماید .

نویسنده فاضل درسرزمین هند بنام چندر بهای برهمن در (۱۰٤۸هـ) رساله مختصری درشرح‌حال شعرا ازعهداکبرپادشاه تا عهدخود درقیدتحریردرآورد مؤلف آن به دربارشاه جهان بخدمت واقعه نویسی حضور مقرر بود و مدتی خدمت دارا شکوه را نیزنموده ودرسنه(۱۰۷۳) وفات کرده است(۱)درهمین سر زمین چند سال بعد یعنی در (۱۰٥٦هـ)محمد صادق بن محمد صالح اصفهانی بنام صبح صادق تذکره مبسوطی تحریر کرد که تذکره مذکور ازمهمترین مأخذ تذکره های مابعد در سر زمین هند قرار گرفت .

چند سال بعد در (۱۰٦۷هـ) درخاتمه تاریخ عمومی بنام مرآة العالم تألیف محمدبقا که سهواً آنرا به بخت آورخان منسوب کرده اند ، تذکرهٔ در شرح حال شعرابترتیب حروف تهجی بطورضمیمه‌تحریرو الحاق شده است.در (۱۰۹٤ هـ) ذیل مرآة العالم بنام مرآة جهان نما درشرح حال رجال بترتیب حروف تهجی بدان افزودشده است . درین عصرتذکره ایکه درقطارتذکره وسلسله نویسان اهمیت خیلی مهم کسب کرد، تذکره معروف نصر آبادی است مولف آن نصرآبادی ست که اثرخودرا در (۱۰۸۰هـ) تالیف‌نموده است . (۲)

---

(۱) شرح حال نویسنده این کتاب در تذکره نشتر عشق درذیل کلمه برهمن وفهرست ریو «۳۹۷» تفصیل داده‌شده است .

(۲) تذکره مذکور با هتمام وحید دستگردی در تهران سنه ۱۳۱٦ ـ۱۷ بچاپ رسیده است .

go cy. 77

در (۱۰۹۰) محمد مفید مستوفی یزدی در باره شهر تبریز و یزد و مشاهیریکه ازاین شهر برخاسته اند، ویادر آنجا اقامت گزیده اند، کتابی بنام (جامع مفیدی) در قید تحریر در آورد .

در (۱۰۹۳ه) محمدافضل سرخوش نویسنده سرزمین هندبنام (کلمات الشعراء) مجموعه‌ای راترتیب داد.

پیوست بهمین تاریخ شیخ محمدبقایی سانپوری بنام (تذکرة الشعراء) کتابی ترتیب داد ، شیخ محمد بقایی مولف کتاب مرآة جهان نمانیزمی باشد .

در (۱۱۰۰ ه) محمدبدیع بن محمدشریف السمرقندی به عمرچهل سالگی بتالیف تذکره‌ای بنام (مذکر الاصحاب) دست زد، مولف آن درموقع تألیف کتابش قاضی سمرقند بود، واثرخودرا که به (۲۹) فصل تقسیم نموده در باره احوال شعرای آسیای میانه به ترتیب الفبا در قید تحریر درآورده است (۱) هژده سال بعد در سرزمین هندمحمد علی متین کشمیری تذکره‌ای بنام (حیات الشعرا،) درشرح حال شعرائیکه ازعهد بهادرشاه (جلوس۱۱۱۸) تازمان محمدشاه (جلوس۱۱۳۱) گذشته بود، تحریر کرد .

پیوست بهمین وقت شیرخان لودی نویسنده دانشمند مردمان لودیهای پښتون درسرزمین هند تذکره‌ای بنام (مرآة الخیال) برشته تحریر میکشد، ودراثرخود علاوه برشرح حال مردان دانشمند وشاعران سخن سنج ازپرده‌نشینان سخنگوی وبانوان شاعرواززنان نکته‌سنج نیز بحث میکند.

در (۱۱۳۷) تذکره سفینه خوشگو که تذکره ایست عمومی درسه جلد از طرف خوشگودرشرح حال شعرای متقدم، متوسط ومتاخرتالیف گردید. پیوست

---

(۱) فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاور شناسی تاشکند بنام البیرونی جلد اول (ص ۱۳۳ و ص ۱۳٤، به نمرات (۲۷۲۷/۱۱۱ـو۱/۲۶۱۳و۱/۵۸ـ۲۷۲۷۵ـ۱۱/۵۸ وجلد دوم فهرست نسخه های خطی کتابخانه خاور شناسی دوشنبه (ص ۲۰ به نمره) ۶۱۰

بهمین تاریخ ازطرف دانشمندهند ومذهب بنام کشن چند اخلاص درشرح حال شعرای عهد جهانگیر تاجلوس محمد شاه (۱۱۳۱ه) تذکره‌ای بنام (همیشه بهار) تحریرمی‌شود وتذکره اش در (۱۱۳۶) خاتمه می‌پذیرد.

در (۱۱٤۱) میرعظمت‌الله بلگرامی تذکره‌ای بنام (سفینه بیخبر) تألیف مینماید که پس ازیك سال رخ به نقاب خاك‌می کشد. هشت سال بعد ازاین تذکره علی فطرت تذکره‌ای به‌اسم تذکره ندرت بترتیب عصر وزمان تدوین ودرسال (۱۱٤۹ه) برشته تحریرمیکشد.

چندسال بعد مردانشمنددیگری بنام عبدالوهاب عالمگیرانتخابی از (عرفات العاشقین) تقی بن معین الدین حسینی اوحدی اصفهانی بنام‌انتخاب از کعبه عرفان باسم (گلدسته) در (۱۱۵۵ه) ترتیب میدهد، که مشتمل برسه رکن وهررکن بترتیب حروف تهجی است.

پیوست بهمین تاریخ دانشمند هندومذهب بنام خوشحال چندباسم (تاریخ محمدشاهی) که معروف به نادرالزمانی است اثری تألیف میکند، ودوباب آنرادرشرح حال شاعران متقدم، متاخرومعاصر تخصیص میدهد، ودرآن بشرح حال (۲۵۸) تن شاعرمی‌پردازد.

در (۱۱٦۳ ه) ملامحمد بقایی قمی بنام مجمع الفضلابتالیف تذکرهٔ جامعی می‌پردازد که ماخذ تذکره های مابعد چون خزانه عامره ونگارستان سخن و وغیره قرار میگیرد.

در (۱۱٦٤ ه) شاعرشیرین کلام هند سراج‌الدین علی خان آرزوبتالیف تذکره عمومی بنام (مجمع النفایس) دست میزند.

پیوست بهمین تاریخ علی قلی خان واله داغستانی تذکرهٔ عمومی باساس

حروف تهجی بنام (ریاض الشعراء) تدوین مینماید که تاریخ تألیف این اثر (۱۱۶۱ه) است .

درهمین تاریخ شخصیکه محمدعلی خان نام داشته است کتابی بنام (منتخب الاشعار) ترتیب میدهد ، که نمونه اشعار آن بیشتر و تراجم احوال آن مختصر درقید تحریر درآمده است .

در(۱۱۶۲ه) میرحسین خان دوست سنبهلی تذکرهٔ عمومی بحروف تهجی ترتیب و تدوین میکند که این تذکره درسرزمین هند ماخذ تذکره‌های بعدی قرار میگیرد و بنام (تذکره حسینی) موسوم است . (دوام دارد)

از مشاهیر و بزرگان ادب دری چه میدانید ؟

حسین نایل لیسانسه ادبیات

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم

فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

عطار نیشاپوری از چهره های شناسای جهان ادب و تصوف است و در باره او مانند بسیاری از صوفیان دیگر سخنان زیادی در کتب احوالات صوفیه و تذکره ها وسایر منابع نوشته اند که بیشتر آن ها افسانه آمیز اند وحقیقت ندارند. از اینرو حقایق زندگی عطار در میان افسانه ها و داستانهای بی اساس که مشتی موهوم پرست وخیالباف آنها را ساخته و پرداخته اند به کلی مغشوش ومجهول گردیده است. ومشکل است بتوان مطالب حقیقی وصحیح را درزمینه حیات وشخصیت او از میان آنهمه گزافه ها و یاوه ها به آسانی و به درستی بیرون آورد و چهره اصلی او را که مردی بااطلاع و نویسنده وشاعر و طبیب ودرعین حال صوفی بوده است براحتی نمایش داد.

درروزگار ما که دوران بلوغ دانش و تکنالوژی است وهمه چیز به حقیقت وواقعیت تکیه دارد مردان بزرگ را از روی کارنامه ها و آثارشان می شناسند وشخصیت آنانرا درلابلای اعمال وفرآورده های شان جستجو وارزیابی می نمایند. وسخنان افسانه مانند، دیگر درباره کسی موردپذیرش ندارد.

بدین اساس درباره عطار نیز که آنهمه گفتار قابلیت پذیرش نداشت ازطرف بعضی از فضلای معاصر کوشش بعمل آمده‌است تاچهره اصلی او بکمك آثارش ازورای پرده ابهام بیرون کشیده شود.

درمیان تقریباً یکصدمنبع که راجع به عطار در آنهاسخن رفته‌است اولین اثر انتقادی وجامعیکه برای شناسایی بهتروصحیح تر او نوشته شده کتاب« جستجو دراحوال وآثارفریدالدین عطارنیشاپوری» از آن سعید نفیسی میباشدکه تمام مطالب درباره‌عطارراجمع وبررسی کرده وحقایق را ازمیان آنهااستنباط نموده واستدراك خودرانیزبدان افزوده ودرظرف (۱۹٤) صفحه درسال « ۱۳۲۰ش » درتهران بچاپ رسانده است.

هلموت ریتر المانی (متوفی (۱۹مه ۱۹۷۱) که الهی نامه عطار راتصحیح وچاپ کرده نیز کتاب مستقلی بنام«دریای روح »بزبان‌المانی راجع به اونوشته است که مطالب آن درمثنویهای «الهی نامه» ، « مصیبت نامه » ، «منطق‌الطیر» و «اسرارنامه» اتکادارد.

اثرمستقل وجامع دیگردرباره عطارکتاب «شرح احوال ونقد تحلیل آثار شیخ فریدالدین‌عطار» تألیف‌فروزانفراست که‌در«٥٤٠»صفحه‌نوشته‌شده‌ودرسال (۱۳٤۰ش) درتهران بچاپ رسیده است. گویاجامعترین اثردرنقد و تفسیرحال وآثارعطارمی باشد.

گذشته ازاینهاوچند مقاله دیگرکه درسالهای اخیرنوشته اند جالبترین اثر درزمینه نقد آثارعطار، کتاب رساله‌مانند دکتورمهدی حمیدی بنام « عطاردر مثنویهای گزیده او »می‌باشدکه‌درآن برطرزتفکر،مفاهیم خرافی وسستی‌اشعار وپرگویهاودیگرنارساییهای اوانتقاد نموده ومرتبه اورابسیارپایین تراز آنچه تصورکرده اند وانمودساخته است.

چون درمحیط ماعطار رابخوبی نمی‌شناسند وباکتابهای اوخاصة «تذکرة الاولیا» و«منطق الطیر» و«مصیبت نامه» و«الهی نامه» که ازآثارخوب‌زبان‌دری به شمارمی آیند اطلاع کافی دردست همگان نیست وداستان دلپذیرعشق را بعه شاعره پرآوازه بلخ رابه بکتاش که درضمن «الهی نامه» آورده است ، غالب علاقمندان آن نخوانده اند بنابرین درین نبشته؛ باستنادچند منبع مطالب قابل پذیرش درباره اووآثارش بصورت‌فشرده‌ارائه میشود .

ولادت، نام ونسب:

تاریخ ولادت عطارروشن نیست ودربارهٔ آن بین نویسندگان شرح حال اواختلاف فراوان‌وجوددارد چنانکه‌سال‌تولداوراازِ (۵۱۲تا۵۴۰) ثبت کرده‌اند امادرتحقیقات جدیدکه دقیق تراست‌سال (۵۳۷یا ۵۴۰) راتاریخ ولادت اودر شهرنیشاپوردانسته اند .

نام عطاربه تصریح خودش محمد بود، لقبش رافریدالدین وکنیه اش را ابوحامدنوشته اند. پدرش ابوبکرابراهیم نام داشت وبدینترتیب شهرت کامل اومحمد بن ابوبکرابراهیم ملقب به فرید الدین ومتخلص به عطارمیباشد .ودر دیوانش بیش از«۸۰» غزل به تخلص فرید نیزدیده میشود ودرموردمولدش که شهرنیشاپوربود، تردیدی درمیان نیست.

مکتسبات عطار :

چون پدرعطاربادرآمدپیشه عطاری زندگانی نسبةً مرفهی داشت بنابران درتعلیم وتربیت فرزند خوداهتمام زیادبخرج دادواورادرکسب دانش منهمك گردانید وبدانسان که ازآثارعطاراستنباط میشود اوازبخشهایی‌ازعلوم متداول زمان خودمانند قراءت،حدیث ، تفسیر،فقه، کلام، نحووادب یك اندازه‌آگاهی داشته وهمچنین دارای معلوماتی درتاریخ-تصوف‌وطب بوده‌است.

برپایه همین مکتسبات و اطلاعات عطار کتب زیادی در نظم و نثر بر جود آورد و نام خودرا درعداد شاعران و نویسندگان ثبت نمود .

دکان عطاری که عطار آنرا از پدر بارث برده و از آن راه امرار معاش میکرد. حکم یك داروخانه را نیز داشت و او بر اساس دانش طبی محدود خود در آن به طبابت می پرداخت و همه روزه عده زیادی بغرض معالجه نزد او مراجعه مینمودند و او آنانرا معاینه میکرد و دوا میداد و خود بصورت مبالغه آمیز درین مورد گوید:

بدار و خانه پانصد شخص بودند که در هر روز نبضم می نمودند؛ اما قدر مسلم این است که عطار بیش از آنچه بوده شهرت یافته است .

تصوف عطار:

درباره صوفی شدن عطار داستان خنده داری وجود دارد که بدینگونه است: روزی عطار در دکان عطاری خود نشسته و بداد و ستد سرگرم بود که درویشی پیش دکانش آمد و از و تقاضای کمك نمود اما عطار برایش چیزی نداد و چون درویش سوال خودرا تکرار کرد و باز هم چیزی دریافت نداشت به عطار گفت که تو با این امساك بعزرائیل چگونه جان خواهی داد؟ ـ او گفت بدانسان که تو جان خواهی داد، درویش درحال کاسه ای را که در دست داشت زیر سر گذاشت و پاها را دراز کرد و گفت من اینطور جان میدهم و بلافاصله جان داد .

عطار از مشاهده این وضع متغیر گردید و این حادثه در روحیه او اثر عمیق گذاشت و پس از آن ترك مال و مشغله کرد و رهسپار وادی عرفان شد و آنقدر درین راه سیر نمود تا که به صفت یك صوفی بزرگ معروف گشت .

این داستان که برای تغییر حالت عطار و توجه او به عرفان ساخته شده است کاملاً بی اساس می باشد و افسانه ای بیش نیست زیرا عطار بصورت آنی تغییر حالت نداد و بدون اطلاع از فلسفه تصوف و درك چگونگی آن به آن متوجه

نگشته بلکه دراثر یك سلسله مطالعه در یـن زمینه و آگاهی از حالات متصوفین و ملاقات هایی با بعضی ازصوفیان معاصرخود ودر نتیجه پیدا کردن یك انـدازه سابقه بمسایل عرفان متدرجاً گرایش یافته است چنانکـه در تمام آثار یعنی اولیه و بعدی اوعناصر تصوف و اشاراتی باین فلسفه به نظر میرسد و اگرچنین نبود آثار اولیه او باید فاقد روحیه عرفانی میبود. درهرحال او یك صوفی بود . بعضی از مولفان گذشته او رامرید شیخ مجدالدین بغدادی پنداشته انـدولی مطلعان معاصر احوال عطار این نظررا درست نمی پندارنـد و احتمال میدهند که او پیرو اصول وطریقه نجم الدین کبری بوده باشد، اماامکان ملاقات او بامجدالدین بغدادی بعید به نظر نمی رسد .

آثار عطار :

شیخ عطار ازشاعران بسیار گوی بود ودردوره زندگانی خودآثارز یا دی درنظم بوجود آورد که صرف نظر ازمقدار تلف شده آن همان مقدار باقیما نده وموجودآن به بیش از (٤٦) هزار بیت میرسد .خودشیخ نیز که ملتفت پرگوئی خود بوده است درچند جا ازاشعار خویش این مطلب را یادآوری میکندوازجمله درمصیبت نامه گوید:

ازازل چون عشق باجان خوی کرد شور عشقم این چنین پرگوی کرد

وهمچنین درمنطق الطیر گوید :

من بـه بیهوده شدم بسیا رگوی وزشما یکتن نشد اسرار جـوی

چون قاعدةً درپرگوئی مجال بیشتر برای اندیشه باقی نمی ماند لذاحرافیهای عطار نیز باعث کم اندیشی و درنتیجه نارسائی وسستی سخنان او گردیده است .

زیرا بدانسان که واضح است مثنویهای عطار وهمچنان غزلهای اوچه ازلحاظ عمق اندیشه ومفاهیم وچه ازنظر زیبائی واستحکام لفظ بپایه سخنوران قبل از

اووحتی گاهی به سطح گویندگان همزمان اووبعد ازاو نمیرسند .

طرحهای یکنواخت ومکرری که‌او داستانهای‌خودرا به‌آنها بناگذارده‌است نیزعدم‌توفیق‌اورا در کاری که‌درپیش‌دارد روشن میگرداند ودربهتر گردانیدن قصه هایش‌زیادباو یاری نمیدهد .

زیادگوئی عطار ازسوی‌دیگر این اعتقاد خام‌را بوجود آورده است که‌تعداد آثار اوازصدمتجاوز میباشد وبنابرین درتذکره ها تعداد متفاوتی ازکتابهارا باو منسوب داشته وحتی کتابهای دیگران را در هند و ایران بنام اوبچاپ رسانده اند .

قاضی‌نورالله شوشتری درباره تعداد آثار عطار گوید :

همان‌خریطه کش‌داروی فناعطار که‌نظم اوست شفا بخش عاشقان‌حزین
مقابل‌عددسوره کلام نوشت سفینه های عزیز و کتابهای گزین

یعنی«۱۱۴»جلد .

عامل‌دیگر درزیادجلوه یافتن آثار عطار این‌است که‌معتقدان وپیروان نادان او برای‌اینکه‌اورا بزرگتر وبااهمیت تر جلوه داده باشند مبالغه ها وگزافه هایی غیر قابل تصوری در مورد آثار وحوادث زندگی او نموده وهرکتابی راکه به‌نظرشان رسیده باومنسوب داشته اند . وهمچنین قبل ازین عطار وبعدازوی کسان دیگر نیز بنام عطارمیزیسته وآثاری داشته‌اندکه بعضی ازآنهارا مولفان بنام عطار نیشاپوری ضبط‌کرده‌اند ونمونه برجسته آن عطار تونی شاعر قرن نهم هجری قمری است که تمام کتابهایش‌بنام عطارنیشاپوری شناخته وچاپ شده است .

درهرحال دراثر تحقیقاتی که‌درسالهای اخیر درباره عطارصورت پذیرفته‌است ودرآغاز بدان اشاره بعمل آمد انتساب آن تعدادکتاب به‌عطار

که قبلا یاد شد کاملاً نادرست وخلاف واقع میباشد وآنچه از نظر سبك وروش وطرز تلقی وتعبیرات وخصوصیات زبان واشارات زمانی وجهات دیگر از آن عطار دانسته شده اند عبارتند از تذکرة الاولیاء ، منطق الطیر ، مصیبت نامه ، الهی نامه ، اسرار نامه ، پند نامه ، خسرو نامه ، مختار نامه ، یادیوان رباعیات ، دیوان اشعار ، جواهر نامه ، مفتاح الفتوح وشرح القلب که سه کتاب اخیر الذکر در دست نمیباشند وازمیان رفته اند .

خود عطار نیز در مقدمه منثور کتاب مختار نامه خود از خسرو نامه ، اسرار نامه ، مصیبت نامه ، جواهر نامه ، وشرح القلب نام میبرد . همچنین در کتاب خسرو نامه بعضی ازاین کتابهارا بدینگونه یاد آوری میکند :

رفیقی داشتم عالی ستاره ولی چون آفتاب شعر باره
ز شعرم یاد داشت آن صعب داعی همه « مختار نامه » از رباعی
« جواهر نامه » من بر زبان داشت ز « شرح القلب » من جان در میان داشت

ودرجاي دیگر این کتاب گوید :

« مصیبت نامه » زاد رهروان است (الهی نامه) گنج خسروان است
جهان معرفت « اسرار نامه » است بهشت اهل دل « مختار نامه » است
« مقامات طیور » ماچنان است که مرغ عقل را معراج جان است
« چو خسرو نامه » را طرزی عجیب است زطرف او که و مه با نصیب است

اکنون مختصری در پیرامون کتابهای عطار گفت وگو بعمل می آید :

تذکرة الاولیا :

معروفترین اثر عطار ودر عین حال یگانه اثر او به نثر کتاب تذکرة الاولیاست که حاوی سخنان وحالات یکتعداد از بزرگان صوفیه میباشد وبقول خود عطار در سال (۶۱۷) تالیف شده است . تذکرة الاولیا ازنظر انشاء از جمله متون خوب

قرن هفتم هجری بشمار می آید و آنرا بزبانهای عربی و ترکی نیز ترجمه کرده اند وباری هم شاعری بنام حافظ علاف که خود از متصوفه بوده آنرا برای ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر شاهرخ پادشاه معروف تیموری بنام (ولی نامه) بسال (۸۲۱) درشیراز در (۲٤) هزار بیت منظوم گردانیده است .

ازچاپهای متعدد تذکرة الاولیا که درهندوایران صورت پذیرفته است چاپ لیدن (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷) به تصحیح نیکلسون ومقدمه محمد قزوینی و چاپ استکهلم (۱۹۳۱ـ۱۹۳۲) ازروی همان چاپ رامیتوان یادآوری کرد .

چاپ سوم مصحح نیکلسون در دو بخش و (۳۰۰ـ۲۸٦) صفحه حاوی شرح حال (۷۲ـ۲۵) تن ازصوفیان درسال (۱۳۳٦)شمسی در تهران انجام یافته است.

منطق الطیر :

منطق الطیر که بنام مقامات طیور (۱) نیز شهرت دارد و درسال (۵۸۳ق) تمام شده است . ازآثار اواسط عمر عطار و ازمثنویهای خوب او به شمار می آید که آنرا در بحر رمل مسدس مقصور محذوف سروده است و دارای زیاد تر از (٤۵۰۰) بیت میباشد .

موضوع این حماسه عرفانی راگفت وگوی گروهی ازمرغان تشکیل میدهد که برسر انتخاب پادشاهی بین خود بعمل می آورند و برای این منظور سیمرغ مناسب دانسته میشود. درباره سیمرغ و پیدا کردن محل او و رسیدن به پیش او به رهنمایی هدهد بحث ها و جستجوها یی صورت می پذیرد و تا هنگامیکه به جایگاه سیمرغ میرسند ازتمام آنها فقط سی مرغ باقی می مانند و بقیه همه در اثر دشواری مراحلی که باید پشت سر گذاشته شود تلف یا پراگنده میشوند . سی مرغ باقی مانده و به منزل رسیده ، وقتی میخواهند سیمرغ را ببینند متوجه

---

(۱) مقامات طیور ما چنانست که مرغ عقل را معراج جان است

میشوند که چنین چیزی درمیان نیست وآن سیمرغی که در جستجویش میباشند جز خودشان که سیمرغ اند کسی دیگری نمیباشد . و آنچه راکه در طلبش بودند درخود می یابند . این یك نتیجه عرفانی است که از داستان گرفته شده است .

داستان مرغان واظهار بعضی ازمطالب اززبان آنها به صیغه استعاره پیش از عطار نیز به شکل های متفاوتی بیان شده وسابقه داشته است که صرف نظر ازمنشاء اروپایی آن میتوان رسالة الطیر ابن سینا ورسالة الطیر غزالی را بعنوان نمونه یادآوری نمود. بعدازعطار نیزمنطق الطیرهایی ساخته اند ولی گفته میشود که منطق الطیر عطار ازهمه بهتر ودلچسپ تراست .

متن دری منطق الطیر درهند وایران وهمچنین ترجمه های آن به زبانهای دیگر در کشورهای دیگر بارها بچاپ رسیده است .

ترجمه منطق الطیر به شعر ترکی در (۹۰٤ ق) بوسیله امیرعلی شیرنوایی وزیردانشمند عهد تیموریان افغانستان صورت گرفت وهم یك شاعر هندی بنام وجدی آنرا به زبان اردو برگردانید. یك زردشتی هندی بنام رستم پ ـ مسانی ترجمه این کتاب را بنام (The Conference of birds) (انجمن مرغان) به انگلیسی صورت داد که در بنگلور هند به طبع رسید وهمچنین فیتزجرالد مترجم رباعیات خیام خلاصه‌ای ازآنرا به نظم انگلیسی درآورد ونیزغلام محمد هندی (۱۱۷۰) بیت آنرا به انگلیسی ترجمه ودر (۱۹۱۱) منتشر کرد. ترجمه و چاپ فرانسوی منطق الطیر توسط گارسن دوتاسی در (۱۸٦۳) بعمل آمد که ترجمه وچاپ سوئدی آن ازروی همین ترجمه فرانسوی بوسیله بارون اریك هرملین در (۱۹۲۹) دراستکهلم صورت پذیرفت وباردیگرازروی این متن فرانسوی ترجمه ملخص به انگلیسی بدست (S-C-Nott) بنام انجمن مرغان صورت

داده شد و در (۱۹۵٤) در لندن به چاپ رسید. آخرین ترجمه منطق الطیر از آن پروفیسر پیترایوری میباشد که بنام (The Dis Courcis of birds بعمل آورده است.

کارجالب دیگردر باره منطق‌الطیر این است که نویسنده‌ای بنام نعمت‌الله قاضی(شکیب) آنرا از نظم به‌نثر دری برگردانیده ودر سال (۱۳٤۳) در تهران بچاپ رسانیده است.

داستان عرفانی مستعار منطق‌الطیر باوصف استقبال زیادی که از آن‌شده‌است اگراز لحاظ مفهوم و آن هم‌از دید گاه بخصوصی جالب باشد از نظرشکل وهنر قصه‌پردازی زیاد قابل‌اعتنا نیست.

مصیبت‌نامه:

مثنوی مصیبت نامه‌نیزمانند منطق‌الطیر از آثار مشهور عطاراست که بیش‌از (۷۵۰۰) بیت دربحر رمل‌مسدس مقصوردارد. درین مثنوی که از سلوك وگرفتاریهای روحانی حرف‌زده میشود اطلاعات فلسفی‌عطار بیشتر بکار رفته است‌ودارای (۳٤۷) حکایت‌است که بعضی‌هم دارای‌جنبه‌انتقادی برامرا وحکام وستمگران ومتعصبان و تنگ‌نظران میباشد.

وجه‌تسمیه‌این مثنوی به مصیبت نامه‌شایداین باشدکه عطاردر ایجاد آن مصیبت‌هارا متحمل‌شده یعنی‌زحمات‌زیادکشیده‌است‌چنانکه‌خوددرین‌موردگوید:

در حقیقت مغز جان پالوده‌ام
تانه پنداری که در بیهوده‌ام
زانکه هر بیتی که من بنگاشتم
بر سر آن ما تمی میداشتم
در مصیبت ساختم هنگامه من
نام آن کردم مصیبت نامه من

مصیبت نامه‌چند بارچاپ شده‌است که آخرین و بهترین آنها چاپ سال (۱۳۳۸ ش) باهتمام و تصحیح داکتر نورانی وصال می‌باشد.

بدنیست چندبیت بصورت نمونه‌از مصیبت نامه‌آورده شود:

(کناس باهمت)

اصمعی میرفت در راهی سوار
دید کناسی شده مشغول کار
نفس را میگفت ای نفس نفیس
کردمت آزاد از کار خسیس
هم ترا باری گرامی داشتم
هم برای نیک نامی داشتم
اصمعی گفتش تو باری این‌بگوی
این سخن اینجا باین‌مسکین بگوی
چون تو هستی در نجاست کارگر
آن چه باشد در جهان زین خوارتر
گفت باشد خوارترا فتادنم
بر در همچون تویی استادنم
گرچه ره جز سر بریدن نبودم
گردن منت کشیدن نبودم

(حال‌مجنون)

چون ز لیلی گشت مجنون بیقرار
روز و شب شد همچو گردون بیقرار
خورد روز و خواب‌شب‌پدرود کرد
دیده از دریای دل چون رود کرد

پای در میدان رسوایی نهاد
داغ دل بر عقل سودائی نهاد

الهی نامه:

مثنوی الهی‌نامه با مثنوی مصیبت نامه که قبلاً درباره آن حرف زده شد هردو بقول خودعطار دردار وخانه یعنی دکان عطاری او سروده‌شده اندودرمدت کوتاهی ازاتمام آنهافراغت یافته‌است چنانکه خوددرین موردگوید:

مصیبت نامه کاندوه جهان است
الهی نامه کاسرار عیان است
بدارو خانه کردم هر دو آغاز
چه گویم زود رستم زین و آن باز

وگویا نظم‌این مثنوی باایام پیری او مصادف بوده است. این‌مطلب ازین بیت‌اوبدست می‌آید:

اگرچه جمله در تقصیر گشتم
مرا مفروش کاخر پیر گشتم

موضوع الهی نامه گفتگوی پدری با پسران شش گانه اوست که هریك آرزوهای‌غیرممکن‌رادرسرمی پروراندوطالب‌چیزموهومی‌می باشدمثلاً پسراول عاشق‌دخترشاه‌پریان‌است،دوم‌آن‌شیدای دست‌یافتن به‌سحروجادو،درحالیکه سومی طالب جام جم وچارمی خواهان آب حیات وپنجمی آشفته انگشتر سلیمان وششمی جویای کیمیامیباشند.

پدرباآوردن داستانهاوگرفتن نتایج اخلاقی ازآنهاپسران خود رابه بیهودگی این خواسته هامتوجه میگرداند وازین خواهشات نامعقول بازشان میدارد.

درخلال این داستان طویل که ازهفت هزا ربیت بیشترا ست حکا یـا ت متعددی ازحالات ورویدادهای زندگی افرادمتفاوت وحادثات گونا گونی که درحیات انسانهاپیش می آید و برآنا ن اثر میگذارد گفتگو صورت میگیرد . چون عطارهنگام نظم این داستان آدم پخته وو رزیده ای بوده حکا یـات ومثالهایش خوب ازآب درآمده است. که طورمثال میتوان داستان عشق شور آفرین ودردآور رابعه بلخی وبکتاش را از آن جمله یا دآوری نمود . داستان رابعه در «۴۲۳» بیت نظم‌شده است که اگرابیات ضعیف وغیر دلچسپ آن ازآن جداشودازخلاصه آن داستان دلچسپی بدست می آید .

الهی نامه در «۱۸۷۲» درلکهنووباردیگرازروی آن در «۱۳۱۶» درتهران بچاپ رسیده وهلموت پیترالمانی در «۱۹۴۰» چاپ‌دیگری ازان دراستامبول صورت داده است ویکی ازچاپهای خوب وصحیح الهی نامه چاپ مصحح فوادروحانی بسال (۱۳۳۹) درتهران میباشد. گویافوادروحانی این کتاب رابه لسان فرانسه نیزترجمه کرده است .

درینجاقطعاتی ازقسمت‌های‌مختلف‌قصه عشق‌رابعه‌وبکتاش آورده‌میشود:

وصف رابعه :

بنام آن‌سیمبرزین العرب بود
دل آشوبی ودلبندی عجب‌بود
خرددرپیش اودیوانه بودی
بخوبی درجهان افسانه بودی
سرزلفش چودرخاك اوفتادی
از وپیچی درافلاك اوفتادی
دونرگس‌داشت‌نرگس‌دان‌زبادام
چودوجادودوزنگی بچه دردام

دو زنگی بچه هر یك با کمانی
به تیراند اختن هر جا که جانی
دهانش درج مروا رید تر بود
که هر یك گوهرین تر زان دگر بود
لب لعلش که جام گوهری بود
شرابش از زلال کوثری بود

وصف بکتاش:

بنام آن ماه وش بکتاش بودی
ندانم تا کسی همتاش بودی
بخوبی در جهان اعجوبه ای بود
غم عشقش عجب منصوبه ای بود
اگر عکس رخش گشتی پدیدار
به جنبش آمدی صورت زدیوار
دهانی داشت هم چون لعل سفته
در اوسی درنا سفته نهفته
بلی گر سفته شد لعل دهانش
نبود آن جز بالماس زبانش

(دنباله دارد)

مقصد

(ابوالمعانی بیدل)

یارب ازسرمنزل مقصد چسان یا بم سراغ
دیده حیرانست ومن بیدست وپا، دل بید ماغ

غیر ت بید ست و پا ییها ی شخص هستیم
هر کراسوزدنفس می با ید م گرد ید داغ

دل اگرروشن شو د غفلت نمیگنجد بچشم
آنچه نتوان دید تاریکیست د رنور چراغ

زشت هم ازقرب خوبان موج خوبی میزند
خا ر را جو هر کند آینهٔ د یو ار با غ

ازسبکروحان گرانجانی است گرما ند ا ثر
بوی گل هرجارود باخویش بردارد سرا غ

سا غرفطرت بگر د ش گر نیا ید گو میا
نیست کم بوی جنون هم بهر سا مان د ماغ

کرد آگا هم ز سوزوما تم ا ین ا نجمن
در بهار آوا ز بلبل در خزان با نگ کلا غ

بی طپید ن نیست ممکن وضع ایجا د نفس
ای زا صل کا رغافل ز ندگی آنگه فر اغ

سوختن آماده باش آ گاهیت غفلت د مید
صبح خودراشام کردی شام می‌خواهد چراغ

اختلاف وضعها « بیدل » لبا سی بیش نیست
ورنه یکرنگ است خون در پیکر طاوس وزاغ

محمد حسین یمین

داشتم ، دارم

دل اسیر نگاری که داشتم ، دارم
هوای کوی دیاری که‌داشتم ،دارم

به پیشواز خیال رخ هوس خیزش
دوچشم لعل نثاری که داشتم، دارم

گل امید نبینم بباغ اقبالم
خزان رسیده بهاری که داشتم ، دارم

بچهره رنگ هوس داغ آرزو در دل
زعشق لاله عذاری که داشتم ،دارم

درون تیره مغاك فراق عمری شد
خروش و ناله زاری که داشتم ، دارم

بیاد سلسلهٔ موج زلف مشکینش
فغان سلسله داری که داشتم ، دارم

ز یك نگاه بقلب یمین زد آتش
دل گرفته شراری که داشتم ، دارم

بسوی تربت من پا نمی نهد آن ماه
چوشام تار، مزاری که داشتم ،دارم

عصر سرعت

عصر، عصر سرعت و کار است، خسپیدن چرا؟
تنبلی مید اردت در خو اب فرسو دن چرا

اختراع را کتان قا ره پیما این زمان
کی دهد فرصت ترا از جا نجنبیدن چرا

قدرت علم و سیانس آخر بمید ان عمل
ماه را تسخیر ساز دگوش کر بودن چرا ؟

راز تکنیک است کاندر بحر و بر و آسمان
غیر دار دسروری، ما، در غم خوردن چرا

در محافل روز و شب مو داست شطرنج و فلاش
در پی لهو و لعب بیهو ده گردیدن چرا

آتش اندر خانه خود از نفاق انداختی
ای برادر در چه حالی؟ خانه جنگیدن چرا

می شوی خوش گر رفیقی او فتد در چاه ژرف
ترس عقبی در دلت نی، حرف نشنیدن چرا

ای برادر حشمت پارینه ات اکنون چه شد
از کفت بر بود دیو جهل ، جو شیدن چرا

یاد کن از وسعت ملکت، ببین امروز نیست
در کفت جز مشت خاکی، می نشر میدن چرا

واقف از اغیار باش و جهد کن در علم و فن
در قبای جهل و ظلمت ذوق آسودن چرا؟

وصف زلف و کاکل و معشوق و مینا تا بکی
بر حدیث سنبل و گل چند پیچیدن چرا

وقت ، وقت راکت و طیارهٔ جت آمده
رمز و اسرار اتومی را نفهمیدن چرا

فیض آباد - بدخشان - میر مظفر الدین انصاری ۱۲ سنبله ۱۳۳۶

نوت: این اثر مرحوم را، پوهاند انصاری برای ما فرستاده اند.

پارهٔ دل

بخو بان پـاره د ل میفرو شم
تپـیدنها ی بسمل میـفرو شم

دل گرمی پر از گلهای دا غی
به گلر و یان خوشگل میفروشم

من این گنجشك بی بال و پر م را
بدست شوخ جاهل میفر و شم

بخون آ غشته مر غ بسملم را
نـیا زشست قا تـل میـفروشم

مگریا بم یکی صا حبد لی را
دلی میجو یـم ودل میفرو شم

دل خودرا نهان از چشم مر دم
بچندین پرده حایـل میفروشم

چودریا گنج گو هرهای مواج
به محرومان ساحل میفر و شم

بیا بـا نرا به مجنو ن بـلاجو
بـه لیلی نـاز محمل مـیفروشم

دلی چون شعر شور انگیز «مفتون»
به آن شیرین شمایل میفروشم

«محمدنبی مفتو ن ازمزار»

نگاه‌چشم با دام

کجاحا صل شود کامم‌زلعل شو خ خود کا می
که در پایش همی غلطدهزا ران سر بهر گاهی

نگاهش آفت جان است وغمزه رهزن ایما ن
بقصد صیددل گسترده زلفش هر طرف دا می

نخواهد ترشود ازروغن با دام مغز من
د ماغ خشك را باید نگاه‌چشم بادا می

گهی یا دم نکر دی از وفا ای بیوفا دلبر
بالطاف ارنمی ار زم نوا زش کن بد شنا می

نه‌زردر کف‌نه‌دل دربر ـنه‌ره کوته‌ـ نه‌همراهی
مبادا درسفر یارب چومن کس‌بی‌سرانجا می

چومکتوبم بری با او پس‌ازآداب ای قا صد
زبانی هم‌بگویش اززبان بنده پیغا می

(ولی)ر اصبروعقل وهوش ودین‌ودل‌ر بودآخر
نگا رنا زك ترك قبا پو ش‌گل اندا می

«و لی طو ا ف»

لعل لب

بی پرده جلوه کن که تماشا کند کسی

خون را بجای باده بمینا کند کسی

خود میکشی ولعل لبت زنده میکند

زاری چرا به پیش مسیحا کند کسی

خوش گلشن است حیف که گلچین روزگار

فرصت نمیدهد که تماشا کند کسی

دندان که در دهان نبود خنده بد نما ست

دوکان بی متاع چرا وا کند کسی

در قصر های خلد قدم میتوان زدن

« قصاب » اگر زیارت دلها کند کسی

« قصاب »

ساقی بهار

تاصدا آمد بگوش ما زشور بلبلان
کاروان گل خیام افگند همچون لعبتان
ساربانش نوبهار و محملش پیك سحر
لیلی اولاله سان وحجله دارش مهوشان
بوستانها آتشین وشد زمرد بوم و بر
نرگس ازشوخی زند طعنه بچشم آهوان
ساقی مسندنشین تاجلوه درمحراب زد
گشت خندان غنچه‌ها چون لعل میگون بتان
ای بهارستان شوقم ای جهان آرای عشق
موجهارابین روان چون اشك چشم عاشقان
آنقدر دلها گریست ازنالهٔ (فرخ) که باز
ماه می گرید بحالش شب میان آسمان

«ازسید نور فرخ»

از بهار محصله صنف دوم
پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پیمان

بردم آنشب ساغری در محفل جا نان من
گفتمش بردار سر کش مست شوای جان من
پنجه‌هایش ناگهان از گوشه ساغر گریخت
گاه سوی جام دیدو گه سوی چشما ن من
گاه رنگ آن نگه کرد گاه سوی دیده ام
خیره شد یك لحظه اندر لعل آتش سان من
گفتمش بردار آخر این درنگت از چه روست
گفت بهرچه بنوشم شعله سوزان من
صد میستان باده دارد گردش چشمان تو
گر برای رنگ گویی لعل تومرجان من
بهرموجش گر بنوشم موج اندامت بسم
موج اندامیکه یکسر کرده سر گردان من
گر برای آن بنوشم تا بسوزد پیکرم
گرمی یك بوسه تو داغ سازد جان من
وز برای حالتش گویی نمی نوشم که من
آنچنان مستم که جامت گشته است حیران من
پس اگر جامت بنوشم این دگر دیوانگیست
جام را برداشت آخر عاشق خواهان من
سرنگون کردش، شکستش، ریختش در پای من
خنده کرد و گفت آنگه شوخ نا فرمان من
شرم بادم گر بگیرم پیش چشمت ساغری
زهر باداگر بنوشد قطره اش را جان من
تو بهار و رنگ و بوی و مستی و جام شراب
تا ترا دارم ننوشم این بود پیمان من

گوشه یی از ادب عامیانه دری

شا علی اکبر شهرستانی

بقایای بعضی از مختصات

لهجه های ترکی در لهجه دری هزارگی

لهجهٔ هزارگی، یکی از لهجه‌های زبان دری است که مختصات باستانی این زبان رانگهداشته است. درعین‌زمان بعضی‌ازمشخصات لهجه‌های مختلف‌زبان ترکی وحتی‌مغلی رانیزدرین لهجه می‌یابیم. اگرما این مختصات را دقیقانه و علمی وموشگافانه مطالعه و بررسی کنیم، نقاط بسیارغامض‌تاریخی برما روشن می‌شود. حتی‌لغات و کلماتی دربن‌لهجه ازشکل قدیم زبان دری‌می‌یابیم که‌در لهجه های دیگرزبان دری بسیاربه ندرت میتوان یافت. بطور مثال کلمهٔ «اولو Ulew» که «بیگار» معنی دارد در لهجه کابل وحتی زبان ادبی تا کنون سراغ نگردیده‌است. این کلمهٔ‌دری‌درزبان وخی به‌تلفظ‌اولو« Ulaw » باقی‌است که‌درلهجه هزارگی به تلفظ اول‌الذکر مستعمل‌است. ونیز کلمهٔ پلاس Palas یعنی «گلیم» بهمان مفهومیکه درهزارگی بکاربرده می شود در زبان وخی بجا مانده است وهمچنان کلمهٔ «ترینج Trinj »یا«ترینجه Trinja » که درهزارگی بمعنای: «محکم کش کردن‌وبستن،وبحداشباع وتر کیدن پرشدن» بکاربرده می‌شود،درزبان وخی نیزبعین مفهوم باقی مانده است. مگربه‌تلفظ ترنج Tranj.

زبان وخی که خصوصیات بسیار باستانی زبان آری را در خود نگه داشته است (۱)، ازنگاه مشابهت کلمات با لهجه دری هزارگی ، ثابت میکند که کلمات دری هزارگی خیلی کهن است . بقاء کلمات بشکل بسیار قدیمش دریک لهجه، دلالت به کهن بودن همان لهجه دارد . زیرا تحولات اجتماعی که زبان هم جزو آن است ، در کشورما تاکنون بسیارسریع نبود خصوصاً درمناطق کوهسار که وسایل مواصلات اندك بود، تحول بشکل بطی بنظر می آمد .

مشابهات میان کلمات مستعمل درلهجه هزارگی ولهجه های ترکی از نگاه های گوناگون مشاهده‌می شود که اهم آن قرارزیراست :

۱ـ اشتراك حروف ازلحاظ مخارج :

همه حروفیکه درزبان دری بکاربرده می شود ، در لهجه هزارگی نیز مورد استفاده میباشد . علاوه برحروف مستعمله درزبان دری، دوحرف دیگر نیزدرین لهجه هست که عبارت از (ق) باعین‌مخرج آن درعربی (۲) میباشد، ویك حرف دیگر که تلفظ وانفصال آن ازمخرج میان حروف: (ق، غ و گ) است . وآن حرف همیشه با (ن) مجاورت دارد و بعد ازنون ومتصل به آن می‌آید . و از نگاه فونتیك ، زبانشناسان آنرا ازجنس حروف غنه یا « nasal » درزبان ترکی دانسته اند .

تلفظ این‌حرف که‌ازنگاه‌فونتیك بدین‌شکل« ɢ » وضع شده‌است، شنونده‌ئیرا که اهل زبان نباشد با شتباه می افگند ازین روگاه آنرا به غین وگاهی به قاف وگاهی نیز باگاف دری التباس می نمایند .

درکتب ترکی که برسم الخط عربی، تاکنون بطبع رسیده است یا نوشته

---

(۱) این موضوع مقالتی جداگانه را ایجاب می نماید .

(۲) کلماتیکه حرف «ق» داشته باشند درزبان دری از ترکی یا عربی دخیل شده اند .

شده ، در تحریر حرف مذکور ، اشکال « ق، گ، غ » را بکار برده اند چنانکه در کلمهٔ « تونگوز ، تونقوز، دونقوز» وامثال آن بخوبی بنظر میرسد که تلفظ هرسه شکل آن ازمخارج « ق، گ و غ » نیست مگردرنوشته ناگزیر همچنان می نوشته اند . مگرمعنای هرسه شکل یکی است . که در تقویم هاییکه تاکنون نوشته اند ، « سال خوك » را «تونگوزییل » نوشته اند. که در لهجه قرغز«دو نغوز donghuz ودر لهجهٔ قازاق تونقوز Tonqhoz گویند . مگر تلفظ آن درهردو لهجه یکسان است . وهمچنین در تلفظ کلمهٔ « پیشانی ، جبین » که در لهجه ترکمنی manghlay ودر لهجهٔ قرغزی manghday گویند. (۱)

در لهجه دری هزارگی، حرف مذکور باعین تلفظآن درلهجه‌های ترکی، در کلمات آتی باقی است :

جنقریق Janqhriq : جاییکه آب را با ناوه یا دیوار ازجایگاه عمیق وپرتگاه بگذرانند که درزبان فرانسوی aqueduc گویند .

قونغار qonghar : رنگ سرخ آمیخته با سیاه .

قنغشال qanghshaal : حصه علیای بینی متصل به جبین .

چونگوز qonghuz : چنگیز .

قونغوز qonghuz : قانغوزك سیاه که‌در فرانسوی bousier گویند .

دوم ـ کلماتی در لهجه هزارگی وجود دارند که ازلحاظ جذر « ریشه » ومفهوم باکلمات ترکی درلهجه های مختلف یکی اند . اختلافهای جزوی که درآنها بنظرمی‌آید ودرطرز ساختمان کلمات دریکی از اجزاء کلمه : « مثلاً پیشوند یاپسوند » تقدیم وتأخیرموجود می باشد، نیزسبب بیگانگی کلمات نمی شود . چنانکه درلغات زیر :

---

(۱) این حرف غنه مثل اصوات غنه an ، in ، on و en فرانسوی میباشد .

۱ـ هزارگی : قرغولاج qarghulaaj یعنی پرستو، غچی

قرغزی : قرلغاچ qarlghaach = » » »

قازاخی : قرلغاش qarlghaash = » » »

ترکمنی : قرلواچ qarlwaach = » » »

مروی هروی : غلنغاچ ghalanghaach = » » »

ترکی استانبولی: قرلیگاچ qarligaach = » » »

» قازان : قرغولاچ qarghulaach= » » »

۲ـ هزارگی: قره‌جی qaraji یعنی این سو و آنسو تماشا و نظاره کردن.

قرغزی : قرچی qarachi = دیده بان

قنغوراتی : قره غن qaraghan= دیدن

ازبکی : قرگین qaragin = دیدن .

اویغوری : قراش qaraash = دیدن .

چون پسوند های (جی، چی ،غن، گین ، اش) راحذف کنیم ازنگاه ریشه « قره qara » همه یکی اند که این ریشه در کلمات قراول ، نظام قراول ، پیش قراول وغیره دراصطلاحات رزمی باقی است .

و«قره» qara به‌تنهایی در ترکی «ببین» و«تماشا کن» معنی دارد .

۳ ـ هزارگی : سبده Sabada ، چنانکه گفته شود : سبده کو یعنی با چوب محکم بزن . این کلمه ازدو جزو : «سب»+ «ده» مرکب است.وپسوند «ده da» که‌علامه فاعلیت وصفت است در کلمات دیگر هم هست مثلاً : پپرده Paparda یعنی ازخوف یاخشم زرد گشتن . وغوره ده Ghorada یعنی از نومیدی اشک بچشم گردانیدن وغیره .

قرغزی : ساپ Saap یعنی با چوب محکم بزن .

اقلاب مختفی که در تلفظ «ساپ وسب» موجود است ، مفهوم را از میان برنمیدارد واینچنین اقلاب درهرزبان هست . که در زبان فرانسوی هم هست وآنرا Assimilation میگویند .

٤ ـ هزارگی : قریش Qarish = وجب ، بلست که در فرانسوی Empan گویند .

قازاخی: قارس Qaares یعنی وجب .

ازبکی: قریش Qarish « «

مروی‌هروی: قریش Qarish « «

قرغزی : قریش Qarish « «

٥ ـ هزارگی : یشیل Yeshil : سبز = Vert .

قرغزی : یشیل Yeshil وجشیل Jashil = سبز .

قازاخی : ژاسیل Zhaasil = سبز .

مروی هری : یشیل Yashil = سبز .

اویغوری : یشل Yashel = سبز .

٦ ـ هزارگی : یرغیش Yerghish = بز (اکنون متروک است) .

قرغزی : یرگیچ Yergich = بز .

قنغوراتی : یچکه Yechka =بز .

اویغوری : اوشکه Oshka = بز .

٧ ـ هزارگی : یالYaal = موی‌دراز پشت گردن اسپ و دیگر حیوانات .

ازبکی: یال Yaal؛ترکمنی : یال ؛قازاخی : ژال،اویغوری: یایله Yayla .

٨ ـ هزارگی : ارغلی Arghali یعنی گوسفندمادهٔ وحشی . که در زبان فرانسوی Mouflon گویند .

قرغزی : ارقر Arqar ؛ قازاخی : ارخر Arxar ، قنغو راتنی : ارغاچی Erghaachi ؛ اویغوری : ارغلی Arghali .

چنانکه در امثله متذکره دیدیم ، کلمات، ریشه ها و مفهوم های مشترک دارند با نظر داشت مختصاتیکه در زیر یاد کرده آید :

۱ ـ در لهجه‌های ترکی حروف : (ج ، چ ، ش) که باهم قریب المخرج اند یکی عوض دیگر آمده و در آن ابدال صورت گرفته است . و همچنان در حروف (س و ش) همین کیفیت دیده می‌شود .

این ابدال را در کلمات خاندان «آش» بخوبی مشاهده می نماییم .

هزارگی : اورگوماج Orgumaaj= نوعی از غذا که از شکنبه وروده گوسفند پزند . وآنرا در لهجه ترکی چغتایی اورکماج Orkmaaj گویند .

هزارگی : اوماج umuaaj = آش دانه‌دانه ؛

ازبکی : اوماج Umaaj = » »

قرغزی : اوماج Umaach » »

وهمچنان در کلمات ترکی که در زبان دری دخیل گردیده است از قبیل تتماج Tatmaaj ، سگباج Segbaaj و آچار وغیره نیز میتوان یافت. که ریشه «آچ، آش» بشکل «ایچ» Ech هم موجود و معنای آن «خوردنی» است .

اینگونه ابدال در زبان دری هم دیده می شود. مثلاً حافظ شیرین سخن گفته است:

فتاد در دل حافظ هوای چون توشهی کمینه ذرهٔ خاک در تو بودی کاج

وهمین سان در نامهای واحدالمعنی «قشقار» .

هزارگی : قشقار Qushqaar = گوسفند نر ، قچ .

قنغوراتی غچقار Ghochqaar = » »

ترکی سلجوقی: قچقار Qochqaar = » » (زین الاخبار).

اویغوری : قشقار Qoshqar = گوسفندنر

و تبدیل (س و ش) را در کلمهٔ قوشقو Qoshqo (هزارگی) و قوشقون Qusqon (چغتایی) و قشقون (ازبکی) و Qusqan قوسقن و قویسقن Qoyisqan (قازاخی) دیده میتوانیم .

۲ـ تبدیل حروف (خ، گ ، ق و غین) باهمدیگر در کلمات واحدالمفهوم چنانکه در کلمهٔ «ارغلی» یعنی ماده گوسفندوحشی .

هزارگی : ارغلی Arghali .

قرغزی: ارقر arqar ، قازاخی: ارخر arxar و ترکی قدیم: ارگلی argali (درفر).

۳ـ تبدیل « ج ، ی ، ژ »

هزارگی : جیل jil = یعنی دوران سال ، سال .

قرغزی : جیل jil = سال ، قازاخی : ژیل Zhil = سال .

مغلی : جیل jil = سال ، ترکمنی : ییل yil = سال .

ترکی قدیم : ییل yil = سال .

٤ـ تبدیل حروف : (ت ، د ، ج) :

هزارگی : برگود ، برگوج Borgud ، Burgugd یعنی عقاب ، شهباز .

قرغزی : برگود Borgud ، قازاخی : برکت Borkot . وهمچنان در کلمهٔ قنجی qanji که گویند : قنجی کدیم qanji kadem یعنی سیراب شده ام .

قرغزی : قاندیم qaandem = سیراب شدم .

٥ـ تبدیل حروف (غ ، ق و و) :

چنانکه در کلمهٔ «قرغولاج» دیده شد. وهمچنان عین کیفیت در کلمهٔ alghaach الغاچ = گاز (ازبکی) والواچ alwaach (بدخشی) ودر قره ول qarawul = نشانه هدف (هزارگی) و qaraqol قره قول (ترکی) = محافظ ، دیده می‌شود .

که نظام قره ول ونظام قره قول هم گفته می‌شود .

۶ـ تبدیل محل حروف در لهجه‌های مختلف چنانکه دیده آمد، یکی از خصوصیت ها ی لهجو ی وحتی تأ ثیرا ت محیط و آب وهوا می باشد که در زبان عا میانه، مردم کلمات را طوریکه تلفظ آن برزبا ن وذهن ثقلت و تکلیف وارد نیارد ، ادا میکنند .(مجله سخن ـ سا ل نوزد هم) حتی ا ینگو نه تغیرا ت و تبد لا ت در لهجه های گو ناگون محلی هزار گی نیز به‌مشاهده میرسد .

سوم ـ و ندها affixes :

پیشوند (سابقه ، prefixe) در لهجه هزار گی بدوشکل ، ازر یشه تر کی بجا مانده است :

۱ـ پیشوندتر کی باریشه تر کی در امثله آتی :

بیقوش Bayqosh یعنی جغد که ازدوجزو (بی ، بای) و (قوش یعنی پر نده) مر کب است وqush در لهجه‌های مختلف تر کی (پر نده) را گویندو بیقوش، جغدرا.

قره قوش qaraqosh که ازدوجزو (قره) و (قوش) مر کب است .

۲ـ پیشوند دری باریشه تر کی: مثل سر قوش sarqosh یعنی سر کرده وسا لار کاروان ، که مر کب است : سر (دری) و (قوش یعنی جمع ،جمعیت) تر کی .

سرغوچ sar -ghuch یعنی کلاه مخصوص زنان که بلند است و نسبت به عرقچین بلندتر میباشد ور یشهٔ ghuch ، «غوچ» و Wuch «وچ» وWuj«ووج» ازهمان نوع اقلاب و تبدلی است که یاد کرده آمد .

سر قول Sar - qol یعنی دهیکه در بلندترین نقطه دره واقع باشد .

وحتی این کلمه در لهجه قرغزی نیز باقی است چنانکه «پامیرخرد» را«سرقول» میگویند .

پای قول Paay-qol یعنی دهیکه در آخرین نقطه دره واقع باشد .

۳ـ پسوهاند Suffixs :

پسوندهایی در لهجه‌هزارگی هستند که‌ریشه ترکی دارند، امثله زیاداز همچو وندهارا در لهجه های ترکی شرقی‌وغربی میتوان یافت :

الف ـ له La: این یك لاحقه مشابهت، تصنع وصفت وامراست .

۱ـبرای‌مشابهت: چون در آخراسم بیاید، مشابهت یك اسم را به اسم دیگر نشان میدهد. مثلاً کلمهٔ «گردگله» Gardag-la در جملهٔ: برف گردکله موکنه یعنی برف همچون گردمی بارد . ـ اپسقال‌له Apsaqaal-la درجملهٔ : گردی کلوا پسقله میکد: یعنی گردی‌حسین بسیار کلان کاری و تظاهرمیکرد. ـ غوزه له ghoza-la در جملهٔ: پنبه غوزه‌له کده: یعنی پنبه شکل غوزه را گرفته است. یا: لبای‌شی‌غوزه له کده، یعنی لبهایش‌همچون غوزه تبخال برآورده است .

۲ـ برای‌تصنع وتکلف: با موصوف می پیوندد وموصوف رابه‌صفتی که دارا نیست، متظاهرمی‌سازد. مثلاً سوخله Sux la درجملهٔ: سوخله کده‌مونه ده‌جورسنده یعنی آزوحرص‌نشان داده مارا به جان رسانده است،

سوخگله دیدی کد ده دیسچی نرسید: یعنی بسیار آزنشان‌دادمگر بدستش نرسید.

سیرله مل‌له Sirla malla :سیرله مل‌له کده‌اید کار نموکنه، یعنی لجاجت کرده هیچ کار نمیکند .

وهمچنان ترقگله Tarqagla یعنی‌خودرا برآشفته‌نشان‌دادن. دلخگله dalxagla خودرا به مسخرگی زدن .

۳ـ برای صفت : مثل سوله Sula یعنی نرم وآبگین . کوربله Korbala یعنی مراغه وخاکمالی کردن وخودراازیك پهلوبه پهلوی دیگرگردانیدن .

٤ـ برای امرونهی : که بافعل معاون می‌آید مثلاً : سیخگله کویعنی با سیخ بزن ـ گوی گیرله نکو، یعنی ازراه تمسخر مباحثه مکن ـ قغله کو qaghla یعنی

خشك كن ـ چغله كويعنى اندازه بگير ـ بر بغله كد : براى گرفتن پنجه انداخت ودست دراز كرد .

تبصره : كلمات اصلى لغات متذكره عبارتند از :

گرد يعنى غبار ، اپسقال : ريش سفيد ؛ غوزه ؛ سوخ : حريص ، آزمند ، سيرله مل : لجوج ، سمج ، ترقك : عصبانى ، دلخك : مسخره ، ظريف ، كوربه : افتادگى ، ويرانى ، قغ ، قاق : خشك وغيره .

پسوندله La در لهجه‌هاى مختلف تركى براى موصوف وصفت مى آيد چنانكه در امثله ذيل از لهجه‌هاى گوناگون ديده مى شود :

قازاخى : الف ـ بشكل امر : abaayla يعنى احتياط كن ، taazala تطهير كن ؛ Seberla : آهسته سخن بزن .

قنغوراتى : qaqla : خشك كن ، Sixla : چيزى را به چيز ديگر فرو ببر ؛ Saq(x)la سقله : ببين ، نگاه كن ؛ qitiqla قيتقله : قتقتك كن .

مروى هروى : (tasla) تاسله : بينداز ، پرتاب كن ؛ (kella) كلله : سخن بزن .

تركمنى : (sozla) سوزله : گپ بزن ؛ (gozla) گوزله : نگاه كن

(chaapala) چاپه‌له : دوان برو ، بدو .

اويغورى : (baghla) بغله : بسته كن (barbaghla) بربغله : برو ببند .

ب ـ بشكل صفت :

قازاخى : (sowla) سوله : ترى ، سستى .

مروى هروى : (ghoshla) غوشله : دو تايى .

تبصره : در لهجه مروى . براى مالكيت نيز مى آيد . مثلاً (urayla) اوريله : دلاور ، شجاع .

ب ـ لاحقه لی (یاء مجهول) ولی (یاء معروف) :

این پسوند در لهجه دری هزارگی برای صفت و تصغیر می آید :

۱ـ برای صفت : (qoshali) قوشلی : دو تایی ، توأم ، دوگانه (sechali) سیچلی : آنچه از پول وشیرینی وغیره که برسرعروس ومسافرتازه واردوغیره ازجهة تبریک پاشند .

۲ ـ برای تصغیر : (kuzali) کوزه‌لی: کوزه‌چه ؛ (kutali) کوتلی : حجیره ، کلبه محقر .

این لاحقه در لهجه قازاخی بشکل صفت موجوداست مگر باتلفظ یاء مجهول مثلاً : (zhaarle)ژارلی :فقیر ، تهی‌دست(aazhaarle) آژارلی :منقش، نگارین .

ج ـ لاحقه (تو) ، برای مالکیت :

درزبان دری ، وقتیکه براسم یاصفت پسوند های : دار، آور ،ومند، بیایند مفهوم صاحب بودن ودارابودن یااتصاف به‌صفتی رامیرساند. درلهجه هزارگی علاوه برپسوند های (دار، آور) یك لاحقه دیگرهست که عبارت از(تو)میباشد این لاحقه برای مالکیت آید . مثلاً : بزتویعنی بزداریامالک بزان زیاد؛ جرگتو(jargatu) یعنی دلاور؛ روی‌تو=آبرومند، معروف؛نامتو= نامدار، نامور بلقیه تو (bulqia) = توانا، نیرومند؛شیغی تو (shighay-tu) =شتالنگ، کعب؛ قرغنه تو (qarghana - tu) یعنی قرغنه زار؛ روودتو (rawud-tu) یعنی مرتب ، منظم ؛ ـقوشقتو (qushqa-tu) یعنی بردبار، مصردر کار؛ ایرکه‌تو(erkatu)= باجرأت ؛ جوراکتو(juraakatu)=دلاور، جری .

این پسوند درلهجه های ترکی نیزوجوددارد، مگرتلفظ آن گاهی همچون هزارگی باواومعروف وگاهی باضمه غیرمشبعه یاواومجهول‌صورت میگیرد . چنانکه درامثله ذیل :

قازاخی : ژرکت (zhərək-tə) یعنی دلاور، بادل .

قرغزی : جرو کتو (joruktu)یعنی دلاور ، بادل .

درمتون کهن دری، این پسوند اززبان ترکی دخیل شده است .

مثلاً : الجای تو: که مرکب است ازدو جزو : الجای (oljaay) یعنی تخت . وتو (tu) یعنی صاحب ، یامالک که لقب یکی از شاهان مغل دورهٔ ایلخانی بوده است .

وغلجاتو (ghuljaatu)یعنی جاییکه گوسفند«قچ »وحشی که آنراغولجه(ghulja) گویند ، زیادباشد . (پنج رساله‌حافظ ابروچاپ پراگ) وبلغو تو (belghu-tu) (زبدة التواریخ-مجله کابل سال‌ششم- شماره ۱-۲).

تبصره : چنان بنظرمیرسد که‌این اسم مرکب ازسه‌جزو باشد: (بیل+غو+تو) یعنی جایی که آهن یا چوب قابل ساختن بیل زیادباشد. وغو (ghu)در لهجه هزارگی پسوند «قابلیت» و«لیاقت» است، واندازه‌ومقدار رانیزنشان‌میدهد . مثلا وارغو (waarghu)یعنی در گیران، یاآنچه‌بدان چیزی‌دیگر مشتعل ساخته‌شود؛ نان غو (naanghu) یعنی باندازه‌یك نان آرد؛ پیرو غو(pero-ghu)= پیر اهن‌وار، بقدریك پیراهن رخت .

پسوند (تو) درمغلی نیزبرای مالکیت بکاربرده می شودمثلا نیره تو (neratu) یعنی نامدار(قطعات‌عشره).

د ـ پسوندجی وچی:

این دوپسوند که‌گاهی یکی عوض دیگر نیز بکار برده میشود ، فعل را «وجه مصدری»میدهدودر آخراسم‌یاصیغه‌امرلاحق گردیده‌فاعلش‌میسازد.مگردر لهجه هزارگی همیشه بافعل معاون یک‌جامی آید . اگرفعل اصلی لازمی باشد باالحاق مشتقات فعل «کدو» (kado) باز هم بحال لازمی میماند . واگر

فعل اصل متعدی باشد بافعل معاون مذکور معنایش متعدی میگردد . بافعل معاون «شدو» ومشتقات آن لازمی می آید .

چنانکه درامثله آتی دیده می‌شود :

قوره جی کد qoraji kad یعنی مرد ،وفات یافت (لازمی)

غوله‌جی کد gholaji kad= بیزارشد (لازمی) .

قره‌جی‌میکد qaraji mikad = تماشا و نظاره میکرد.

سونجی کده sunji kada = درازشده است.

چوبه‌جی‌شد chubaji shud = خراشیده شد.

چوبه‌جی کد chubaji kad = خراشاند،شاراند .

اگر «جی» درآخراسم جامد بیاید معنایش را خاص‌ترمیسازد. مثلاً تەوه tawa = تابه گلین؛ تەوه‌جی tawaji = تابه آهنین .

درلهجه ترکی‌استانبولی، برای فاعلیت وعدد وصفی آید :

چون: chaariq - ji چاریقجی = کفش‌دوز؛ برنجی berinji =اول،ایکنجی ekinji = دوم ؛ اوچونجی uchunji = سوم .وغیره .

درلهجه‌ترکمنی برای‌فاعلیت آید مثل تیکجی tik - ji = خیاط و کفش‌دوز .

پسوند«چی» chi برای‌فاعلیت‌است‌ودرآخراسم‌می آید وآنرافاعل‌می‌سازد مثلاً خاشه‌چی = هیزم کش؛ آشارچی= حشرگر ،حشری؛ توی‌چی = آنکه عروسی‌دارد ودرعروسی اشتراك دارد. ایلچی elchi = قاصد،میانه‌رو .

ترکمنی: شوغولچی shughulchi = محرك ، نمام .

قنغوراتی: qosh - chi قوشچی= گاوران، کسیکه قلبه میراند .

مروی‌هروی: غوشچی ghosh - chi = 〃 〃 〃 〃

ترکی چغتایی: ایلچی el - chi = قاصد، سفیر .

قرغزی: چاریقچی، چاریقچو chaariqchə, chaariqchi یعنی کفش دوز.

در لهجه هزارگی این پسوند برای صفت ومشابهت نیز می آید. مثلاً ازسوله sula یعنی نرم، سست: سوله چی sula - chi = ازگرسنگی سست و بیحال چنانکه ضرب المثلی است: گرگ سوله چی کده زوریگ باره ره دره: یعنی گرگیکه از گرسنگی بحال مرگ در آمده باشد هم زورش بیك بره میرسد.

این پسوند ازطریق عسکری واداری درادب زبان دری وزبان عامیانه کابلی دخیل گردیده است. مثلاً: نوبتچی، قوشچی، قورچی، جارچی یا جهرچی تاواچی، قاپچی وامثال آن.

هـ ـ پسوند (قو) qo :

این لاحقه ازلواحق زبان ترکی است که بدوشکل «قون، قن» درلهجه های مختلف آن زبان موجوداست. درلهجه هزارگی بطرز «قو» qo باواو مجهول تلفظ میشود. زیرادرین لهجه ازاسماء مختوم به «ان، ون، ن» لواحق متذکره حذف گردیده به واو مجهول بدل میشود. چنانکه «خان» را «خو» و «جان» را «جو» و مسلمان را «مسلمو» ومهربان را «مهربو» وکفتان را «کفتو» گویند. ودروقت اضافت نون آخر آن به تلفظ می آید.

چپقون chapqun را چپقو chapqo گویند

قپقان qapqaan « قپقو qapqo «

مثلاً: امشا وچپقون سخت بود = یعنی امشب طوفان شدید برف و باد بود.

قنغوراتی: چپقون = طوفان شدید برف آلود.

مروی هروی: چپقون: « « « «

ترکی استانبولی: چاپقین chaapqin : طوفان برف و باد.

قازاخی : چپقون : طوفان باد و برف.

مغلی هری : chapqhun : طوفان برف و باد .

ریشه این کلمهٔ (چاپ) chaap یعنی شدت ، تیزی ، دوش تیز و سرعت است که با پسوند (قون ، قین) یك جا شده است . وفعل امر آن « چاپ » یعنی به تیزی بدو، است . ووجه مصدری آن : چاپمق، chaapmeq و چاپول ، وچاپولغن است. و کلمات: چاپار، چاپ اندازوچپاول، نیزازهمین ریشه اند.

لغت شوقون shawqon یعنی قالمقال درازبکی وشاوخون shaawxun یعنی قالمقال درقنغوراتی نیزازهمان گونه است .

و کلمهٔ شبیخون وشبخون که‌درزبان دری به حمله ناگهانی تعبیرمی‌شود نیز ازهمانجامنبع میگیرد .

پسوند qo در کلمات دیگرنیزهست :

هزارگی : qapqo قپقو= تله روبا، la piege .

مغلی هری: qapqaan قپقان = «

ترکمنی : qapan قپان «

قنغوراتی : qaqbaan ققبان «

قازاخی : qapqaan قپقان «

اویغوری : qapqaan قپقان «

ازبکی : qapqaan قپقان «

این کلمه ، از دوجزو: qab قپ یعنی ناگهان گرفتن ، وقان qaan یعنی آله، دام ، مرکب‌است . درلهجه دری عامیانه کابلی تنها ریشه «قپ» موجوداست و«قپ کردن » و«قپان» ازآن ساخته شده است .

هزارگی: qoshqo قشقو= پاردم

قرغزی :qoshqan قشقن= «

ترکی چغتایی: qoshqon قشقون = پاردم

ازبکی : qowushqan قووشقن = «

ترکمنی : qhushqhun قوشغون = «

قنغوراتی : qushqan قوشقن = «

قازاخی : qoyisqan ، qusqan قوسقن .

و- پسوند شه sha :

در آخر اسم وصفت می آید وهمچون باب تفاعل درعربی خاصیت تجنب رامیگیرد . مثلاً بیگنه شه beganasha یعنی خود را بیگانه پنداشتن . چنانکه گفته شود : ده قد دیگا بیگنه شه میکد: یعنی میان دیگران بیگانگی حس میکرد .

بدشه badsha : برای دیگری بدی تراشیدن .

ککشه kaksha =متکبر ، کاکه نما .

این پسوند در لهجه های ترکی نیز موجوداست .

قنغوراتی : وولمسه wolemsa یعنی کم جرأت

قازاخی : قرخشه qaraxsha علامه‌ای که میان کشت زار برای ترسانیدن گنجشکان وغیره نصب نمایند .

ز- لاحقهٔ الجی alji :

در آخراسم ، صفت وصیغه امر پیوسته معنای لازمی آنرا متعدی میسازد .

مثلاً ازأفت uft ، افتلجی uftalji یعنی انداختن برزمین ساخته می شود .

از ارخی arxay ، ورخی warxay = برخیز ، ارخلجی arxalji ، و ورخلجی می آید .

ازچیقرا chiqraa = گریه ، چیقرالجی chiqraalji = گریاندن ، ایست est، ایستلجی estalji =خیزاندن، برپاکردن، ازدبه daba = غائب، دبلجی dabalji واز اوچی uchi یعنی نوشیدن مایع ، اوچلجی uchalji = نوشاندن ،می آید.

ازسیرشدن ، سیرلجی seralji = سیرگردانیدن می شود .

نویسنده : عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل درلهجه‌دری بدخشان

-۹-

(الف)

خوانندگان محترم بخاطر خواهند داشت که‌اینجانب ازچهار سال باینطرف مضمونی راتحت عنوان‌فوق ازطریق مجله‌ادب به‌نشرمی‌رسانم وازسال(۱۳۴۴) تاحال‌مصروف تحقیق شخصی وجمع آوری معلومات راجع به لغات عامیانه دوبیتی‌ها ـ ضرب‌المثلها-مشاهیر وغیره موضوعات‌عامیانه دری‌بدخشان‌می باشم بایدبعرض برسانم که‌موضوعات فوق‌الذکر بجز ازمشاهیریکه‌از کتب و تذکره‌ها جمع آوری می‌شوند مابقی به‌اثر تماس مستقیم بامردم وهمکاری بعضی دوستان که‌درضمن تشکرمیخواهیم‌اسمای‌شان رادرینجاذکر نمایم‌مثل: مباغلو برهان‌الدین نامق‌ازخاش ، سراج‌الدین شیون‌ازخستك جرم ، غلام محمد فارغ دارالمعلمین ازکشم ،یحیی‌خان ازدرواز ،محمدیعقوب کوشانی‌ازفیض‌آبادو غیره که‌مدتی زیاد بمن"همکاری نموده‌اند جمع و ترتیب گردیده‌واینجانب بعدازغور و تحقیق زیادومقابله باآثار قدماومأخذ قدیمه‌ازحالت اولی‌وشکل خام‌آن‌به‌قسم پخته ویا مطبوع‌درمی آورم که‌بذات خوداین کار نهایت صعب ودشوار است باآنهم بنده‌احساس خستگی ننموده در پهلوی مضمون (لغات مستعمل درلهجه دری

بدخشان) یافرهنگ دری بدخشان کتابهای دیگری را جهت استفادهٔ ارباب ذوق ودوستداران ادب چه‌درمجله‌ادب ومجلات دیگروطن عزیز تقدیم مینمایم وهم امیدوارم در صورت مجهز بودن مطبعه اشکال و ذکر (تلفظات و گفتار خاص‌دری بدخشان)رابشکل نمونه بافونتیك بین‌المللی نشان بدهم وبدینطریق بتوانم لهجه اصلی دری مردم کوهستانی ودره نشینان بدخشان رابجامعه معرفی نمایم .

درین‌مقاله آن‌حروفیکه ازقبیل (ح ـ هـ ـ ع) در بدخشان بشکل (الف) تلفظ میگردند بایست در ردیف (الف) تحریر می یافتند امابا آنهم درینجا بغرض توضیح‌میخواهم در پهلوی هریك‌از لغات‌اصل‌لغت‌ودرغیر آن‌تلفظ وشکل‌دو می راتحریر دارم.هم‌چنان دربعضی‌حروف دیگرعین حروف تلفظ نمیگردندمثلاً :

۱ ـ عوض (ط) حرف (ت) .

۲ ـ عوض (ذ ، ظ ، ض) حرف (ز) .

۳ ـ عوض(ص، ث)حرف (س) .

درین‌مبحث ضروری میدانم تابار دیگر به تعقیب شماره (۱ و ۲) مجله ادب سال (۱۳٤۹) علامات واشارات مضمون را یادآورشوم :

۱ ـ ك (کشم) .

۲ ـ د (درواز) .

۳ ـ ج (جرم) .

٤ ـ ف (فیض‌آباد) .

٥ ـ برهان (برهان قاطع)

٦ ـ غیاث (غیاث‌اللغات)

۷ ـ افغانی نویس (لغات عامیانه فارسی افغانستان)

۸ ـ فرس (لغت فرس)

۹ ـ عمید (فرهنگ عمید)

ریشه های لغات ازقبیل ترکی وعربی ، درجایهای خود ذکر گردیده اند.

۱ ـ آی آی (Aayaay) اسم جمع ومعنی (ح ف د ك) شوروغوغا ـ سرود وخوشی ضد وواو یلاو بعضاً بتلفظ وصدا ی های ها ی وا یا او ی(aiyaaowy) هیا هوی هم می آید و گاهی بشکل‌های هوی تلفظ میگردد.

الف :- بمعنی زود هم آمده ومعمولاً بشکل امر استعمال می شود .

ب :-(این هیاهوی سلیم جان چو شنفت ـ خندهٔ کرد با رفیقان گفت ابوالقاسم لاهوتی)

ج-(بتکرارهای بمعنی زود زود وجلدجلدوشتاب تعجب باشد بمعنی ها یا های هم است که شور ، گریه مصیبت زدگان است ـ برهان)

د ـ(بکندند موی وشخودند موی ـ زایران برآمد یکی های هوی) فردوسی طوسی .

۲ ـ آون(aawan) اسم (ك) عبارت ازامیل پیازه تازه و بعضاً بشکل هاون تلفظ می‌شود وهاونیکه مشهوراست آنرا نیز گویند که توسط آن شالی و گندم بچکند bichəkand (چکیدن بمعنی‌میده کردن)

الف ـ(بفتح وسکون نون معروفست ـ برهان)

ب ـ چو استخوان که هاون دوران روزگار

خردش چنان بکوفت که خاکش غبار کرد (سعدی)

۳ ـ آجزه (aajiza) اسم عام ومعنی (د ج ك ف) اصلاً عاجزه که ازعاجز گرفته شده وبشکل‌مونث آورده‌می‌شودبمعنی دختر ویاجنس‌زن.

٤ ـ آشور (aashor) اسم (ج ك ف) اصلاً عاشوروبعضاً بشکل اسماً نیز

می آید مثلاً آشور بیگ ، آشور مد و برای زن ها مثل آشور بی که در حقیقت عاشور بی بی بوده ونسبت وجه تسمیه شان همانا از ماه عاشورا (دهم محرم الحرام) است که متولدین ماه مذکور بدان اسم نام گذاری شده اند.

۵ـ آنس (aanis) اسم فاعل وصفت نسبتی (ج ك ف) گناهگار و رسوا اصلاً از لغت عرب و از مصدر (حنث) گرفته شده وشکل صحیح آن (حانث) است واز نگاه لغت گناهگار معنی میدهد اما از نگاه استعمال مختص به آن شخصی اطلاق میگردد که یکبار از عمل کاری توسط قسم انکار ورزیده و بعداً قصد خود را شکستانده دوباره به اجرا وعمل آن دست زده باشد.

الف ـ حانث ـ گناهکار.. غیاث)

مثال: راستشه بگوم سا آنس مان کدی

(راستی را بگویم مرا حانث ساختی)

یعنی این جمله وقتی استعمال میگردد که قبلاً قسم خورده است تا کاری را نماید اما کسی او را از کار ومقصد اولیش باز داشته است.

۶ـ آجی پشیمان یا «حاجی برگشته» لفظیست نسبت بکسانیکه حج نکرده وازراه پس آمده باشند (ج ك ف)

اجی ـ حاجی (الحاج)

۷ـ آواره (aawaara) صفت نسبتی (د ف ج ك) گم شده: نامعلوم، لادرك

۱ـ آوارگی ـ حالت آواره بودن ولادرکی.

۲ـ گم گشته، سرگشته، بی خانمان، دربدر، دور از وطن آواره هم گفته شده آوارگی حالت آواره بودن ، دربدری سرگردانی و بیخانمانی ، عمید)

۸ـ آجی برگشته (aaji bargashta) (ج ف ك) کسیکه قصد حج «بیت الله را نماید و بعداً از عمل آن انکار ورزد».

۹- آق پدر (aaqi padar) «ج ف ك» کسی را که پدرش به نسبت نافرمانی که کرده از نزد خود رانده ودعای بدنموده باشد اصلاً «عاق» نوشته می‌شود و کلمهٔ عربی است.

بعضاً اشخاص نامعقول ومضر راهم «آق پدر» گویند.

الف- عاق: آزاردهنده پدر یامادر، کسی که باپدر یامادرخود نافرمانی وبد رفتاری کند و آنان را برنجاند. عاق والدین: کسیکه پدرومادرهردو ازاو ناراضی باشند. «فرهنگ عمید»

۱۰- اته «aata» اسم مکان (ج) اصلاً از کلمه «احاطه و یا حیاطه» گرفته‌شده وبمعنی باغچه کوچك آمده.

۱۱- آپه (apa) که بعضاً آپه (aapa) هم تلفظ می شود بمعنی خواهر کلان باشد مقابل این کلمه و که «woka» برادر و یاخواهرخورد است. برادر کلان را «اکه aka» گویند که همه این لغات در بین ترکی زبانها نیز مروج است وشاید هم ترکی باشند. برادرو خواهر کوچك رابزبان دری بدخشان « نینیك ninik » گویند. اپه رایك تعداد ازمردم درافغانستان بجای مادرنیز استعمال مینمایند.

درترکی خواهر کلان وخواهرخورد، برعلاوه کلمات فوق بنامهای دیگری یادمی شوند مثلاً خواهر کلان را «سینی Seeni» وخواهرخورد را « ایگه چی aygachi یا « ایگاچی (aygaachı) گویندمگر فعلاً دربین خودترکی زبانهادرباره این لغات اختلاف دیده می شود، طورمثال ترکی زبانهای بدخشان به خواهر کلان وخورد «ایگه چی» گویند اماترکی زبانهای دیگرمثل اندخود وغیره «سینی» گویند (ج دف ك) مثال: اپمه بگوله گاواره دوخته یانی (اپه ام رابگو که گاوهارادوشیده ویاخیر)

الف: دوختن doxtan (مصدر بمعنی دوشیدن)

۱۲- اردم خیال ardam xeyaal)صفت نسبتی (ك د ج ف) کنایه‌از آدم‌خودسر

بدون رهنما، شخصیکه استقرار فکری نداشته باشد اصلاً «هرکاره» است.

۱- (کسیکه مزاجش تقرر ندارد - افغانی نویس)

۱۳- ارکاره (arkaara) صفت نسبتی (ج ك ف) شخصیکه در بسیاری از موارد واردواگاه باشد طورمثال شخصیکه درپهلوی مالداری خود می تواند نجاری، گلکاری وغیره رایاد داشته باشد آنشخص هرکاره است. اصلاً «هرکاره است»

۱- (ادم جرارو کاریگر- افغانی نویس)

۱٤- افت یك aftyak (هفت یك) هشت یك وشش یك همه اصطلاحاتیست که دهاقین وزمینداران زیاده تر استعمال میکنند.

هرگاه دهقانی باسم وقرارداد «هفت یك» بایك نفرزمیندار حاضر میگردد معنی این رادارد که ازمحصولات یکساله ازهفت حصه یک حصه رابخود میگیرد وشش حصه دیگرحاصلات را به صاحب زمین و یازمیندار تسلیم میکند امااشخاص کاریگری که باین مفهوم قرارداد مینمایند باسم «دهقان» یاد می شوندودر پهلوی آنهامزدوریکه جهت کمك بادهقان و یا به نسبت چراندن «مال ها» یعنی (بزوگوسفند) گرفته می شوند ایشان را باسم یتیم یاد میکنند.

۱۵- افت میوه aft maywa (هفت میوه) اسم معرفه است در کابل امادر بدخشان کشمش و نخود راهم هفت میوه گویند و هفت میوه عبارت ازآنست که ازهفت قسم میوه بدست می آید.

۱- (میوه ایست که هفت میوه مرکب است - افغانی نویس)

۲- (عبارت از کشمش وطایفی وانجیرخشك وقیسی خشك وشفتالوی خشك وخرمای خشك و آلوبخارا باشد - برهان)

۱٦- آفت ایکل (aft aikal) اسم مرکب (هفت هیکل) (ك ج د ف) مراداز کتابی

است که در آن سوره های قرآن شریف بوده در خانه ها جهت دفع بلا نگاهمیدارند از هفت هیکل برای تعویذهم استفاده میکنند، ضخامت این کتاب کوچك و جیبی می باشد از آن سبب هر کس که بسفر میرود هفت هیکل را درجیب خود می برد هرگاه باخودنبرداززیرهفت هیکل بایدتیرشود تاازخطرات وارده درامان بماند.

مردم بان فکراند که درهفت هیکل همان آیات مبارکه قرآن انتخاب گردیده که «اسم اعظم» در آن است .

۱ـ (کنایه ازهفت اسمان و هفت زمین و تعویذ ها و بازو بند ها را نیز گویند ـ برهان)

۲ـ هفت اعضای زمین نیروست

تاذات توهفت هیکل اوست

«تحفة العراقین ص۱۳۲»

۳ـ «هیکل : بمعنی تعویذو دعا وحمایل و بازو بند مشهور است ـ برهان»

۱۷ـ افته بارش(afta baarəsh)اسم مرکب(هفته بارش) مراد ازدوام باران باشد یااینکه ازشروع هفته تاختم آن مسلسل یابارش ببارد ویاهوا « گیرش girəsh » باشد آفتاب معلوم نگردد .

۱ـ«گرش alagoola»ابرویا ابری

۱۸ـ اله گوله ala goola (ج ك د)لفظیست که درحالت شورش، غالمغال وروز بد استعمال می شود .

۱۹ـ امته(amta) (ك ج ف)همینطورـ همین قسم وامتهی amtaei همینطوری .

۲۰ـ ام چشم (amcheshm)هم چشم مرکب و ترکیب امتزاجی(ك ج ف د) سیال(eyaals) وشریك ـ دشمن ورقیب .

۱ـ سیال(seyaal)درترکی نیزمعمول است بمعنی رقیب استعمال میگردد .

۲ـ شریك که اصلاً ازشرکت وشراکت گرفته شده باوجود یکه معنی شریك بودن رامیدهد بمعنی رقیب وسیال نیز آمده .

۳ـ هم چشم (حریف ورقیب. افغانی نویس)

۲۱ـ امسایه (amsaaya) «هم سایه» (ج ف ك د) کسیکه خانه اش پهلوی خانه دیگری باشد باهم همسایه اند. نه آنهاییکه بشکل مزدور درخانه صاحب خانه حیات بسرمی برند.

۲۲ـ امقه (aməqa) اسم (ج ك د ف) همین اندازه همینقدر بعضاً بشکل سوالیه و بعضاً بشکل بیانیه می آید مثلاً امقه آوردی (همنقدرك آوردی)؟

۲ـ امقیك آوردم (همینقدرك آوردم)

۲۳ـ امك (amək) عربی و از«عمك» یاعم گرفته شده بمعنی کاکا(دف ج ك) اسم علم.

۲٤ـ امیان(amyaan) اسم علم وجامد عبارت از هیکل نقره ایکه زنان آنرا بگردن اندازند امیل(amil) هم گویند .

۱ـ همیان بایای حطی بروزن دنبال کیسه باشد طولانی که بر کمر بندندو به عربی صره خوانند و بمعنی کمرومیان هم بنظر آمده است. (برهان)

۲ـ (همیان: انبان کیسه پول، کیسه دراز که در آن پول میریزندو بکمرمی بندند هامیان ،هنبان وامیان هم گفته شده بعربی همیان میگویند(بکسر ها)وجمع آن همایین است (فرهنگ عمید) امیان رامعمولاً رقم قطار مرمی ازروی شانه به بغل اندازند در پهلوی موره هاوزیورات دیگر درامیان هیکلچه رانیز که درمیان آن (آیات قرآن مجید) است ضم می سازند.

زنان وقتیکه می خواهند واقعاً خودرافیشن وسامانه دهند برعلاوه امیان «چفکلی chafkali » که از «مشهدی mashhadi ساخته شده است در گردن می اندازند مشهدی

عبارت باشد از همان نقره‌های سکه‌زده و هم بالای چفکلی «شلشله shalshala در گردن می آویزند که آن دوازده قطار باشد و همه قطارها از موره و یا ماریك maarik پر باشد.

۲۵ـ انگاره (angaara) اسم بمعنی انگره (angara که در ردیف الف شماره اول تشریح شده) بدروازی «paya پیه» گویند، انگاره را در بعضی حصص جرم سفاره safaara گویند مگر سفاره بمعنی سواره یا تنه گندم و جو هم باشد.

۲۶ـ اوس وارمان (awasoarmaan) اسم مرکب (ج ف د ك) اصلاً هوس وارمان بمعنی میل و آرزو مگر معمولاً به‌عروسی و ازدواج پسران استعمال میگردد مثلاً خانمی و یا مردی میخواهد هوس وارمان را در وقت ازدواج پسرش بدست آرد و یا عقده ایکه در زمینه ازسالها باینطرف داشته مرفوع سازد.

۲۷ـ ای (ay) لفظیست که شوهران خانمهای خود را بدان صدا کنند هرگاه «ai» خوانده شود. در انصورت حالت تعجب، ترساندن و خطاب بکسی معنی میدهد اما بعضاً علاوه بر تهدید و سرزنش عوض تحسین و آفرین می آید (ج ك ف).

۱ـ هی در مقام تهدید و تخویف و زجر، استهزاء گویند و گاهی در مقام تحسین است ـ برهان)

۲ ـ ای ای (aiai) (ك ف ج) یاهی هی بمعنی غالمغال و شر و شور و گاهی بمعنی (خوب) هم استعمال میگردد مثلاً در کشم کلمه مذکور تعجب، تمسخر و کنایه بکسی نیز معنی میدهد «واه واه» و «په په» بمعنی و عوض تحسین هم می آید.

۲۸ـ ایتا اویت (aitaahoyt) (ج د ك ف) جیخال و غالمغال که توام با گریه و ناله باشد. که بعضاً (قویتاقویت (qoytaaqoyt) می آورند و این لفظ گرفته شده از «قویس qoyas» «قویس» معنی گریه و ناله را میدهد، قویس در ترکی بدخشان نیز استعمال میگردد.

۲۹ـ ای واشم «ai-o-ashom» صفت نسبتی و اسم مرکب (ج ك) زینت و آرایش شان و دبدبه ـ کروفر هم معنی میدهد اما (ای واشم ـ حشم) را زیاده تر به‌زنان

استعمال نمایند مثلاً میگویند که زن اکه فلانی ره بی که چقه‌ای واشم داره (زن ویا خانم فلانی را ببینید که چقدر با «حی وحشم دیده می‌شود «ای واشم» بمعنی «سامانه» نیز آمده .)

۱ـ سامانه در بلخ قدیم نوعی ازمیله بوده که‌زنان، مردمان بافیشن وارایش در آن اشتراك میکرده اند .

۳۰ـ ارسات (arasaat ،عرصات)اسم و صفت (ج‌ك‌دف) لفظ عربی که بعضاً آنرا «فردای‌عرصات» خوانند کنایه ازروز بدو قیامت و آخرت .

۱ـ «عرصه ـ قیامت ـ غیاث»

۲ـ (عرصات‌جمع عرصه و کنایه ازروز قیامت‌وصحرای‌محشر ـ فرهنگ عمید)

۳۱ـ ارار (ar ar) (ف‌ك‌دج) و بشکل (ا رس arras) نیز آمده بمعنی صدای خرو کنایه ازصدا های بی‌معنی وبیجا، این کلمه بعضاً بشکل «هرهر» هم تلفظ میگردد و اگر«ارهر» ویاارر»تلفظ شود معنی درختی را که مشابه «سفید ار» است میدهد .

۱ـ (عرعر: بفتح هردوعین وسکون هردورا بعربی درخت سرکو هیست گویند میان آن درخت ونخل‌خرما با هم‌عداوت است ویکجاباهم نرویند ـ برهان)

۲ـ عرعر: (بانگ الاغ ـ عمید.)

۳ـ (عرعر: سرو کوهی ارس درختی است‌شبیه سرو و کمی کوتاه‌تر و کوچکتر از آن، برگ و گلش بدبو، ثمر آن باندازه فندق ودرطب بکارمیرود، تخم آنرا میکارند وهرجاتخمش بیفتد سبزمی‌شود درفارسی ابهل دوهل نیز گفته‌شده (فرهنگ عمید .)

۳۲ـ ارخچین araxchin اسم‌جامد (دج‌ك‌ف) مرادف شپتك shapətək بمعنی «کلاه‌شب»و«یا زیر کلاه» باشد که‌در وقت‌خواب آنرا بسر کنند، برعلاوه اینکه نرم

ساخته شده ودروقت خواب مزاحمت وارد نمیکند در روزعرق سر را بخود جذب نموده نمیگذارد تا کلاه یا « تاقین (taqin) که کله پوش kalapoosh) هم گویند چرك وچتل شود .

۱ـ شپتک گرفته‌شده از «شب پت» و یا «شب پتك» یعنی (چیزیکه‌می تواندسر را در شب پت نما ید)

۲ـ اصلاً کلمه ارخچین از «عرقچین» گرفته‌شده است وخانمها زیاده تر استعمال میکنند .

۳ ـ (عرقچین : باقاف وجیم فارسی نوعی از کلاه است وآنرا ترپی نیز گویندو قطیفه راهم گفته‌اند وهرچیزی که بدان عرق پاك کنند ـ برهان)

٤ـ (ارخچین سرت دوختم رفیق جان
شووروزای غمت‌سوختم رفیق جان
خدا جانم مره پیدا نمیکد
که در عشقت نمی سوختم رفیق جان)

۳۳ـ اسا (Asaa) اسم اله واسم علم‌جامد (دج‌فك) معروفست که چوب دست باشد، اصل آن کلمه عربی وبشکل « عصا» تحریر میگردد . امابدخشان بعضاعوض «پسرواولاد» استعمال میگردد، « عصای دست » ویادسیار «دستیار» مرادف هم می آیند که به بچه یااولاد کارگر نسبت داده می شود .

۱ـ (چوب دستی ـ غیاث)

۲ـ(چوب دستی که هنگام راه رفتن به‌آن تکیه کنند درفارسی تخله ودستوار ودستواره هم گفته شده (فرهنگ عمید)

۳٤ـ اسر (Asər، عصر) اسم‌معنی (دج‌ك‌ف) مراداز نماز « دیگر» بمعنی وقت وزمان هم آمده .

۱ـ عصر : (روزگار زمانه باشد ـ غیاث)

۲ـ عصر : (فشردن چیزی برای گرفتن آب یا شیره آن ـ عمید)

۳ـ عصر: (روز ـ شب ـ آخر روز تا هنگام غروب آفتاب اعصر و عصور جمع و نیز بمعنی دهر ـ روزگار را عصر و عصور و اعصار جمع ـ عمید)

٤ـ اسری (Asri، عصری) شخص مدپسند که مطابق وقت و زمان زندگی میکند.

۳۵ ـ اکه (Akka) اسم علم (ج ك ف) پرنده ایست که نیم آن سفید و نیم دیگر آن سیاه، این پرنده برخلاف زاغ خبرهای خوش می آورد مخصوصاً آن اخباری که مسافران بخانه های خود برمیگردند عموماً این پرنده بنا بر شوق‌های طبیعی شان درزمستان پیدا می‌شوند، اصل این کلمه شاید «عکه» باشد مگر بنام «غلبک ghəlbək» زیاده تر یاد کنندش.

۱ـ (عکه: فتح اول و ثانی مشدد نام مرغی است و معروف آن از جنس کلاغ است و ابلق و سیاه و سفید می باشد و بعربی عقعق خوانند ـ برهان)

الف (عقعق: پرنده ایست شبیه بکلاغ دارای پرهای سیاه و سفید در فارسی عکعك و عکه و کسك و شك و کلاژه و غلبه هم گفته شده ـ عمید.)

۲ـ (نوعی از کلاغ و آن ابلق بوده ـ غیاث)

۳٦ـ الینا (Alainaa) (ج ف ك) واضح و روشن و علنی که شاید از کلمه علن (عربی) به علنی و بعدا بشکل «علینا و «الینا» تبدیل شده باشد.

۳۷ـ امبی (ambi) (ج ك) اسم مراد از جاییست که در آنجا سنگ کوت و بشکل «قرم (Qurəm) گذاشته شده باشد و یا اصلاً بدان شکل بوده باشد.

۱ـ قر Qurəm) یا قورام (queraam) لغت ترکی جاییکه سنگ‌ها کوت شده باشد.

۲ـ سنگ و یا شخ (سنگ بزرگ بتلفظ (Shax) کلان را در کشم امبه گویند، فرقیکه میان شخ و امبه (Amba) وجود دارد آنست که شخ معمولاً بجای خود قائم بوده و خطر افتیدن ولول و یا غیل شدن آن، غیل (Ghayl) از مصدر غیلیدن بمعنی (لول خوردن) کم باشد و بعضاً با سم اسار (حصار) نیز یاد کنند اما

امبه به همان سنگ‌های اطلاق میگردد که در زمین قائم نباشند، سنگ های متوسطه و قابل برداشت را بنام (کوره Kura) یاد کنند و کوره زیاده تردر ترکی معمول است: مثال ـ نمونه مرد که مینی اکه مه ایقه کوره پیچش که قریبینه بمره (آن مرد رامی بینی برادر کلان من آنقدر کوره زدش که نزدیک بود بمیرد .)

۳۸ـ انگه (Anga) (ك دف ج) اسم علم ـ زن برادر ـ زن کاکا، گاه گاهی (ینگه Yanga) هم تلفظ می شود .

۳۹ـ اورت (Awrat) اسم علم (دك ف ج) زن، اصل آن کلمه عربی و از عورت گرفته شده.

۱ـ (عورت) هرچه موضوع ستر باشد ـ امری که انسان از آن شرم داشته باشد، عضوی که انسان از روی شرم وحیامی پوشاند ، آلت تناسلی ، شرمگاه، شرمجای عو رات جمع ـ عمید).

۴۰ـ ایوزی (Aywazi) عوضی اسم وصفت (دك ف ج) تبدیل و بدل معروفست امادر سابق کلمه (اوضی) بکسی اطلاق میگردید که کسی عوض شخص دیگر به (عسکری) میرفت شاید بمقابل پول یا از روی دوستی و قرابت .

۱ـ (عوض: بمعنی بدل ـ بهار عجم ـ غیاث).

۲ـ عوض: عربی ـ چیزیکه بجای چیز دیگری داده شود ـ خلف جانشین اعواض جمع ـ عمید .)

۴۱ـ ایار (Aiyaar) اسم معنی وصفت نسبتی وهم اسم فاعل (ج ك ف) کنایه ازشخص کاردان وهوشمند، همچنان به شخصیکه مکار باشد نیز اطلاق میگردد اصلا عربی بوده واز (عیار) گرفته شده .

۱ـ (عیار: بسیار آمد وشد کننده ودوره گرد، ولگرد ، تردست، زرنگ ، مرد چالاك وتندرو ـ عمید).

۴۲ـ ایال (Ayaal) اسم (ف ج ك) زن یا تعلقداری. که اصل آن عیال واز عربی گرفته شده.

۱ـ (عیال «بکسر عین» زن و فرزند اهل خانه و کسانیکه نانخور مرد باشند ـ عمید)

۴۳ـ انگور شفاء و انگور تقک (Təqək) انگورهای خودرو که در لب بام ها و دیوارها قرار دارند و دارای دانه های بسیار خوردانند.

۴۴ـ اجره (əjra) اسم مکان و اسم علم جامد (ك د ف ج) اتاق ـ کوته ـ خانه پس خانه و مهمانخانه، اصلا عربی واز کلمه «حجره» است، این کلمه بیشتر در اتاق ملا بچه ها نسبت داده می شود معمولا در مدارس و یا مساجد بزرگ چندین حجره دارد که طالبان در آنجا درس میخوانند و این اسم زیاده تر به همان جاها اطلاق میگردد.

۱ـ (حجره: غرفه ـ اطاق ـ خانه ـ اطاق در مدرسه یا کار وانسرا ـ ناحیه و حجر و حجرات جمع ـ عمید).

۴۵ ـ ارم توتیا (aramtotiyaa) اسم علم جامد (ك ج ف) نوعی از گیاه طبی بوده ازان بمرض چشم استفاده میکنند.

۴۶ـ ارام کار (araamkaar) (حرام کار) کسیکه کارهای سپرده شده را بوجه احسن انجام ندهد و به اصطلاح مردم بدخشان «دلیه پلاش (dalyapalaash) کند این کلمه مرکب معمولاً به مزدورهای که در کارهای محوله صادق نباشند نسبت داده می شود.

۱ـ (باصطلاح بدخشان حرام کار بکسی گفته می شود که کاری را خلاص نکرده بکار دیگری دست زند ـ افغانی نویس)

۴۷ـ اروم (arom) درواز ـ ازحرام گرفته شده و «ارومی (aromai) بمعنی حرام، است» استعمال میگردد.

۴۸ـ اسنی (assani) صفت نسبتی (دك ف ج) کنایه ازشخصیکه باثرخوردن غذا های متنوع وزیاد مخصوصاً درروزهای عید وتویها مریض شود .

۴۹ـ اسار (issaar) حصار) ـ ج ك ـ اسم جامد سنگ‌های بزرگ و بلندی که در کوه ها واقع است .

ازبسکه افت ماضعیفان را حصار اجل است
چشم زخم گرهجوم آردو عار جوشن است ـ بیدل

۵۰ـ اق الله (aqəllah) (حق الله) دروقت برداشتن خرمن هر کس مقداری از گندم ویاحاصله زمین را بنام «خدا» برای فقراء تخصیص میدهدهمان مقدار را بنام حق الله گویند.

۱ـ (دراصطلاح بدخشان «حق الله» یك اندازه گندمی که درسرخرمن بمساکین دهند ـ افغانی نویس)

۵۱ـ اق (aq) (حق) (لك دف ج) اجوره یامزدبمعنی راست وضخیم هم است.

۱ـ (حق ـ ثابت وسزاوار ـ غیاث)

۵۲ـ اق ونا اق (aqo - naa - aq) (حق وناحق) راست و دروغ ـ بی سبب وبی موجب .

۱ـ (حق وناحق: دراصطلاح بدخشان بکسی گفته میشود که از حق کسی چشم پوشی کند ونادیده پندارد ـ افغانی نویس)

۵۳ـ اقارت (aqaarat) (حقارت) (د ك ف ج) حاصل مصدر دشنام دادن.

۵۴ـ اکاك (akkaak) صفت ـ شخص هوشیار وباریك بین که زیاده تر بنفع خود کار کند وبه امراض حیوانی معلومات داشته باشد .

۱ـ (حکاك : در اصطلاح بدحشان بکسی گفته میشود که به مرض خر واسپ تخصص داشته باشد ـ افغانی نویس)

۵۵ـ القه (alqa) (حلقه) (ف ج د ك) اسم علم وجامد وصفت بمعنی تور، جالی مخصوصیکه برای شکار وصید طیور بکار میرود وازدم اسپ ساخته شده است.

۵۶ـ الوای سابری (alwaai saabiri) (حلوای صابری) (ف ج)اسم مرکب وصفت نسبتی نوعی ازحلوا بوده که درروزهای عید سازند وآن ازآردوروغن وبوره ساخته می‌شود. این نوع حلوا ازدیگرحلوا هافرقی زیاد داشته ومیتواند تاچندین ماه خراب وگنده نشو دلذت آن خیلی خوب ورنگ آن زردنخودی است.

۱ـ الوای سفیدك (alwaai səfaydək) اسم مرکب وتصغیر (حلوای سفیدك) که‌ازروغن، آرد و«شیرینی توت» سازند.

۲ـ الوای شیری (حلوای شیری) که‌ازروغن ـ آرد وشیرسازند ـ درواز

۳ـ (حلوا ـ هرچیزشیرینی وحلوای مغزی نوعی ازحلوابغایت سفید است وبدان مغزپسته وبادام بسیارآمیزند ـ برهان)

۴ـ (حلواء پشمی ـ نوعی ازحلوای شیرینی ـ غیاث)

۵ـ الاوه (alaawa) (اسم بمعنی شیرینی ـ درواز)

۵۷ـ امیده (amida)صفت نسبتی (دف‌ك ج)همنام کسانیکه یك نام مشترك دارند. مثلاً هرگاه دونفر«حمید» نام باشند باهم(امیده) اند.

۵۸ـ اوالك (awaalək) حاصل مصدر (ك ج ف د) پرتاب کردن، انداختن و«شکلك (shəkələk)» مکلك مرادف اولك اوالك اصلاً حواله ویا حوالك بشکل تصغیرخواهد بود.

۵۹ـ الاجی (alaaji) اسم آله(ف ج د ج)آله‌ایست که پنبه‌را ازپنبه دانه جدا میکند واصلاً ازحلاجی گرفته شده است.

۱ـ (حلاج ـ کسیکه با دستگاه مخصوص پنبه دانه جدا میکند کسیکه پنبه‌را به کمان میزند پنبه زن ـ عمید) .

۲ـ (حلاجه پیشه حلاج پنبه‌زنی، پنبه پاك کنی ـ عمید).

۶۰ـ ایون (aiwon اسم عام (درواز) حیوان.

۱ـ ایون بچه ـ نوعی ازدشنام بمعنی بچه حیوان ـ درواز.

۲ـ ایون (aiwon) ازوقت، ایونی بمعنی ازوقتیکه. (دنبال کنید)

تتبع و نگارش : عبدالله امیری

تحقیقاتی دربارهٔ عدد هفت

- ۲ -

هفت آسمان:

تذکره ایست معروف در تحقیق مثنوی وچگونگی شرح حال و بیان افکار مثنوی سرایان دری (۱)

هفت آبا:

کنایه از هفت آسمان باشد چنانکه مولوی بلخی در دیوان شمس گوید:

از چار مادر بر ترم و از هفت آبا نیز هم
من گوهر کانی بدم اینجا بدیدار آمدم

زمانه را زپی زادن چنو فرزند
عقیم گشت چهار امهات و هفت آباش ـ سنائی

به صد قران بنزاید یکی نتیجه چو تو
زامتزاج چهار امهات و هفت آباء (۲)

هفت آسیا:

کنایه از هفت فلك است که هر فلك کنایه از هر آسمان باشد و فلك زحل فلك مشتری، فلك مریخ، فلك آفتاب، فلك زهره، فلك عطارد و فلك قمر باشد (۳).

مولوی بلخی ثم رومی در دیوان شمس هفت فلك را چنین بیان نموده است:

صبحدم از نرد بان گفت مرا پاسبان
کز سوی هفتم فلك دوش شنیدم خموش

سالها از تك فروماند به سیر
هفت افلاك از یکی جولان من

۱ـ هفت آسمان تالیف مولوی آغا احمد علی احمد ـ تهران (۱۹۶۵)

۲ـ ص ۵۴۰ فرهنگ ادبیات فارسی دری ـ دکتور زهرای خانلری «کیا»

۳ـ (ص ۱۲۱۷) برهان قاطع و غیاث اللغات

سریر هفت فلك تخت تست گرچه کنون
زدست طبع گرفتار چار دیواری
هفت فلك راجگرخون شود ازاین خطر
راست بگویم مرنج سخت جگر عاشقی

انوری گوید : (دیوان‌شمس)

هفت فلك شدگواه وهشت پی ازدل
نه ره وده بار درمدح توسفته
با مکان توزمین مه بود ازهفت فلك
با کمال توجهان که بود ازیك خردل
زیرلگد نحوس هستی
هرهفت فلك شکسته طارم

سنایی گوید :

دادهٔ هرهفت فلك بذل کرد
زادهٔ هر چار گهر باز داد
تا براین هفت فلك سیر کند هفت‌اختر
هم‌چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ

«فرخی»

هفت فلك را بطبع خاصه براهل هنر
رسم گرفته زدن خوی دغا باختن

هفت طبق : (سنائی)

کنایه ازطبقات آسمان و هفت طبقه زمین است (۱) وبابلیان بهفت طبقه

۱- ص (۱۲۲۱) برهان قاطع

زمین وهفت طبقه آسمان معتقد بودند بدین معنی که برای هریك ازسیارات فلکی وآسمانی قایل بودند وهم چنان زمین نزد اهل هند هفت طبقه است که آنرا (سپت تال) میگویند وهر طبقهٔ این یك نام دارد: اتل (۱) بتل (۲) سوتل (۳) تلاتل (٤) مهاتل (٥) رساتل (٦) و پاتال (۷) ولی آسمانها که آن را «گگن» (۸) میگویند نزد اهل هند هشت است. هفت از آن مقر هفت کواکب سیاره است که زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد وقمر باشند وآسمانی که جمیع ثوابت در آن اند آنرا هشتم میدانند وهمین آسمان را حکمأ فلك هشتم و فلك ثوابت میگویند که بزبان اهل شرع کرسی است (۹)

عجب علمیست علم هیأت عشق — که چرخ هشتمش هفتم زمین است- حافظ

مسعود جوان بخت وجوان عمر که چون او — بر نه فلك وهفت زمین شاه وسری نیست

(سنائی)

سجده گاهم را از آن رو لطف حق — پاك گردانید تا هفتم طبق

(مولوی)

متهم چون دارم آنهارا که حق — کردامین مخزن هفتم طبق-مولوی

گنج های خاك تا هفتم طبق — عرضه کرده بود پیش شیخ حق- «

بر سر هفتم طبق در من نیرزد هشت خلد

بیش می ارزد دوعالم بر گهر یك گوهرم-عطار

هفت چرخ کنایه از هفت طبقه آسمان باشد:

مفخر دهری به ده زبان و به نه روی — هشت جنان، هفت چرخ، مدح تو گفته

(انوری)

---

1 - Atal (Atala) 2- Batal (vitala)

3- sutal (sulala) 4- Tal â tal (tal â tala) 5- Mah â tal (Mah â tala)

6- Ras â tal (Ras â tala) 7- p â tal (p â tal (p â tala) 8- Gagan (Gayana)

۹- رك : ص (۹۷) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم مرحوم داکتر محمد معین .

وگرچه بام بلند است با م هفتم چرخ گذشته است از آن بام نردبان سماع
(دیوان شمس)

اگر به خشم بود چرخ هفتم از تو بری بجان تو که نترسی و هیچ غم نخوری
(دیوان شمس)

ز خـا شاك تا هـفت چـر خ بلند هوا آتش و آب وخاك نژ ند - « «

هفت چرخ وچار طبع و پنج حس محرم نیند
خیمهٔ عشرت برون زین هفت و پنج وچار زن
(سنائی)

تو مرد ره چه دانی زیرا که مرد ره را اول قدم درین ره بر چرخ هفتمین است (عطار)

عشق را باهفت چرخ وشش جهت آرام نیست
لاجرم نه بار هفت و نی غم شش می کشد - «

پیش خلق ایشان فراز صد که انـد گام خود برچرخ هفتم می نهند (مولوی)

لطف اند ر لطف ا وگم می شو د کا ن سفلی بر چرخ هفتم می رود - «

بحیـله پـا یگه همـتش همی طلبد ازین قبل شده برچرخ هفتمین کیوان (فرخی)

کز برون هفت چرخ وچار طبع است این سخن
بار گاهش هم برون از هفت وهشت وچار زن
(سنائی)

عدم بر اندسیلاب برجهان وجود چنانکه خورد کند موج هفت چرخ نگون (۱)

هفت سقف:

کنایه از هفت آسمان باشد (۲) .

افـر اخـته ر ایـت جـلا لـت بـر طـر ه هفت سقف مینا (عطار)

۱- کتاب دری صنف ۱۲ طبع کابل ۱۳۵۱ تالیف خلیلی .

۲- ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

بهفت اختر علو و بهفت کشور سفلی بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما

(عطار)

هفت پدر :

بکسر بای فارسی بمعنی هفت بانو است که کنایه از هفت آسمان باشد و نیز کنایه از سبعه سیاره است زیرا آنهارا آبای علوی خوانند (۱).

فردوسی گوید :

پس از اردشیرش به هفتم پدر جهاندار ساسان بدان تاجور

هفت گردون :

کنایه از هفت آسمان و کائنات باشد. چنانکه مولوی گوید:

آن دعا از هفت گردون در گذشت کار آن مسکین به آخر خوب گشت

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی مرد معنی باش و گام از هفت گردون در گذر

(سنایی)

هفت گردون را در آرم زیر پر گر فرود آری بدین سر گشته سر

ـ منطق الطیر عطار

گفت نامی که زهولش این بصیر هفت گردون باز ماند از مسیر

ذرهٔ از برق قهرش گر بر افتد بر سما نه فلک چون هفت مرکز باز ماند از مدار

مرد باش و بر گذار از هفت گردون پای خویش تا شوی رسته ازین الفاظهای قیل و قال

(سنائی)

هفت پرده :

اشاره به پرده های چشم است و کنایه از هفت آسمان نیز باشد و هفت پردهٔ

۱ـ ص (۱۲۱۸) برهان قاطع .

سازرا نیز گویند (۱) وموسیقی هند را نیز هفت سر (بضم سین) باشد واینک هر سر (بضم سین) را نام می بریم .

۱ ـ ك هرح که آنرا سر (بضم سین) نیز گویند .

۲ـ رکهب .

۳ـ کندهار .

٤ـ مدهم .

٥ـ پنچم ، بفتح بای فارسی وسکون نون وجیم فارسی مفتوح .

٦ـ دهیوت ، بکسر اول یای مخلوط التلفظ و یای مجهول وفتح واو ، تای فوقانی

۷ـ نکها وبکسر نون باشد (س ـ ر ـ که ـ م ـ پ ـ ده ـ ن) اشاره بدان هفت سر (بضم سین) با شد ، بحرف اول اسامی این دال وها مجموع یك حرف است واین هفت را درعرف هندیان (سرگم) گویند . (۲)

نت (Nut) :

الفبای مخصوص موسقیی است که مرکب ازهفت گام باشد .

گام (Gamme) : عبارت ازهفت صوت متوالی که بطوری طبیعی در فواصل معین واقع شده باشد. هریك ازا صوات گام را بایك نت Nut موسیقی تعیین میکنند . برای نامگذاری نت (nut) هادرزبان لاتین حروف اول سرود (سن ژان) را انتخاب کرده اند وامروز در فرانسه وسایر کشورهای لاتین این ترتیب معمول است . اما درالمان وانگلستان مانندیونان باستان حروف الفبا را بکاربرند. (۳)

عطار در قسمت هفت پرده چشم گوید :

اندرسواد فقرطلب نوردل که چشم درجوف هفت پرده تاریك نوریافت

۱ـ ص (۱۲۱۸) برهان قاطع .

۲ـ ص (٤٥٧ـ٤٥٨) غیاث اللغات

۳ـ ص (۱۷۰) قسمت موسیقی دایرة المعارف از پرویز اسدی زاده وسعیدی محمودی .

هفت گنبد :

بمعنی اول هفت کره است که هفت آسمان باشد وهفت گنبد بهرام گور را هم میگویند و بهفت منظر نیز شهرت دارد (۱)

هفت رواق :

کنایه ازهفت آسمان است.

درین سرا چه شش گوشه مربع طاق منور است ز یك شمع بزم هفت رواق ـ خلیلی

بدوست رویی پاکیزگان هفت رواق به شرمناکی دوشیزگان هفت سرا ـ عطار

این هفت حصار بر کشیده بر هزل نباشد آفریده

وین هفت رواق زیر پرده آخر به گزاف نیست کرده (۲)

ونیز هفت آسمان را کنایهٔ بنام های ذیل یاد کنند : هفت بنیان، هفت پوست هفت پیکر، هفت چتر آبگون، هفت خراس، هفت خروار کوس، هفت طارم هفت منزل، هفت ایوان، هفت بام، هفت پرکار، هفت بناو غیره (۲)

هفت آسمان دردیوان شعرأ:

هفت آسمان بردرم درهفت دریا بگذرم

چون دلبرانه بنگری درجان سرگردان من ـ دیوان شمس

این چراغ ومشعل هفت آسمان خاکیان راآمدی مهمان بلی ـ «

ازچهار وپنج بگذر درشش و هفت منگر

چون از زمین برآیی هفت آسمان ببینی ـ دیوان شمس

هفت آسمان چو دیدی درهشتمش ملك شو

پا برسر مکان نه تا لامکان ببینی ـ «

۱ـ ص (۱۲۲۱) برهان قاطع .

۲ـ دری صنف (۱۲) سال (۱۳۵۰) چاپ دوم تالیف استاد خلیل الله « خلیلی »

۳ـ برهان قاطع.

ترا یار هومان بس و باد مان

نگهبان خداوند هفت آسمان - فردوسی

روح داند گشت گرد حلقه هفت آسمان

ذهن داند خواند نقش نفخ جان چون انبیا - سنایی

چون بدین هفت آسمان پویند با تر دامنی

چون کند نقش سلیمان دیو بر روی ازار؟ - سنائی

نیست اندر هشت جنت کس چنو با قدر و جاه

نیست در هفت آسمان دیگر چنو یك محتشم - «

گو! ای گزیده ملك هفت آسمان

ای خسرو بزرگ وامیر بزرگوار - منوچهری

چو ایزد شاید ملك هفت سموات

بر هفت زمین بر ملك و شاه تو شاهی - منوچهری

خجسته ای ز همه خسروان بفضل و هنر

بقدر و منزلت از هفت آسمان بگذر - فرخی

گلی لیکن ز تو تا سرخ گل چندان میان باشد

که از قدر بلند شاه تا هفت آسمان باشد - فرخی

خواجهٔ سید اسعدی آنکه از اوست

هر چه سعد ست زیر هفت سماء - «

وآنچه بر رست از زمین دلم

فوق هفت آسمان همی یابم - عطار

این خود چه نقطه است که غرق طواف اوست

هفت آسمان مقیم چو پرکار آمده - عطار

جمله رویار وی، پشتا پشت وهم در د آمدند
نعره وفریاد اوهفت آسمان برداشتند ـ عطار

راه او تا بجا بود سخنت
برتر از هفت آسمان گفتن ـ «

چون دید آفتاب که آن ماه هشت خلد
از روی خود زکات به هفت آسمان دهد ـ «

یقین میدان که چشم جان چنانست
که در هر ذره این هفت آسمان است ـ «

گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است
گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند
حافظ

خواست تا بشناسد او را در زمان زو نگشت آگاه در هفت آسمان ـ منطق الطیر عطار

تن بر هنه کرد یوسف آن زمان غلغلی آفتاد در هفت آسمان ـ «

سایران در آسمان های دیگر غیر این هفت آسمان مشتهر ـ مولوی

از پی نظاره اش حورجنان کرده بر آفاق هر هفت آسمان ـ «

زین خبر خون شد دل دریا و کان زین خبر لرزان شود هفت آسمان ـ «

اصل این شاخ است از نارود خان اصل آن شاخ است هفتم آسمان ـ «

گروی این است ای برادر چیست آن پر شده از نور او هفت آسمان ـ «

بدوست رو بی پاکیزگان هفت رواق به شرمناکی دوشیزگان هفت سرا ـ عطار

تا هفت سپهر و چار طبع اند آمیخته ز امتزاج با هم ـ انوری

افروخته رایت جلالت بر طره هفت سقف مینا ـ عطار

بهفت اختر علو و بهفت کشور سفل بهفت مفرش ارض و بهفت سقف سما ـ عطار

هفت اورنگ:

کنایه از هفت ستاره است که آنرا عربان بنات النعش خوانند و آن بصورت خرس است و بعربی (د ب) گویند و از جملهٔ چهل و هشت صورت فلك البروج باشد و د ب اکبر همان است و بمعنی هفت تخت هم هست زیرا اورنگ را میگویند و کنایه از هفت آسمان هم باشد و بحذف همزه هم آمده است «هفتورنگ» باشد. (۱)

و هفت اورنگ را بنامهای ذیل نیز خوانده اند: هفت برادران، هفت خواهران، هفت داوران و دو صورت فکلی به هفت اورنگ موسوم است: هفت اورنگ کهین یا دب اصغر یا ضواجع یا سریر و یا بنات النعش صغری (۲) و هفت اورنگ مهین یا دب اکبر (۳) یا بنات النعش کبری و یا دختران نعش بزرگ.

عادةً هفت اورنگ بصورت اخیر اطلاق شود و آن چنانچه گفته شد. بشکل خرس است و از کواکب او بیست و هفت در داخل صورت و هشت در حوالی باشند، چهار از آن جمله را که برشکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر ذنب النعش کبری خوانند و بنات النعش صغری برابر اوست از جهة مخالف. فرخی گوید. (٤)

بدان امید که روزی بدست گیرد شاه چو پهنهٔ گهر آگین شدست هفت اورنگ
خزینه های پر از بس درم چو پروین پر همی پراگند از بس عطا چو هفت اورنگ

۱- برهان قاطع چاپ دوم.

۲- Grande ourse

۳- Petite ouerse

٤- ص (۱۰۲) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم داکتر محمد معین.

هفت اورنگ جامی (۱):

هفت اورنگ کتابیست دارای هفت مثنوی که بمنزلهٔ هفت برادراند که بهفت اورنگ بلغت فرس قدیم عبارت ازهفت برادران باشد که هفت کوکبند در جهة شمال ظاهر وبرحوالی دایر نامزد شوند چنانکه گوید :

این هفت سفینه درسخن یکرنگ اند
وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند
چون هفت برادران برین چرخ بلند
نامی شده در زمین بهفت اورنگ اند

هفت اورنگ جامی دارای این هفت بخش است : -

۱ـ استاد نور الدین عبدالرحمان بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد از شعرا ونویسندگان فاضل وبنام سده نهم هجریست. میلاد جامی در جام ولایت هرات هنگام نماز خفتن هفت ازشعبان مانده بسال (۸۱۷) هجری اتفاق افتاده است ووفات این صوفی بزرگوار در ولایت هرات روز پنج شنبه هجدهم محرم الحرام سال (۸۹۸) هجری اتفاق افتاده است . چون مولد این دانشمند ولایت جام هرات است بناء دانشمندان را عقیده بر این است که نسبت به شهر جام تخلص خود را جامی مانده است چنانکه گوید :

مولدم جام ورشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلصم جامی است

آثار جامی :

برای اینکه این بحث بطول نینجامد ، لازم دیدم تنها از آثار گزیده اش نام ببرم: اعتقاد نامه ، شواهد النبوه ـ لوایح در سیر وسلوك صوفیه ـ ارکان حج ـ اشعه اللمعات ـ نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص در تصوف ، تجنیس خط ، رساله صغیر . حلیه حلل، الوافیه فی علم القافیه ـ نفحات الانس ـ چهل حدیث ـ بهارستان ـ منشات ـ تفسیر قران کریم تا آیه فارهبون ـ رساله موسیقی ـ رساله متوسط در معمی ـ نقد النصوص ـ مناقب جلال الدین بلخی ـ رساله فی الواحد ـ صرف فارسی ـ دیوان قصاید وغزلیات ـ مثنوی هفت اورنگ ـ رساله عروض ـ رساله در وجود وغیره است .

۱ ـ سلسله الذهب: ۲ که بروزن (فاعلاتن مفاعلن فعلن) یعنی بروزن حدیقهٔ سنایی وهفت پیکر نظامی سروده شده‌است ومشتمل برحکایات وتمثیلات است.

۲ـ سلامان وابسال: بروزن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) یعنی بروزن منطق الطیر شیخ عطار ومثنوی مولانا جلال الدین بلخی قدس سرهما (بشنو از نی چون حکایت میکند) سروده شده‌است وقصه مزبور افسانه ایست فلسفی مشحون از حکایات شیرین وبدیع.

۳ـ تحفة الاحرار: بروزن (مفتعلن مفتعلن فاعلن) بروش مخزن الاسرار نظامی وآنچه استادان سخن درجواب آن گفته اند مانند امیرخسرو دهلوی، خواجوی کرمانی وغیره.

٤ـ سبحة الابرار: بروزن (فاعلاتن فعلاتن فعلن) سروده شده است.

٥ ـ یوسف وزلیخا(۱) بروزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) یعنی بروش ویس ورامین فخرالدین اسعدگرگانی وخسروشیرین نظامی سروده شده است.

٦ـ لیلی و مجنون: بروزن (مفعول مفاعلن فعولن) یعنی بروزن لیلی و مجنون نظامی بیان گردیده است.

۷ـ خرد نامه اسکندری: بروزن (فعولن فعولن فعولن فعول) که براین وزن

۱ـ زلیخا: بضم اول وفتح لام بر وزن سویدا در بهار عجم ومدار وبرهان آمده است وهم چنان نویسند که زلیخا تصغیر زلخا است که صفت مشبه ومونث از لخ ماخوذ اززلخ باشد که با لفتح بمعنی جای لغزیدن پاست. چون زلیخا بحسن وجمال محل لغزیدن پای عقل بینندگان بود لهذا بدین اسم میباشد یا انکه کمال لطافت وصفای بدنش باعث به محل لغزیدن مناسبش دیده وزلیخا نامش کردند. این تصغیر به جهة ترحم ومحبت است یا برای تعظیم وبعضی محققان نوشته اند که مولد زلیخا ملك مغرب است اسم اصلی او بزبان سریانی رعیل بود واسم زلیخا که شهرت دارد، وضع کرده عربست وآنچه لفظ زلیخا درمردم بفتح اول وکسر لام شهرت دارد غلط است زیرا که هیچ وزنی از اوزان علم صرف موید صحتش نمیشود وبعضی گویند که زلیخا بفتح اول وکسر لام هم درست باشد. (ص ۲۰۹ غیاث اللغات، صراح ومنتخب).

شاهنامه‌فردوسی طوسی یعنی بر وزن معروف (توانابود هر که‌دانابود) و اسکندر نامه نظامی و بوستان شیخ سعدی و فراق نامه سلمان (رح) تحریر یافته است .

قطعه :

حاجیان عجم بهفتو رنگ — در حرم گر نشیدی انگیزند

فصحای عرب چوسبعیات — ازدر کعبه اش در آویزند

هفت‌اورنگ‌در دیوان‌شعرا:

دست جود تو جان ساخته با هفت اقلیم

پای قدر تو دل تاخته با هفتو رنگ - سنایی

با مجال سخات هفت اقلیم

تنگ میدان بسان هفتورنگ - «

تا برین هفت فلك سیر کند هفت اختر

هم چنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ - «

بدان امید که روزی بدست گیرد شاه

چو پهنه گهر آگین شده‌است‌هفت‌اورنگ - «

شوکت جامی نگر کز نور رحمانی هنوز

میکند برهفت اورنگ معارف قیصری - «

هفت‌دریا:

هفت دریامعمولاً درادبیات دری بدین مفاهیم آمده است :

اول - دریای اخضر که عرض آن پانصد فرسنگ باشد وجزایر آبادبسیار دارد و یکی ازجزایر آن سراندیب است برجانب شرقی آن چین وبغربی آن یمن

۱- ص (۳٦) مقدمه هفت اورنگ تصحیح اقای مرتضی ، مدرس گیلانی تهران مسجد سلطان-ابان ۱۳۳۷ خورشیدی .

وشمالی هند و به جنوبی آن دریای محیط و طول این بحر هزار فرسنگ(۱) است .

دوم ـ دریای عمان به جانب شرقی آن فارس وغربی آن قصبهٔ عمان و ازهمین سبب آنرا بحر عمان گویند و برشمال آن عراق عرب وخوزستان و جنوبی بحر هند و طول این دریا یك صد و هفتاد فرسنگ است .

سوم ـ دریای قلزم چه قلزم شهریست کوچك بر کنارهٔ دریا که دریای ایان نام خوانند و آنرا بحر احمر نیز گویند وطولش برابر طول ربع مسکون و عرضش چهارصد وشصت فرسنگ باشد

چهارم ـ دریای بربر و برابر آن بحر است از بحر هند وجزیره قنیلو از بلاد فرنگ درین بحرست که در عهد خلفای عباسیه مسلمانان آنرا فتح کردند و طول این بحر یك هزار و سه صد فرسنگ و عرضش متفاوت است. در بعضی محل در سه فرسنگ نهایت پهنایش دوصدوشصت فرسنگ است .

پنجم ـ دریای اوقیانوس که بلاداقصای ملك مغرب بساحل این بحر منتهی میشود وجزایر خالدات درین بحر است و ابتدای این ازخط استوا بجانب مغرب و چون این بحر بر شمالی وغربی رومیه وفرنگ است بحر ظلمات نیز خوانند، در آنجا نور آفتاب کمتر رسد بوقت نصف النهار مثل صبح صادق روشن بود طول این بحر یکهزار و سه صد و سی و شش فرسنگ است .

ششم ـ دریای قسطنطنیه که آنرا بحرالروم نیز گویند طولش از بحر رقان که شعبه بحر محیط است تا بقلعچه سکندریکهزار و سه صد فرسنگ است، عرضش از اسکندریه دیار فرنگ دوصد و شش فرسنگ است .

۱ـ (بفتح فاوسین) مقیاس مسافت قریب شش کیلومتر ، پرسنگ هم گفته شده بعربی فرسخ میگویند (ص ۷٦٤) فرهنگ عمید سال (۱۳٤۲) .

فردوسی گوید :

کشیدند بر هفت فرسنگ نسخ فزون گشت مردم زمور وملخ

هفتم ـ دریای اسود که آنرا بحر ازاق نیز گویند چه ازاق موضعیست و ساحلش برجانب شرقی آن طاهان است و آن ملک جد چنگیز است . که بدشت خفچاق مشهور است و طول این دریا یکهزار و سه صد میل است و از کعب الاخیار رضی الله عنه روایت کنند که حق تعالی هفت بحر بدین تفصیل آفریده است :

۱ ـ بحر محیط که آنرا بنطش نام باشد .

۲ ـ بحر قیس . ۳ ـ بحر اصم . ٤ ـ بحر مظلم . ٥ ـ بحر مرماش . ٦ ـ بحر ساکن .

۷ ـ بحر ماکی : این بحرها یکی بر دیگری محیط است (۱)

هفت دریا در دیوان شعراء :

هفت آسمان بردرم در هفت دریا بگذرم
چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من

دامن رستم تکاند برسراین هفت خوان
دست غیرت تا غبار از دل زداید مرد را

«بیدل»

از دیوان شمس تبریزی :

در رهٔ عشقت کجا باید ولد — چون ورای هفت دریا آمدی

هفت دریا گر شود کلی مدید — نیست مر پایان شدن را هیچ امید

وانگه آن دریای ژرف بی پناه — در رباید هفت دریا را چو کاه

چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گر روزی
برآید از دلم آهی بسوزد هفت دریا را ـ سعدی

۱ـ ص (٤۹٥) غیاث اللغات چاپ بمبئی.

بخاصیت تو روی عالم فروز
از قصر هفت دریا بر گذشته ـ عطار

هفت دریا را ز کوه از بحر چشم من گشاد
لاجرم هر هفت را هفتاد کشور یافتم ـ «

قطرهٔ کز بحر وحدت شد سفیر
هفت بحر آن قطره را باشد اسیر ـ مولوی

از منطق الطیر عطار :

گفت ما را هفت دریا نار و نور — می بباید رفت راه دور دور
چون کنی این هفت دریا باز پس — ماهی جذبت کند در یک نفس

(در شمارهٔ دیگر)

نقد آثار و پدیده های ادبی

شاه تواب لطیفی

نمایشنامه توپاز و تاثیر ادبی آن

علاقه فرهادی را بـه ادبیات ومخصوصاً ادبیات دراماتیك از آن زمانـی بخاطر دارم که در لیسه استقلال در دوره متوسطه مشغول تحصیل بودم و او که چند صنف بالاتر از من بود همیش باهم صنفان خود برای تمثیل و به ستیژ آوردن بعض درامه هاسهم فعال می گرفت . و براستیکه در آن روزها فعالیت نمایشهای دراماتیك در لیسه استقلال بهترین سرگرمی سالم و اکادیك برای شاگـردان بود، زیرا عموماً نمایشنامه هایـی بروی ستیژی برآمد که شاگردان قبلاً آن را درمضمون لسان فرانسوی مطالعه و تحقیق میکردند. بیاد دارم در آن روزها نمایش درامه ها ازطرف شاگردان دریکی از اتاق های درسی که نسبتاً کلانتر می بود، صورت میگرفت و ازبس جای ضیق می بود ما شاگردان متوسطه خود را بسیار خوشبخت حس میکردیم که اگر همینقدر میتوانستیم که از بیرون از پشت شیشه اتاق تنهاصدای محصلین را در حین نمایش بشنویم. بعد تر این تکلیف اندکی رفع شد زیرا با تعمیر یك اتاق سپورت در آن لیسه شاگـردان توانستند که با شرایط نسبتاً بهتر در آنجا نمایشهای دراماتیك اجـراء نمایند . اکنون که لیسه استقلال دارای یك ادیتوریم فوق العاده وسیع وعصری گردیده است ومقامات آن لیسه آرزو دارند که نمایشنامه توپاز ترجمه روان فرهادی را بـروی ستیژ

آورند . این اقدام نیك قدم بزرگی درراه معرفی بهتر ادبیات دراماتیک خواهد بود .

واضح است که یکی از اهداف مهم فرهادی در ترجمه توپاز عبارت از تحقیق وانکشاف درمحاوره عامیانه زبان دری میباشد که من این علاقه اورا تقریباً شش سال قبل در کتابخانه یونیورسیتی کلیفورنیا دریافتم. یونیورسیتی کلیفورنیا که در نزدیکی ساحل بحر الکاهل واقع میباشد یکی از دورترین نقاط دنیا از افغانستان میباشد. من بحیث محصل این یونیورسیتی روزی در کتابخانه آن درجستجوی آثاری راجع به ادبیات دری بودم که دور از انتظار چشمم به کتابی افتاد که نویسنده آن روان فرهادی بود، من که در آن دورترین سرزمین از وطن همیش به آرزوی این بودم تا بتوانم افغانستان را بمردمان آن سرزمین خوبتر معرفی نمایم دیدن کتاب زبان محاوره افغانستان اثر روان فرهادی باعث فوق العاده خوشی من گردید ووجود یك کتابیکه نویسنده آن یك افغان باشد درچنین یك کتابخانه بزرگ دنیا مایه افتخار من گردید . و ازهمان روز بود که من متوجه کنجکاوی و تحقیق روان فرهادی درموضوع زبان محاوره دری گردیدم و اینك ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل یك خدمت بزرگ دیگر درین راه میباشد . ترجمه نمایشنامه مشهور توپاز بزبان محاوره کابل درعالم ادبیات برای ما دارای ارزش های زیادی میباشد ولی من تنها میخواهم که درینجا ازیك نکته خاص آن متذکر شوم که این نکته عبارت است ازضرورت ما بیك املای خاص محاوره عامیانه زبان دری که دارای یك اساس علمی باشد. طبیعی است که این اثر به حیث بهترین مأخذ برای تحقیق وبحث درینباره میباشد . مترجم درحقیقت به ابتکاری دست زده است که مادرزبان دری فوق العاده به آن سر وکارداریم، اما تاکنون کسی چندان متوجه این نکته مهم نگردیده است . این

ابتکارعبارت از بحث و تحقیق در باره زبان‌محاوره کابل، بقید تحریر در آوردن این محاوره درچوکات یك املای خاص میباشد . درزبان دری‌ما از جهات مختلف بیك املای‌صحیح‌وقبول شده‌محاوره عامیانه شدیداً احتیاج داریم . ومادرحیات روزمره خود درموارد‌ذیل بیشتر به این احتیاج برمیخوریم .

اول نقش نمایشنامه ومحاورهٔ عامیانه درعالم ادبیات :

وقتی ازعالم ادبیات یادمیکنیم طبعاً نویسندگان بزرگ دنیا را بخاطر می‌آوریم . درقطاراین نویسندگان بزرگ نام هایی مثل شکسپیر،ویکتورهوگو مولیر، گوگول، چخوف و برناردشاوبحیث شکل های درخشان جهان ادبیات همیش دنیای ادب را روشن نگهداشته اند .واین نویسندگان مشهور جهان زیاد ترتوسط نمایشنامه های خود نفوس دنیا راتحت تاثیرخوددرآورده اند . بطور مثال درحالیکه مقام‌شکسپیر درعالم‌ادبیات به جهانیان روشن‌است نکته‌قابل ذکراینست که از امروز که‌ازشکسپیر درحدودسه‌صد واند سال میگذرد بازهم بقرار را پور « Index Translationum » نویسنده‌ایکه آثارش بیشتر از همه در سال (۱۹۷۰) دردنیا ترجمه شده است، شکسپیر میباشد.مقصد من ازذکرنقش نمایشنامه درعالم‌ادبیات این‌است که میخواهم بگویم که اکنون وقت آن‌رسیده است که‌ادبای پیشقدم کشورمانیز باید متوجه اهمیت‌نمایشنامه درعالم‌ادبیات گردند ،وطبعاً وقتی کسی در کشور مانمایشنامه‌می نویسدباید بزبان عامیانه بنویسد وواضح است که محاوره عامیانه مقتضی یك املای خاص میباشد که متأسفانه هنوزمادرین عالم یك‌املای مروج و قبول شده که حیثیت یك املای ستندردوعلمی‌رادارا باشد، نداریم‌ودرحالیکه داراماتیست های ماهر کدام‌بنوبه خودیك املای خاص‌ومختلف ازیکدیگرراطرح کرده اند . خوانندگان هنوز

بخواندن چنین یك املا آنقدر آشنا و عادی نشده اند که آن را بتوانند بدون تکلیف و بصورت ساده و روان بخوانند.

درین جا مراد از تذکر این سخن عبارت است از همان اثبات موضوع عدم املای خاص و قبول شدهٔ که حیثیت علمی و ستندارد را دارا باشد. تا تمام نویسندگان همیش همان یك املای مشخص را بکار ببرند، تا از یکطرف خود نویسندگان به این املای خاص عادت بگیرند و از طرف دیگر خوانندگان نیز به همان یك املای مروج آشنایی حاصل کنند و خوبست که ترجمه نمایشنامه توپاز بزبان محاوره کابل یك بحث و مأخذ خوبی را برای طریق یافتن یك املای صحیح تر و قبول شده بمیان آورده است.

دوم ـ محاوره عامیانه در تدریس زبان دری برای خارجیان:

همانطوریکه برای نمایشنامه نویسی ما بیك املایی که تلفظ محاوره عامیانه را بیان کرده بتواند شدیداً ضرورت داریم و در تدریس زبان دری برای خارجیان نیز این ضرورت حس میگردد. همه میدانیم که خارجیانی در کشور ما وجود دارند که وقتی میخواهند زبان دری را بیاموزند نظر به احتیاج روزمره و فوری خویش اولتر آرزو دارند محاوره عامیانه را بیاموزند تا هرچه زودتر در تماس با مردم مقصد خویش را بزبان افاده کرده بتوانند و همچنان سخن جانب مقابل را بزبان دری آسانتر فهمیده بتوانند، پس استادانیکه شاگردان خارجی را درس میدهند مجبور اند که یك املاییکه تلفظ عامیانه را بیان کند بکار ببرند، ما بارها دیده ایم که نسبت عدم یك املای قبول شده و مروج محاوره عامیانه بازهم املای یك استاد نسبت به املای استاد دیگر فرق دارد که در نتیجه اسباب تکلیف شاگردان خارجی را فراهم می سازد، بنابرین بوجود آوردن یك املای صحیح و قبول شده برای محاوره عامیانه بمقصد آسانی در تدریس زبان دری برای شاگردان یك امر

ضروری میباشد. چون مواد چاپی بصورت یك کتاب بزبان محاوره عـامیانه وجود ندارد لذا استفاده از نمایشنامه هـایـی که بـزبان محاوره عامیانه در قید تحریر درآورده شده باشند یك طریق خوب برای حل این مشکل میباشد.

سوم ـ محاوره عامیانه در سخنرانی:

هدف اصلی که در اماتیست‌های زبان‌دری را مجبور می‌سازد تا نمایشنامه‌های خودرا دریك املای محاوره عامیانه در قید تحریر در آورند این است که آنها میخواهند اثر و گـفتار شان طوری از زبان کرکترها بیان گردد تا شکل طبیعی وواقعی راداشته باشد. وواضح است که دایلوگ ها و لو به هرسویه باشد بهتر آنست که بصورت ساده و عامیانه ادا گردد. پس روی همین هدف است که برای موثر و طبیعی بودن نطق‌ها، کنفرانس‌ها، مصاحبه‌ها، وغیره سخنرانیهاییکه در آنها استعمال جملات ادبی از روی کاغذ مناسب نمیباشد زبان عامیانه و طبیعی ضروریست ما بارها در کنفرانس ها و همچنان در رادیو شنیده‌ایم که کسانیکه سخنرانی خودرا بدون استعمال کاغذ بزبان عامیانه ادامی نمایند تا چه اندازه مؤثر تر و طبیعی تـر نسبت به کسانی میباشند که از روی کاغذ بصورت بسیار ادبی قرائت میکنند. ولی اگر این نوع سخنرانی‌ها بزبان عامیانه بیك املای خاص بروی کاغذ تحریر گردد، درصورت استعمال کاغذ و یاغیر آن باز هم سخنرانی شان مؤثر تر و طبیعی تر واقع میگردد. پس همانطوریکه برای نمایشنامه نویسی و تدریس زبان دری به خارجیان بیك املای خاص محاوره عامیانه زبان دری ضرورت شدید داریم برای سخنرانی های بهتر و موثر تر به زبان دری، یکبار دیگر ما این احتیاج شدید را احس میکنیم.

چهارم ـ محاوره عامیانه در کارتون ها:

اهمیت کارتون ها در عالم مطبوعات آنقدر واضح و موثر است که حاجت به بیان بیشتر ندارد. تصویرهایکه بشکل کارتون بیانگر شخصیت هامیباشند مانند

کرکترهای یك نمایشنامه بزبان محاوره عامیانه حرف می زنند، بنابرین برای کاپشن هر کارتون بزبان دری یك املا ی خاص که تلفظ عا میانه رابیـان کند ضروریست .

اینکه من بایك نظر بسیار مختصر از احتیاج شدیدما بیك املای که تلفظمحاوره عامیانه رابیان کند درفوق یادآورشدم وامیداست که استادان دیگرادبیات دری مانند روان فرهادی بصورت عمیقتر درچوکات تحقیقات علمی درین موضوع کنجکاوی و تتبع خودرا ادامه بدهند.

درنمایشنامه توپاز ،فرهادی تنهامحاوره کابل راموردداستعمال وبحث قرار داده است. مامیتوانیم که محاوره دیگر نقاط افغا نستان را نیزبه همین اسـاس بصورت جداگانه تحقیق نماییم .

به عقیده من یك راه حل فوری وموثر برای مشکل املای محاو ره د ری این خواهد بود که به ابتکارورهنمایی روان فرهادی انجمنی مرکب از کسانیکه بزبان محاورهٔ دری مینویسندتشکیل گردد واین انجمن برای تلفظ محـاور ه یك املای علمی وقبول شده راطرح نماید تاتمام نویسندگان و خوانند گان به همان یك املای خاص ومشخص آشنائی وعادت حاصل کنند .

سید یوسف (صاحبزاده)

از گذشتگان گمنام:

«ملا باز محمد»

افغانستان مهد زبان دری است و همواره در آغوش خود شعرا و نویسندگان بزرگ را پرورانیده است که هریك بنوبه خود زبان و ادبیات دری را غنی بخشیده اند. و اینك یك تن از شعرای را که تا کنون گم نام بود، میخواهم معرفی کنم و این شخص ملا باز محمد میباشد.

شاعری منزوی و عارف بود، اسمش ملا باز محمد و اسم پدرش ملا محمد نور صاحب زاده که پیر چهار طریقت بود. و اسم پدر کلانش ملا سید محمد (صاحب زاده) بوده است. تخلص خود و فامیلش صاحب زاده است. اجدادش تماماً اشخاص متصوف و سالك طریقت بوده اند. کلمه صاحب زاده را به حیث لقب خانوادگی بکار می برده. ملا باز محمد هرگز کنیت نداشته است.

محل تولد:

ملا باز محمد در ناحیه ای بنام قرغز در ولسوالی خان آباد از مربوطات ولایت کندز متولد گردید. این ناحیه که بنام قرغز مسمی است بطرف مشرق شهرخان آباد و در شمال شاهراه بزرگ تخارستان و بدخشان موقعیت دارد. این ناحیه از لحاظ حاصلات خود مشهور است، هر نوع حبوب در ان زرع میگردد بالخاصه شالی

و گندم وهم چنان انواع میوه هادران فراوان است ازقبیل انگور، سیب، انار وغیره. ملابازمحمد درسال (۱۲۷۰ هجری) تولدشده ودرسال (۱۳۱۱ هجری) بسن (٤۱) سالگی جهان فانی راوداع گفت. ودر گورستان مندوی خان آباد که مزار پدرش نیزدر آنجازیارت گاه عام وخاص است درجوار او مدفون گردید.

وضع زندگانی:

ملابازمحمد دراوایل زندگی وضع زندگی خراب داشت، بالباس کهنه ووصله زده خویش دراحاطه ای که درناحیه قرغزداشت بزراعت مشغول بود وازطرف هیچکس تشویق و کمك نمیگردید چنانکه درمقطع یکی ازغزلیاتش گوید:

چه حاصل با ز محمد از صفات گو هر نظمت
درین بازار چون خودرا خر یدا ری نمی بینم

تحصیلا ت:

در طفلی نزدپدر تحصیل نموده، درایام جوانی درجاهای مختلف نزد علمای متعدد که اسمای شان معلوم نیست به تحصیل پرداخت. در بدوامر پیر و طریقت پدرخود ملامحمد نورصاحب زاده بود وبعدازوفات پدرش مریدملاعبدالله جان که یکی ازمریدان پدرش بود، گردید. ملاعبدالله جان درصیدره مندوی خان آباد مدفون است وزیارت گاه عام میباشد. این شاعر درعلوم عربی، نجوم، حساب حدیث وفقه دست داشت وخودیك تن ازمتصوفین بوده است. درعلوم ادبی ازقبیل بدیع، بیان، عروض قافیه ومعانی دسترسی داشت. ازغزل های او چند تای آن راتاکنون یافته ام. امیداست درآینده اشعار دیگراو نیز بدسترس ما قرار گیرد.

واینك یك غزل اورا بصورت نمونه تقدیم میکنم :

همچو مودر آتش هجر تودارم پیچ و تاب
نیست آرام وقرار اندرد لم از هیچ باب

تا مرا ازتاب رویت خرمن طاقت بسوخت
سوزشی دارم میان سینه مانند کباب

شد سفید م دیدهٔ غمدیده بی ماه رخت
بسکه کردم درشب غم گریه چون چشم سحاب

تیره روزم از فراقت ای نگار تندخوی
بر من مسکین نمی تابی چرا ای آفتاب

می بری عمری بسردر عیش وعشرت روزوشب
من ز هجران تو باشم تا بکی زار و خراب

تا فروغ شعلهٔ حسن تو در جانم فتاد
در تنور سینهٔ من گشته مرغ دل کباب

بعد عمری رونق کاشانه من گشته یی
یکزمان بنشین مکن هرگز تودرر فتن شتاب

تا تو رفتی از برم با تو بر فتند بدرقه
صبر وآرام وقرار وتاب وطاقت خور وخواب

همچو بلبل باز محمد تا بکی نالی ز غم
کی فغانت بشنود آن گلرخ عالی جناب

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

سفر بخارج

پوهاند میرحسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بنا بدعوت پوهنتون اید لبرگ المان فدرال بتاریخ (۲٤) ثور (۱۳۵۲) ذریعه طیاره عازم آن کشور شد. موصوف درمدت اقامت خویش در آن کشور به تدریس وایراد کنفرانسهایی در مورد افغانستان در پوهنتون اید لبرگ خواهد پرداخت.

رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بعداز ختم کنفرانسها بوطن عودت می نماید.

ترفیعات علمی

استادان آتی از پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که دوره معینه را سپری کرده رسالات ترفیع علمی شان مورد تأییدشورای عالی پوهنتون ومقامات ذیصلاح قرارگرفته است بیك رتبه ترفیع نایل گردیده اند:

۱ـ بناغلی غلام صفدر پنجشیری ازرتبه پوهنوال به رتبهٔ پوهاند.

۲ـ بناغلی عبدالرزاق زهیرازرتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال.

۳ـ بناغلی حبیب الله تزی ازرتبه پوهندوی برتبه پوهنوال

مقرریهای در کدر تدریس

یکعده از دانشمندان و همچنان عده یی جوانانیکه جدیداً از پوهنځی ادبیات وعلوم بشری فارغ گردیده آرزوی شمول در کدر تدریس این پوهنځی را داشتند پس ازطی مراحل قانونی پذیرفته شده اند:

۱ـ دکتور حفیظ الله سحر در کدر شعبه ژورنالیزم.

۲ـ ښاغلی سعدالدین شپون ماستر در ادبیات انگلیسی در کدر شعبه پښتو.

۳ـ ښاغلی محمد حسین یمین در کدر شعبه دری.

٤ـ پیغله آدینه نیازی در کدر شعبه دری.

٥ـ ښاغلی غلام علی در کدر شعبه عربی.

٦ـ ښاغلی محمد انس در کدر شعبه عربی.

۷ـ ښاغلی عزیز احمد پنجشیری در کدر شعبه جغرافیه.

۸ـ ښاغلی غلام فاروق فلاح در کدر شعبه دری.

۹ـ ښاغلی توریالی راقم در کدر شعبه ژورنالیزم.

۱۰ـ ښاغلی محمد یوسف نورستانی در کدر شعبه انتروپالوژی.

۱۱ـ ښاغلی دوست محمد حسنی در کدر شعبه تاریخ.

۱۲ـ ښاغلی محمد معین باجوړی در کدر پښتو.

۱۳ـ ښاغلی سید حبیب علوی در کدر شعبه ژورنالیزم.

ادب

مجلهٔ دوماهه

علمی ، ادبی ، تاریخی وفلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس : پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده‌ییکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل واقتباس

مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم : عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۵) افغانی

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XX 1 , No . 1 - Apr - May . 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscrihtion:

Foreign Countries - 2 Dollars

د بوهنې مطبعه